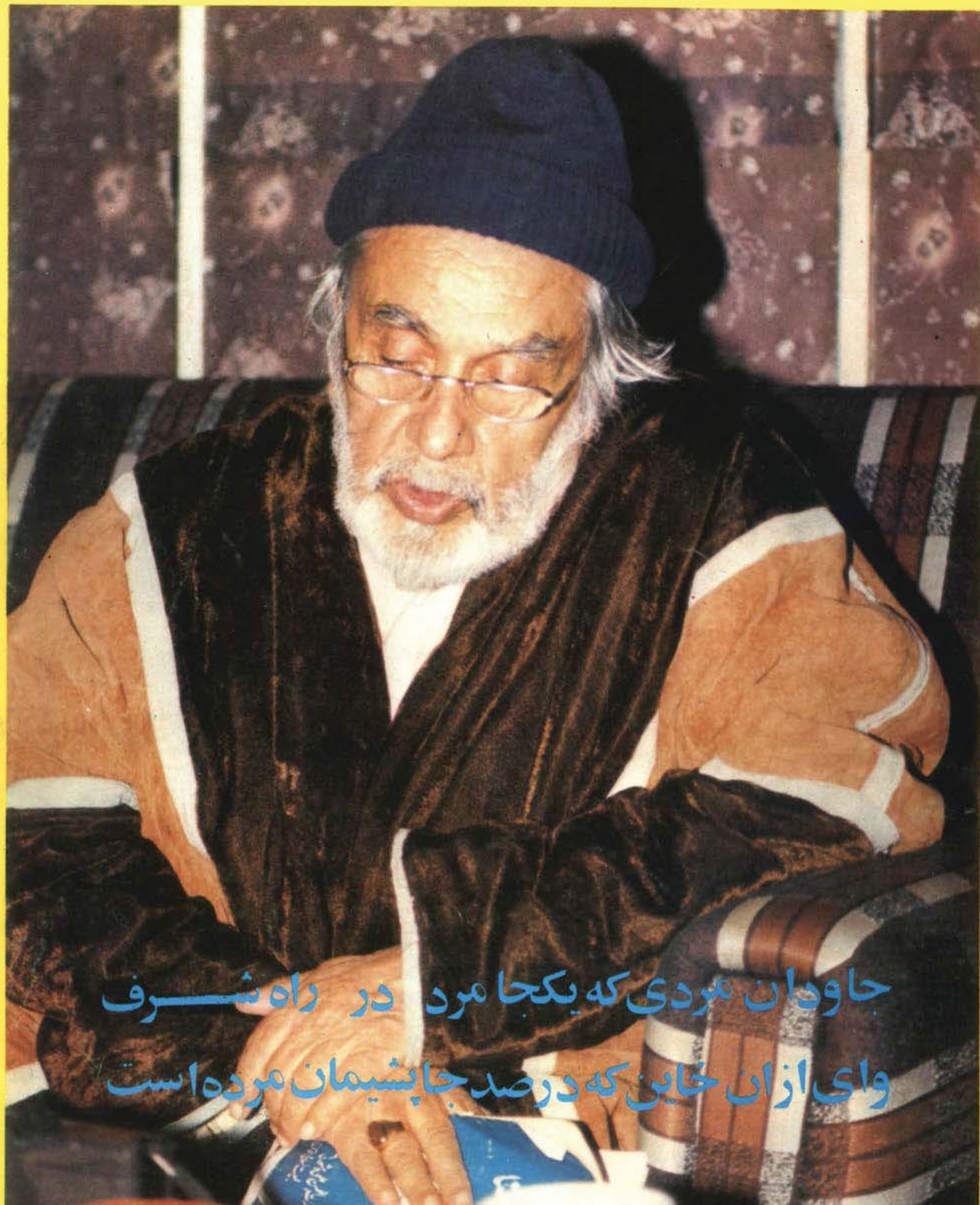
③

میثاق خون



دور دوم نشراتی سال دوم شماره دوم ماه ثور ۱۳۶۶ هجری شمسی، رمضان ۱۴۰۷ ه‍ ق نمبر مسلسل (۳۲)

فرمان خدا جل جلاله

بسم الله الرحمن الرحیم

وَلَنْ تَرْضٰى عَنْكَ الْيَهُوْدُ وَلَا النَّصٰرٰى
حَتّٰى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ اِنَّ هُدَى اللّٰهِ
هُوَ الْهُدٰى ط وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوَآءَ هُمْ
بَعْدَ الَّذِىْ جَآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَالَكَ
مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَّلَا نَصِيْرٍ ۔

ترجمه

و هرگز خوشنود نشوند از تو یهودان و نه نصرانیان تاآنکه
پیروی کنی آئین ایشان را، بگو هر آئینه هدایت خدا همانست
هدایت. و اگر پیروی کردی آرزو های باطل ایشان را پس از آنچه
آمده است بتو از دانش، نباشد ترا برای رهائی از عذاب
خدا ایچ دوستی و نه یاری دهنده.

سوره بقره آیت ۱۲۰

آدرس مکاتباتی :

مدیریت مجله "میثاق خون"

کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

پوست بکس ۱۱۰۶ - پشاور - پاکستان

P.O. BOX.1106

PESHAWAR – (PAKISTAN)

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ

میثاق خون

ارگان نشراتی کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

دور دوم نشراتی سال دوم شماره دوم ماه ثور ۱۳۶۶ هجری شمسی، رمضان [illegible] مسلسل (۳۵)

مطالب این شماره — صفحه

یادداشت مدیر

بسم الله الرحمن الرحیم

در سوگ امیر سخنوران شادروان استاد خلیل الله «خلیلی»

شب چهار دهم ثور برابر با هفتم رمضان المبارک ، امیر سخنوران ، شاعر و سیاستمدار نامور میهن ، استاد خلیل الله «خلیلی» در دیار هجرت به دار باقی شتافت و ملتی را در سوگ نشاند (انا لله وانا الیه راجعون)

استاد «خلیلی» شاعر محبوب و درد آشنای که سرود ها و نشیده های ابدارش در خدمت آئین برتر اسلام و میهن دوست داشتنی و افتخارات تاریخی مان بود ، با آغاز انقلاب اسلامی افغانستان، مجاهدین مسلمان را در نبرد برحقشان در برابر استعمار و کفر جهانی با شمشیر زبان یاری کرد ، و قلم سحر آفرینش را در خدمت انقلاب اسلامی گمارید .

استاد مرحوم خودش این واپسین ایام را ، مبارکترین روز های عمر پر برکتش میخواند و متواضعانه می فرمود : انقلاب اسلامی روش شعری مرا تغییر داد .

اشعار استاد برعلاوه اینکه «فریاد نفرین بر آدمکشان جهان و گریه بر مرگ داد و داوری» است پیام پینه دستان مجاهد ، شهیدان گلگون قبا ، آوارگان هدفمند ، سلاح بردوشان مؤمن ، زندانیان تسلیم نه پسند و خلاصه پیام ملت عزیز و ذلت نشناس مان نیز است ، که استاد در نشیده هایش این مسائل را بار بار یاد آوری کرده ، حتی خود را قاصد و زبان این اقشار محروم میدانست ، طوریکه میگفت :

بقیه در صفحه (۱۳۲)

کودتای خونین ۷ ثور با آنکـ
یک قیام ورستاخیز برای مـ

الحمد لله و کفی و سلام علی عباده الذین اصطفی ، اما بعد ، فأعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، بسم الله الرحمن الرحیم .

مجاهدان گرامی مهاجران عزیز و سنگرداران حماسه آفرین انقلاب اسلامی در کشور بـه خون خفتـه افغانستان ! السلام علیکم ورحمة الله و برکاتـه و بعد :

امروز ، ما و شما تـاریخ یک فاجعه دردناک را در کشور عزیز خود به یاد می آوریم کـه مشتی از او با شان بی ضمیر و عناصر دجال و آدمکش و مزدوران بی ضمیر و میهن فروش به دستور با داران آدمکش شان درکشور عزیز ما دست به یک کودتـای ننگین زدند که ملت مسلمان ما از آغاز این کودتای ننگین تا امروز با این فاجعهٔ دردناکو روبرو است . این جنایتـکـران بی ضمیر بر ملت مظلوم و زجرکشیدهٔ ما چه بلا های نبودکه نیاوردند و چه جنایاتی نبودکه مرتکب نشدند .

استاد درارتباط باجنایات و حشیگری های مزدوران روسرو پس منظر کودتای هفت ثور در کشور گفتند :

خلقی ها و جامعه شناسان کمونست درافغانستان تصور میکـردند کـه ملت افغانسان یک مات فقیر و یـک ملت بیچاره و فاقد آگاهی صحیح سیاسی است و میتـوان چنین ملـت را از راه زور و فشار و از راه بدست گرفتن قدرت سیاسی و اداری سر کوب کـرد و مجال نداد که دیگر در برابر ادارهٔ برسراقتدار قیام بکند . به اساس فهم این غلط ، زمانی که از ترهکی ملعون می پـرسیدند در مورد مردمی کـه برضد شما از میان مـلت افغانستان قیام کردهانـد چه فکر می کنید ؟ او میگفت : در تمام افغانستان در کابـل و هـمـه شهر ها جزرقص و پایکوبی و سرور چیزی دیگری نیست، شما بیرون شوید خـود بـبینید کـه در افغانستان چقدر خوشحالی است .

او تصور میکـرد کـه چـنـد تن از مزدوران حقیر خلق و پـرچم در کابـل حرفهای هرزهٔ که در پشتیبانی از رژیم ننگین هفت ثور سرمیدادلد و باعدهٔ از شعبده بازان کـه در چوک ها بـه نفع روسها و مزدوران آنها شعار میدادنـد همه مردم چنـین است . گـویا جامعه افغانستان قضاوت ملت افغانستان همه در همین خلاصه میشود که تعدادی از مردم تعدادی از افراد خود فروخته و مزدور به نفع فاجعه ننگین هفـت ثـور شعار های بی محتوی و هرزه سرایی های خیابانی و کوچهئی سر بدهنـد و تصور نداشتند و فکر نمیکردند که اصلاًملت افغانستان این عناصر بازاری و یکعده افراد مزدور و ساختگی نیست ، که حرف اینها حرف ملت، شعارشان شعار ملت قضاوت شان قضاوت مردم افغانستان باشد. در این ارتباط اگر امروز باز کسی شعاری برضد سنگـر های خـون و شهادت در درافغانستان برضد ارادهٔ ملت افغانستان، برضد حماسه آفرینان تاریخ معاصر جهان اسلام بنام اعادهٔ نظـام فرسودهٔ شاهی دوران ظاهر شاه سردهـند و یـا اگر اجتماعات ساختگی در هر جا بـه میان بیاورد یقیناً به همان شکست و رسوائی رو برو خواهند شد .

کمونستها هم تصور میکردند که شاید ایـن هیاهـو و هرزه سرایی های کوچه و بازار، باعث استحکام پایههای کودتای ننگین و فاجعه خونیـن هفت ثور شود .

مطلب دیگری را که در دوران این فاجعه ننگین می بینیم عبارت ازینست که کمـونیست هـا یک سلسله افکار وهمیخود را به حیثواقعیتها درمیان

ــه یك فاجعهٔ ننگین است سر آغاز
ــلت قهرمان ما نیز میباشد

استاد ربانی





ملت افغانستان میخواستند پیاده کنند، در حالیکه آن چیزیکه می گفتند ، بجز یک سلسله افکار و همی و در و غین چیزی دیگری نبود ، وقتیکهٔ از حفیظ الله «لعین» پرسیده می شد، درافغانستان پرولتار یا نیست افغانستان یک جامعهٔ بورژوازی‌نیست، اینکه میگوئید که شما در پیشا پیش‌یک حکومت پرولتری قرار دارید این بورژواز ها درکجا هستند ؟ ملت افغانستان یک ملت فقیر و ناتوان است، او چه سفسطه سرایی میکرد ؟ او میگفت : ما یک پدیده نوین در سوسیالیزم آوردیم ، ما اول انقلاب کردیم‌و بعد از آن پرولتاریا میسازیم.

براستی‌این حرفهاچقدر هرزه و بیهوده است کسانیکه اصلاً جامعه افغانستان را نه شناختند همیش این جامعه را بنام بورژوازی یاد می‌کردند ، چهار و نیم ملیون از مردم فقیر و محروم و روشنفکر افغانستان که اصلاً به طبقه بورژوازی ارتباط نداشت اینها از افغانستان مهاجر شدند، اما باز هم‌این ملت بزعم مزدوران روسی بورژو ازها بودند ؛ اگر این ها بورژوا زی می بودند پس افغانستان گویا از جمله کشور های سرمایه داری بشمار میرفت، زیرا پنج ملیون سرمایدار ازین کشور برآمده درحالیکه افغانستان از فقیر ترین کشور های جهان است پس منظور ازین‌صحبت اینست که اصلاً آنها جامعه افغانستان و مردم افغانستان‌رادرک نکرده بودند و در قسمت پیاده کردن اندیشه های کاذب شان به عقل و منطق درست نمیخواستند معامله بکنند ، بلکه همیش فریادهای‌بیهوده و هرزه‌وشعارهای‌دروغ و بی محتوی سرمیدادند که سرانجام به رسوایی همیشگی کمونیزم در جهان و فنای مطلق مزدوران‌روسی درافغانستان تمام شد که انشاء الله بعد از پیروزی

انقلاب اسلامی دیگر طومار فاسد سوسیالزم و مزدوران روسی در افغانستان برای همیش برچیده خواهد شد ، پس ما باید عبرت بگیریم، جامعه خود را بشناسیم، افکارو اندیشه های را که در جامعه خود پیاده میکنیم باید بفهمیم که به چه شکل و به چه صورت پیاده شود ؟ رهبر جمیعت اسلامی افغانستان در رابطه با شکست های مفتضحانه دشمن و فعالیت های مجاهدین فرمودند : ما که امروز در برابر چنین یک پدیده تأریخی قرارداریم و مینگریم که دشمن ما به رسوائی و شکست رو برو شده در مورد خود چه‌نوع قضاوت کنیم ؟

مزدوران روسی در افغانستان درهمه چیز خود را حق بجانب میدانستند ، همه حرف های هرزه و بیهوده خود را درست ، و همهٔ موضعگیری های غلط و ناروای خود راصحیح توجیه میکردند، درحالیکه سراسر ناروا و نا درست بوده اما نمی خواستند که در برابر واقعیت ها اعتراف کنند . ماز مانیکه در مورد خود قضاوت می‌کنیم ، نباید به چنین منطق قضاوت شود که گویا همه ما و شما فرشته های بی گناهی هستیم که در طول دوران انقلاب هیچ نوع اشتباهی و هیچ نوع عمل نا درستی صورت نگرفته است باید به اشتباهات در هر جا که باشد معترف شویم ، **خلای رهبری واحد یکی از اشتباهات انقلاب ما است نداشتن ستراتیژی طویل المدت با برنامه و همه جانبه درمیان همه جهاد گران مؤمن نقیصه دیگر است ، و باوجود اینکه به لطف خداوند (ج) در مناطق زیاد از کشور عزیز ما بسیاری از فرماندهان مؤمن ما برنامه ریزی های ارزشمندی داشتند ، اما در سطح کل افغانستان و در سطح کل جهاد گران مؤمن هنوز هم ما فاقد یک ستراتیژی واحد و یک پارچه هستیم که در ابعاد تبلیغاتی و درابعاد نظامی توسط پیشگامان انقلاب برنامه ریزی شده باشد .**

استاد عالیقدر در ادامه سخنان خود افزودند :

انتقاد سالم در جوامع مسلمان یک حرف اصولی و اساسی است حضرت عمر فاروق (رض) میفرماید : **لاخیر فیکم مالم تقولوا ولاخیر فینا مالم نسمع.** درمیان شما و هم درمیان امت مسلمان خیری نیست اگر حرف های انتقادی را در مورد یک دولت و حکومت اسلامی نگویند و خیری هم درمیان پیشوایان و رهبران مسلمانان نیست ، تا انتقاد را نشنوند . این باید درمیان همه مسلمانان بعنوان یک حقیقت باشد بصورت خیلی صادقانه و مخلصانه نواقص خود را انگشت بگذاریم، بشماریم و در مورد اصلاح آن بکوشیم ، اما یک چیز را باید از نظر دور نداشته باشیم اگر در مورد انتقاد خود هم ما اصول اسلامی و یک برنامه درست اصلاحی بدست نداشته باشیم چه بسا که انتقاد های ما هم در گرما گرم دسیسه های دشمن به اصطلاح بنزین به آتش تبلیغاتی دشمن خواهد بود و حنجره اغواء گر دشمن را در جهت تخریب سنگرها و صفوف جهادی مستحکمتر خواهد ساخت، لذا مسلمان در جهت انتقاد از خلاهای خود همیش متوجه باشد .

زمانیکه استراتیژی تبلیغاتی گروه های اسلامی خود را نظراندازی کنیم می‌بینیم همیش ما درمیان خود سنگر بندی‌های داشته‌ایم ، آنقدر تبلیغاتی که علیه سنگر های جهادی ، ماخودمان کردیم ، آنقدر تبلیغاتیکه یک گروه علیه گروه دیگری نموده به این مهارت حتی دشمن هم نتوانسته یک سنگر جهادی را مورد تبلیغ و باد انتقاد قرار دهد . چنانچه چندی قبل یک برادریکه تازه از سنگر آمده بود یک درد از دردهای سنگر را میگفت که بعضی برادران در بعضی تنظیم‌های جهادی ماهر حادثه را به پای سنگر های فخر آفرین ما بسته

یگانه راه حل قضیه افغانستان قیام جـ

دیگر هیچ راه حلی برای قـ

میکنند ، در حالیکه شاید آن حادثه مربوط به دسیسه دشمن بوده باشد .

استاد ربانی در ارتباط با جهاد دوران‌ساز ملت مسلمان افغانستان گفتند :

از سوی دیگر فاجعه هفت ثور برای ما آغاز یک قیام ورستا خیز بود که گویا ملت‌افغانستان را تمام اقشار ملت ما را همه مردم ما را یک پارچه و متحد در برابر دشمن به قیام سوق داد و امروز به فضل خدای توانا ما و شما میبینیم که انقلاب اسلامی ما در مرحلهٔ دوران سازی قرار دارد که حتی دشمنان آشتی‌نا پذیر این انقلاب امروز راهی ندارند جزاینکه در برابر انقلاب اعتراف بکنند ، که واقعاً قیام ملت افغانستان قیام شکست - ناپذیر است و نمیتوان از راه زور و فشار این انقلاب را سرکوب‌کرد و از بین برد، لذا باید در مورد سرکوبی ملت افغانستان راه های دیگری را جستجو کرد و کارهای دیگری را باید انجام داد.

و تا این مرحله که زور کار خود را نکرد امروز مرحله تزویر است از راه تزویر دشمن میخواهد انقلاب ما را سرنگون‌و از بین ببرد وازریشه برکند، ما می‌بینیم که امروز مسالهٔ حل‌سیاسی، آشتی ملی‌و عده های مکرری که روسها در قسمت اخراج قوای خود میدهند این ها همه یک سلسله دسیسه های خطرناکی است که دشمن در جهت سرکوبی انقلاب، بدنام کردن مجاهدین، و تولید اختلاف درمیان مجاهدین به میان می‌آورد و این سلسله ادامه دارد. **و مسالهٔ ظاهر شاه هم بخاطر ایجاد اختلاف درمیان سنگر های جهادی و مجاهدین است .** بعد از اینکه در یک گردهمائی بزرگ مجاهدین و رهبران جهادی یک صدا به ملت خود وعده دادند که ما حکومت دوره انتقالی را می سازیم ، ما قانون اساسی برای حکومت دورهٔ انتقالی می سازیم هئیت های هم تشکیل شد و کار های هم صورت گرفت، و گام هایی بسوی‌موفقیت گذاشته شد ، اینجا بود که دشمن آرام ننشست و دست به دسیسه و حرف‌های هرزه و بیهوده و بی محتوی زد ، از قبیل دوباره آمدن ظاهر شاه ، یا حل سیاسی و یا پیشنهاد آتش‌بس است و ما درین‌مرحله همه باید متوجه باشیم‌نباید چنین پیشنهادات دشمن باعث ایجاد شگاف‌و اختلاف درمیان ما و برادران ما شود ، حساب ما از حساب دسیسهٔ دشمن باید جدا باشد. استاد ربانی در رابطه با موقف متحد و اصولی‌مجاهدین فرمودند :

ما هرگز به دشمن اجازه نمیدهیم تا وحدت و یکپارچه‌گی‌و تعهد و پیمانی که بعنوان‌بازتاب ارادهٔ ملت افغانستان در ۲۷ جدی ۶۵ در برابر صد ها هزار مجاهد و مهاجر بمیان‌آمده از بین برود و دسایس‌مختلف مانع‌وحدت‌و یکپارچگی بیشتر شود ، لذا از لحاظ مصلحت انقلاب و وحدت جبهات جهادی خود ما نباید کار های‌بکنیم و یا موضعگیری ها به میان بیاید که جبهات از هم‌دور شوند و در میان شان اختلاف و شگاف ایجاد شود ، اگرچه درین اواخر یک سلسله توطئه های بمیان آمده اما ما امیدوار هستیم با جدو جهد مخلصانه دوباره سردی روابط در میان جبهات جهادی‌و درمیان‌اتحاد اسلامی‌مجاهدین افغانستان از میان برداشته شود ، باید منتظر حرف ها از بیرون نباشیم که دشمن چه دسایس طرح میکند و ما بر محور دسیسه دشمن‌با خود در کشمکش بیافتیم یکی دسیسه دشمن را بعنوان‌یک راه حل بشناسد و تعدادی‌تردید بکنند. چنانچه همه میدانیم فعلا یگانه راه‌حل افغانسان قیام حکومت مجاهدین است و جز این دیگر هیچ راه حلی برای قضیهٔ افغانستان نیست ، زیر اروسها و حکومت شان و هرکسی را کی روسها

ـــکومت مجاهدین است وجـــزاین
ـــضیه افغانستان وجودندارد

بیاورد و هرکسی که به‌تائید و پشتیبانی روسها بیاید ، تاریخ انقلاب نشان داد که به هیچ‌شکلی از اشکال آنها نمیتوانند بر ملت افغانستان حکومت بکنند و نمیتوانند هیچ نوع استقلال داشته باشند .

این دسیسه های بود که روس‌تجربه کرد و کودتای داود جزء از برنامه های روسیه بود که تصور میکردند که شاید با آمدن داؤد خان برنامه های روسی در افغانستان بپیاده شود ، زیرا داود خان مربوط به خاندان سلطنتی است و سالها اینها حکومت کرده اند، درمیان مردم شاید پایگاه های داشته باشد از راه نیرنگ و فریب مردم را شاید بازی داده بتواند و شاید میتواند توسط داود ارمان های شوم کمونیزم را در افغانتستان پیاده کنند اما دیده شد که این دسیسه ناکام بود و بعد ازین تصور کردند که چون سوسیالیزم و انکار الحادی مارکسیزم درافغانستان بصورت تمام عیار پیاده نشده بود لذا داؤد ناکام شد . پس اینها کوشیدند که گویا کمونیزم و مارکسیزم را از راه حکمرانان مارکسیست خود پیاده کنند، این کار هم‌ناکام شد ، مزدوران روسی یکی بعد دیگر از بین رفتند ، بالاخره روسها بمداخله‌مستقیم دست‌زدند، اما بازهم‌ناکام‌شدند دیگرهیچ تجربه باقی نمانده‌هیچ‌فرضیهٔ دیگری‌نیست که برای روسهاباقی‌مانده‌باشد که‌حکومتی که‌توسط روسها به میان می آید چه مربوط به خاندان سلطنت باشد چه بیرون از خاندان سلطنت ، چه از راه زور و نیرنگ باشد ، و چه ازهر راه دیگری که‌بوده باشد نمیتواندبرملت افغانستان قبولانده شود ، لذا هرحربه و فرضیه دیگری بعد از این از لحاظ واقعیت های تاریخی مردم افغانستان کاملاً مردود و غیر عملی است .

فعلاً در افغانستان دو طرف وجود دارد. مجاهدین‌و دیگر روسهاومزدوران آنها . طرف سوم در قضیه افغانستان وجود ندارد زمانیکه بیطرف ها در افغانستان بودند ان دوران گذشته است . دو طرف وجود دارد طرف حق و طرف باطل در افغانستان دو راه وجود دارد راه حق و راه باطل و یا راه مجاهدین و یا راه روسها، راه سومی قطعاً وجود ندارد .

استاد راجع به دسایس و توطئه روسها گفتند .

روسها هر چیزی را که میگویند به عنوان یک دسیسه و یک نیرنگ و فریب می خواهند که این کار را انجام بدهند حرف های روس ها همه نیرنگ و دروغ بوده اما در پهلوی این یک حقیقتی هم وجود دارد و آن اینستکه روسها فعلاً سخت خسته و نا راحت هستند و به هر شکل‌راه گریزمیخواهند اما باز هم به این فعالیت روسها نباید اطمینان‌داشت ، زیرا اکنون مامی‌بینیم که در جلال‌آباد اینها میدان های‌هوایی می سازند . درین اواخر تعداد زیادی قوای تازه دم روسها داخل افغانستان شده راکت و وسایل بسیار خطرناکی را وارد میدان جنگ ساخته اند پس به این حرف روسها نباید باور کرد .

اما به خود به ایمان خود و به سنگر هاي خود ما باید مطمئن باشیم اگر سنگر های ما باقی بود ، اگر جهاد ما ادامه پیدا کرد اگر ماخسته‌ومأیوس نشدیم اگر ماشکار تبلیغات دشمن نشدیم اگر ما توانستیم در برابر دشمن برنامه بریزیم که همه دسایس دشمن در نطفه خنثی شود یقیناً که روس از افغانستان برآمدنی است و انقلاب‌اسلامی‌افغانستان پیروز شدنی است .

استاد در رابطه با وحدت صفوف مجاهدین فرمودند :

هر گروه جهادی‌و افراد و سنگر های مربوطش باید بخود احساس مسؤولیت بکنند هر گروه جهادی‌در برابرهمدیگر خود احساس مسؤولیت بکنند ، درین روز های حساس و خطرناک نباید باز هم جنگ های تبلیغاتی علیه یکدیگر درمیان گروههای جهادی‌بمیان بیاید ،

استراتیژی تبلیغاتی ما نباید وضع نا امید کننده داشته باشد

بعضی از برادران ما خوش دارند که به اصطلاح یکه تاز میدان تنها خود شان باشندو هر چیز و همه افتخارات جهادی را تنها مربوط به خود بسازندو اسناد و وثائق از گذشته هابکشند و علیه دیگران سنگر بندی کنند اینها البته به نفع هیچکسی نیست .

باید سنگر های جهادی بیش ازین علیه یکدیگر دست به تبلیغ نارو او غلط نزنند و تاجائی که به ما ارتباط دارد باز هم اعلان میکنم و بار بار گفته‌ام جمعیت اسلامی از قرار دادی که در ۲۷ جدی توسط هفت تنظیم جهادی ما اعلان‌شده با قوت و قاطعیت پشتیبانی‌می کنندو ماخواهان تشکیل حکومت مجاهدین هستیم و درین‌قسمت به هیچ وجه ازین قرار داد در قسمت وحدت صفوف جهادی تاجای که بما مربوط است ما اتحاد هفتگانه مجاهدین را و اتحاد همه برادران مجاهد را ، هر جایکه هستند ، سهم گیری و اشتراک شان را به صورت یکپارچه امر ضروری و حتمی می‌دانیم و ما خواهان هستیم که اتحاد هفت گانه فعلی حفظ و تقویه شود و از راه تشکیل یک حکومت توسط مجاهدین همه دسایس دشمن خنثی وبالاخره دست و پای حکومت کمونستی در کشور مابرچیده شود و ما تاحد توان درین راه دست از تلاش بر نخواهیم داشت . باز هم جمعیت اسلامی‌افغانستان گامهای‌دیگری را برداشته و مادر صدد استحکام این گام ها هستیم باید درمیان اتحادهفتگانه قدمهای بیشرفته تری در جهت وحدت و یکپارچگی برداشته شود و بیش ازبیش از لحاظ اداری و تبلیغاتی‌و نظامی باهم نزدیک شویم ماصرف به حیث یک و جبیه و ضرورت به این کار آغاز کردیم وخواهیم کرد . مادر گذشته از لحاظ تبلیغات آنقدر فعال نبودیم اما در شرایط کنونی تبلیغات گسترده و و وسیع باید داشته باشیم دراین قسمت هر کس‌می‌تواند کارهای را انجام دهد در جهت روشنگری مردم علمای‌محترم ما درمیان کمپها کار بزرگی را انجام داده می توانند حقایق و قضایا را بصورت بسیار علمی و عام فهم بمردم بنویسند بگویند در اجتماعات مختلف‌در کمپ ها ، کمیته های مهاجرین ما وظیفه و رسالت دارند که وظایف خود را انجام‌دهند و در راه روشنگری‌اذهان فعالیت نمایند ، ملت مسلمان پاکستان و دولت پاکستان با کمال شجاعت و شهامت در قبال قضیه افغانستان و در پهلوی ملت افغانستان ایستاده اند و این موضع گیری قاطع‌شانرا ما هرگز فراموش نخواهیم کرد و به تکرار گفته اند که پاکستان‌از موقف اصولی خود در قبال قضیه افغانستان گذشتنی نیست و پشتیبانی خود را از موضع‌ملت مسلمان افغانستان قاطعانه اعلام داشته که این‌موضع گیری قاطع ملت‌پاکستان رابه نظر قدرمی نگریم که باوجود فشار های مختلف از طرف روس و دار و دستهٔ بی ضمیر آنها در قبال جهاد افغانستان موضع قاطع خود را حفظ نمودند . هم چنان ملت مسلمان ایران و جمهوری اسلامی ایران همیشه از مقاومت برحق ملت مسلمان افغانستان قاطعانه دفاع نموده و همیشه موقف اصولی ، روشن خود را در باره جهاد افغانستان اعلام داشته و از داعیهٔ مردم مسلمان ما پشتیبانی خود را دوام داده و از مبارزه‌و مقاومت‌مردم‌قهرمان افغانستان بار بار در مجامع بین المللی‌و منطقه یی دفاع نموده است . که موضع گیری جمهوری اسلامی ایران از آغاز قاطع بوده و مادر دیدار های خود که با آقای ولایتی داشتیم تاکید می کردند که ماهیچ فیصله را هیچ قرار دادی را که مورد قبول شما نباشد به هیچ شکلی از اشکال قبول کرده نمی توانیم و ما ازین موضع گیری‌قاطع جمهوری

هیچکس به جز مجاهدین در افغانستان اداره حکومت را بدست گرفته نمی توانند



امیر جمعیت اسلامی افغانستان هنگام عیادت معلولین جهاد در (تهران)

اسلامی ایران صمیمانه اظهار قدر دانی می نمائیم . ما از همه کشور های اسلامی که از قضیه افغانستان پشتیبانی میکنند از لحاظ سیاسی و از لحاظ کمک های شان به مردم مظلوم و رنج کشیده افغانستان صمیمانه اظهار قدر دانی میکنیم اما یک مطلب را همیشه باید اعلان بکنیم که سرنوشت ملت افغانستان تنها و تنها توسط خود ملت مسلمان افغانستان ساخته می شود و ما به هیچ کسی به هیچ طرق اجازه نخواهیم داد که در مورد آینده افغانستان فیصله ی بکنند فعلاً ما مطمئن هستیم که انقلاب در مرحلهٔ پیروزی است و در حساس ترین مرحله پیروزی قرار داریم لذا هیچ یاس و ناامیدی را نباید در خود راه بدهیم و هر چند در طول انقلاب با مشکلات بسیار زیادی روبرو بوده ایم و هستیم - دسایس مختلفی مطرح شده است و بعد از این نیز خواهد شد زیرا این امر طبیعیست که در دوران انقلابات شکست وریخت ها ومشکلاتی به میان می آید اما این شکست و ریخت ها نباید مانع ادامه جهاد و پیکار ما شود ما مطمئن هستیم که انشاء الله اتحاد بمیان آمدنی است و کسانیکه بخواهند حتماً اتحاد درمیان مجاهدین ما بمیان می آیدو باید کوشش کنیم پیش از آنکه منتظر فرد اباشیم باید امروز این آرمان خود را تحقق ببخشیم لذا یک بار دیگرهم تکرار می کنیم که نویسنده های محترم ماعلمای محترم ماسیاستمداران ما استادان و شاگردان همه باید به مردم خود این اطمینان را بدهند که انقلاب اسلامی ماحتماً به پیروزی رسیدنی است و در نهایت حکومت اسلامی تشکیل شدنی است مگر برادران ما و کسانیکه در سطح مسؤولیت قرار دارند باید به نواقص خود معترف باشند و همیشه خود را به اصطلاح نمونه کمال وایده آل یک پیشوا و مسؤول قلمداد نکنند و راه و روش درست و اسلامی را دنبال نمایند ومطمئن باشند که انقلاب اسلامی ما پیروز شدنی است و ما در کشور خود تحت لوای پر جلال اسلام زندگی آبرو مندانه راانشاءالله سپری خواهیم کرد .

اقول قولی هذا واستغفرالله لی و لکم انه هو الغفورالرحیم.

والسلام علیکم ورحمة الله .

خلای رهبری واحد یکی از اشتباهات انقلاب ماست

نویسنده : ابو الاعلی مودودی

مترجم : عبدالقدیر فطرت

مقصد اصلی روزه

یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون .

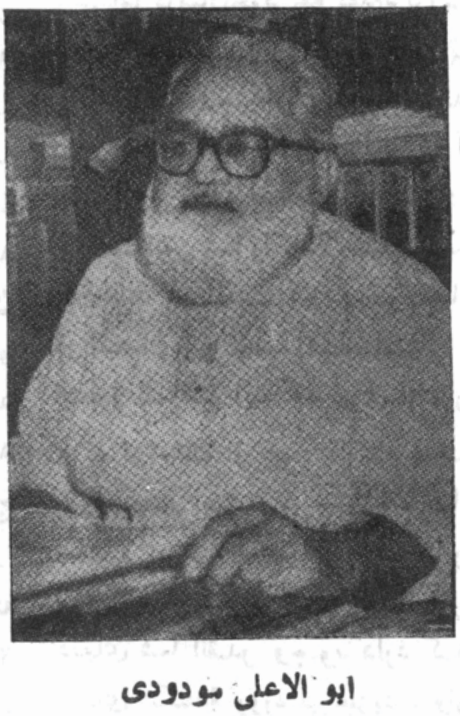
«ای اهل ایمان روزه بر بالای شما فرض گردانیده شده است طوریکه بر پیشنیان شما فرض گردانیده شده بود تا شاید پرهیزگار شوید» .

درهر فعلیکه انسان انجام میدهد لازماً دو چیز وجود خویش را تثبیت می کند : یکی مقصد و غایه آن، که برای نیل به آن عمل صورت می گیرد و دگری شکل خاص آن و صورت اجرای آن ، که در جهت رسیدن بهدف مورد استفاده قرار می گیرد .

بطور مثال فعل غذا خوردن را در نظر بگیرند ، هدف از خوردن غذا بقای حیات و برقرار نگه داشتن نیروی جسمی است . برای حصول این مقصد ابتدا نان را بصورت لقمه میسازند و سپس آنرا بدهن می برند و بعداً ذریعهٔ دندانها آنرا می جوند و آخر الامر آنرا از طریق حُلق می بلعند . این مراحل بخاطری صورت می گیرد که بهترین طریقه برای نیل به این مامول (بقای حیات و استمرار نیروی بدن) تشخیص دادهشده است ولذا انسان آنرا بدینسان رعایت می کند . اما باید دانست که اصل و حقیقت آنست که برای حصول آن غذا خورده میشود نه صورت ظاهری غذا خوردن .

اما اگر فردی از براده چوب یا خاکستر و یا خاک لقمه بسازد و آنرا بدهان ببرد و ذریعه دندان بجود وسپس بحلق بیبرد قضاوت شما دربارهٔ آن چگونه خواهد بود ؟ مسلماً آنرا دیوانه حکم خواهیدکرد زیرا این احمق هدف اصلی غذا خوردن را ندانسته است ودر این اشتباه فرو رفته است کـه گویا صورت غذا خوردن و انجام دادن این چهار مرحله بمعنی غذا خوردن است .

و بهمین گـونه شما شخصی را که بخوردن غذا مبادرت ورزد ولی بلا فاصله بعد از ختم آن انگشت بحلق ببرد و دوباره آنرا قی کند و بعداً شکایت



ابو الاعلی مودودی

کندکه ازخوردن غذا سودی‌نبرده است نیز مجنون و دیوانه حکم خواهید نمود. زیرا این فاقد خرد علت کمزوری و ضعف خویش را در چگونگی کیفیت غذا تصورکرده است درحالیکه حماقت از خود او صورت گرفته است بدین مفهوم‌که او با تصور ناقصش بقای‌حیات و تجدید نیروهای بدن را تنها محدود به انجام ارکان ومراحل و شکل ظاهری عمل خوردن میداند . لهذا او تصور می کند ، پس چرا بار سنگین غذا را بر معده تحمیل کرد و چرا آنرا خالی نکند تا معده اش سبک گردد ؟

چون او بزعم خویش ظواهرعمل را به پایه اکمال رسانیده است .

سزای این خیال احمقانه وی ظاهر و هوید است که او را به پرتگاه مرگ نزدیک میسازد . او باید بداند که طعام تا آنکه بمعدد نرود و هضم‌نشود و بخون تبدیل‌نگردد و بعداً بتمام نقاط بدن منتقل نگردد . نتیجه مثبتی نخواهد داد و بدن هیچگاه تجدید نیرو نخواهد کرد .

اگرچه ارکان ظاهری عملی غذا خورد لازم و ضروری است. زیرا بدون آن غذا بمعده انتقال نمیابد . اما محض ظواهر این ارکان کاری را از پیش نمی برد .

باید دانست که در انجام این اعمال‌کدام جادو و طلسمی نهفته نیست

که بر اساس آن بشکل معجزه آسا خون در رگها جریان پیدا کند ، بلکه برای بوجود آوردن خون تنها رعایت قوانین مجوزه خداوند (ج) موثر میافتند و بس و هرگونه تخلف از آن بر بیراهه موت منتهی میشود .

با ارائه مثال فوق و غور ودقت در آن، هر صاحب عقلی بخود میاندیشد که عبادتهای امروزی چرا بی اثر شده اند . طوریکه من بارها بیان داشته‌ام ، اشتباه و غلط فهمی بسیاریها در آنست که آنها عبادات را تنها ارکان ظاهری آن پنداشته اند و بنظر آنها هر که این اعمال و ارکان را انجام داد ـ اصولا عبادت خدا را بجا آورده است . بی جهت نخواهد بود که مثال این شخص بسان کسانیست که غذاخوردن را تنهادرچهار ارکان (لقمه‌ساختن ـ بدهان بردن ـ جویدن و بلعیدن) خلاصه نموده اند و در پی آن گمان برده اند . که فردیکه‌این چهارمرحله را انجام‌داد او در حقیقت غذا خورده است و از فوائد آن مستفید شده است . اگرچه این غذا براده چوب ـ خاکستر و یا خاک بوده باشد و یا آنکه بعد از صرف طعام فوراً آنرا قی کند . اگر واقعاً شما مبتلا بدین حماقت نباشید ، بفرمائید که این چه ماجرائیست بسا روزه داران شما در عین آنکه دهان با روزه اند و از صبح تا شام در عبادت مصروف اند غیبت هم می کنند ودروغ هم میگویند و از زبانشان فحش و نا سزا هم خارج میشود ها و چگونه حقوق مردم را تلف می کنند و چسان بحرام خوری و تزریق آن بردگران مبادرت میورزند؟ و علی الرغم ارتکاب این همه مفاسد می پندارد که گویا عبادت خدا را انجام داده است . آیا مثال این افراد مانندکسانی نیست‌که خاک و یا خاکستر میخورند و غذا خوردن را فقط ظواهر آن تلقی می کنند.

و یا بیان بدارید که این چه طوفانی است که بعد از فراغت از ماه مبارک رمضان و ساعتها عبادت آن تأثیرات این همه عبادات نیایشها در اول شوال محو میشود و دگر اثری از آن بمشاهده نمیرسد ؟ آنچیرا که هندو ها در مراسم «تیوار» (یعنی ررز های مقدس هندوها) انجام میدهند شما نیز در عید ها انجام میدهید تا حدیکه در هنگام بر گزاری اعیاد کار به شرابنوشی و بد کاری می کشد و بعضی ظالمانی را هم دیده ام که در دوران ماه مبارک رمضان روزانه روزه می گیرند و شبانه شراب می نوشند و زنا مینمایند . اگرچه بفضل و مرحمت خدا عموم‌مسلمانان‌تااین‌حد مسخ نشده اند. اما درمیان‌خود چه تعداد یرا سراغ دارید که تنها در روز دوم عید اثری از تقوی در وجودش بمشاهده برسد ؟

بخود آئید و غور نمائید که آخر علت این همه بد بختی و فساد در کجاست؟ من شما را کاملاً متیقن میسازم که علت در آنست که مفهوم عبادت در اذهان شما خلط شده است . شما اینطور پنداشته اید که‌چیزی نخوردن و نه نوشیدن از صبح تا شام بمعنی روزه گرفتن است . و همین فقط عبادت است و بس . اگرچه از مقررات روزه پیروی میکنید و خوف خدا نیز در دلهای شما آنقدر وجود دارد که از اشیای شکنندهٔ روزه پرهیزید ـ ولو با هر قدر مشکل هم روبرو شوید ـ اما تا کنون این حقیقت را تمیز نکرده اید که گرسنه بودن و تشنگی کشیدن اصل عبادت نیست بلکه صورت عبادت است وهدف از تعیین این صورت عبادت ایجاد خوف و محبت خداوند در ضمایر و دلهای شما است و تا اینکه ذردلهای شما تا آنحد تأثیر افگند و نیرو ایجاد نماید که از کاریکه به بزرگی دنیا حاوی فوائد ، ولی برخلاف رضایت خداوند باشد ، بپرهیزید و بسوی امریکه مملو از خطرات ، ولی رضا و خوشنودی خداوند (ج) در آن است ، بشتابید .

این نیرو وقتی در دلهای شما وجود پیدا می کند که شما مقصد اصلی روزه را تشخیص دهید و برمبنای خوف و محبت خداوند (ج) از آن کار بگیرید و نتائج همه مشق ها تحمل مشکلات این ماه راهدر از دست ندهید ـ اما شما همزمان با ختم ماه مبارک رمضان همه عبادات و نتائج حاصله از آن را چنان از خاطر بدور میاندازید که فردی پنجه در گلو فرو ببرد و همه غذا های خورده شده را قی نماید و حتی بعضیها حاصل صیام تمام روز را در بیگاه آن بکام بربادی میسپارند .

اینک خود قضاوت کنید که روزه ماه مبارک رمضان طلسمی نیست که از اجرای شکل ظواهر آن نیروی حاصل گردد که از حقیقت آن حاصل می گردد. طوریکه از خوراک ها تا آنوقت که بمعده نرود و هضم نشود و بعد از تبدیل شدن بخون بسراسر بدن انتشار نیابد نیروی ببدن باز نمیگردد. بهمین‌طور تا آندم که روزه‌دار

هدف اصلی روزه را نداند و در دل و دماغ و نیت و اراده اش بدان اهتمام نورزد هیچگاه فوائد معنوی مطلوب را بدست نخواهد آورد اینجاست که خداوند (ج) بعد از فرمان فرضیت روزه فرمود **«لعلکم تتقون»** یعنی روزه برشما فرض گردانیده شده است تا شاید پرهیز گار شوید . نه که حتماً پرهیز گار خواهید شد. بخاطریکه استنتاج مطلوب از روزه موقوف بفهم و نیت و ارادهٔ روزه دار است . کسی که هدف اصلی آنرا درک کرد ومطابق اصول وضوابط برای حصول آن تلاش نمود . کم یا زیاد بهرهٔ از تقوی خواهد برد ، و بر خلاف کسی که ذهن و ضمیرش قادر بدرک اهداف متعالی روزه نشود و برای حصول مطلب واقعی تلاش مقتضی انجام ندهد بهرهٔ از تقوی نخواهد برد .

پیشوای بزرگ بشریت حضرت محمد ﷺ با اسلوبهای مختلفی توجه مومنان را بطرف مقصد اصلی روزه جلب نموده و توضیح کرده اند که بدون درک مطلب، گرسنگی و تشنگی ثمرهٔ بیار نخواهد آورد .

و من لم یدع قول الزور والعمل به فلیس لله حاجة فی ان یدع طعامه و شرابه .

کسیکه دروغ گفتن و عمل بآن را ترک نگوید الله به ترک خورد و نوش او کوچکترین نیازي ندارد .

حضرت نبی کریم ﷺ در حدیث دگری نیز ارشاد و فرموده اند .

کم من صائم لیس له من صیامه الاظمأ وکم من قائم لیس له من قیامه الا السحر .

بسا روزه دارانی اند از صوم ایشان جز تشنگی و گرسنگی و بسا شب زنده دارانی اندکه از قیام ایشان جز بیخوابی حاصل دگری ندارند .

مطالب این احادیث کاملاً صاف و روشن است ، و از آن بطور واضح استنباط میشود که محض گرسنه وتشنه بودن عبادت نیست بلکه دراصل ذریعهٔ عبادت است . و اصل عبادت عبارت از عدم خلاف ورزی قوانین خدا برحسب خوف و هراس از آن توسل به اموریکه در آن رضای خداوند مضمر باشد. هر فردیکه از اصل عبادت غافل ماند ، اساساً بیجا رنج تشنگی وگرسنگی کشیده است زیرا خدا را بر آن چه نیازی است که بنده را برای مدت دوازده و یا چهارده ساعت از خورد و نوش باز دارد .

حضرت سرور کائنات میفرمایند :

من صام ایماناً و احتساباً غفرله ما تقدم من ذنبه .

یعنی «کسیکه با ایمان احتساب روزه گیرد تمام گناهان گذشته او بخشوده خواهد شد .» مطلب از ایمان آنست که عقیده ایرا که یک مومن بایست راجع بخداوند داشته باشد . در دل و ضمیر خویش تازه نگه دارد و مفهوم احتساب آنست که انسان همیشه متوجه اعمال خود باشدکه مبادا نقطه مقابل ایمان قرار گیرد .

آری هر فردیکه با رعایت این دو عنصر مهم روزه گرفت تمام گناه ها و اشتباهات گذشته اش معاف خواهد شد . بخاطریکه او اگر زمانی بنده تا فرمان خدا بود اینک بطور کلی تسلیم مالک حقیقی شده است .

التائب من الذنب، کمن لاذنب له

«توبه کننده از گناه مانند آنست که گناه مرتکب نشده باشد .»

در حدیث دیگری آمده است :

روزه مانند سپر است ، پس کسیکه روزه دارد بایستی این سپر را استعمال نماید و ازفساد پرهیزد . اگر شخصی او را فحش گوید و یا باوی اراده جنگ نماید . در جواب گوید که من دهان با روزه ام .

در احادیث دگر آنحضرت ﷺ فرموده اند که فرد روزه دار باید بیش از حد کارهای نیک انجام دهد به آن شوق پیدا کند ودرضمن جذبه واحساس همدردی برادران همنوعش را درخود تقویت کند زیرا که حالا خود مشقت گرسنگی و تشنگی را عملاًمشاهده مینماید و بخوبی درک می کند که بر بندگان خدا در حال غربت و بیچارگی چه میگذرد ، از حضرت ابن عباس روایت است که حضرت فخر کائنات ﷺ در هنگام ماه مبارک رمضان بیشتر از ایام دگر رحیم مشفق می شدند، هیچ سائلی درین دوران خالی از دروازه ایشان رخصت نمیشد و هیچ اسیری در قید اسارت باقی نمیماند .

حضور اکرم فرموده اند :

کسی که روزه داری را افطار نماید . این عمل وسیله بخشش معاصی و آزادی گردن او از آتش دوزخ خواهد گشت . و برای او آنقدر ثواب میسر خواهد شد که برای فرد روزه دارمیسر است بدون آنکه از ثواب روزه دار چیری کاسته شود . پایان



آخرین قافله سالار شعر و ادب رحلت کرد

امیرسخنوران استاد خلیل الله «خلیلی» ادیب توانا و شاعر بلند پایه کشور ساعت ۲ شب دو شنبه چهاردهم ثور (۷ رمضان المبارک) پس از یک مریضی مختصری که عاید حالشان بود ، در شفاخانه «علی میدیکل سنز» اسلام آباد چشم از جهان فروبست و بجوار رحمت الهی پیوست . انا لله وانا الیه راجعون .

شورای فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان با دریافت این خبر استخوانسوز در گذشت استاد گرانمایه را ضایعه سترگ و جبران ناپذیر خوانده و برروح او اتحاف دعا نمودند سپس جلسه فوق-العاده ای را دایر و قبل از همه دستور دادند ، تا اعلامیه ای مبنی بر آگاهی مهاجران جهت اشتراک در جنازه و فاتحه مرحوم بچاپ رسد که این کار به سرعت هر چه تمامتر انجام یافت که به اثر آن اهالی پشاور و گرد و نواحی آن از جریان اطلاع یافتند، همچنان درهمین جلسه مورخ ۱٤ ثور عدهٔ از برادران را به نوشتن رساله ای درمورد زندگی ، شخصیت برا زنده و اشعار آبدار استاد مرحوم توظیف نمودند ، که ان شاء الله بزودی این کار صورت خواهد پذیرفت.

نماز جنازه مرحوم استاد خلیل الله «خلیلی» بعد ازینکه از اسلام آباد به پشاور آورده شد ، در حوالی ساعت چهار عصر به امامت صبغت الله مجددی و اشتراک جم غفیری از مهاجرین ، مجاهدین و انصار اداء شد بعد از ادای نماز تابوت استاد مرحوم به قبرستان «عبدالرحمن بابا» که در چند کیلومتری پشاور واقع است ، درحالیکه از طرف عده کثیری از ارادتمندان مهاجر و مجاهدش تشییع می گردید انتقال یافت .

پس از انتقال جنازه به آخرین آرامگاه استاد، دوستداران و ارادتمندانش نیز برای آخرین بار اورا دیدار کردند و سپس با اشتراک انبوهی از مهاجرین و مجاهدین که برخی رهبران تنظیمهای



استاد برهان الدین «ربانی» در حال ایراد بیانیه در آرامگاه ، آخرین قافله سالار شعر و ادبیات .



جهادی هم شامل بودند پیکر مطهرش را درحالیکه همه «بسم‌الله وضعناک علی ملة رسول الله» می گفتند در قبر گذاشتند.

بعد از مراسم تدفین تشییع کنندگان جنازه شاد روان استاد خلیل‌الله «خلیلی» برسر آرامگاهش صف بستند و به سخنرانی استاد برهان الدین «ربانی» رهبر جمعیت اسلامی افغانستان پیرامون زندگی و کارنامه‌های شاعر کمنظیر استاد «خلیلی» گوش فرا دادند .

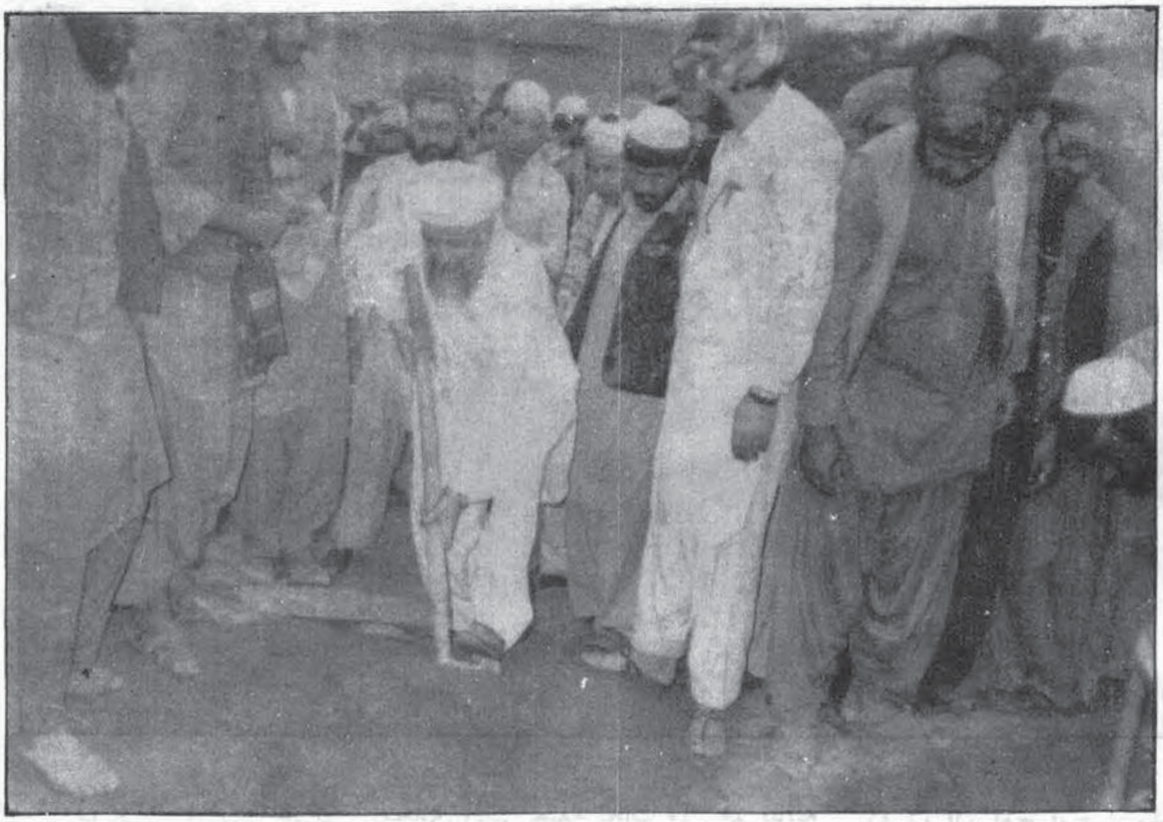
استاد ربانی ، وفات استاد مرحوم را ضایعه‌جبران ناپذیردرسنگرادبیات‌علم و سیاست خوانده ونقش‌سازنده او رادر تاریخ جهاد کشور ستودند ، که متن کامل این بیانیه رادر صفحات(۱۸-۲۰)این شماره مطالعه خواهید فرمود .

پس از پایان سخنرانی رهبر جمعیت اسلامی افغانستان ، جناب صبغت الله مجددی رئیس جبهه نجات ملی هم بیانیه مختصری ایراد کردند و در پایان مسعود خلیلی فرزند شاعرشهیر وصایای استاد مرحوم‌وسخنور بزرگ را که همه مبیین وطن دوستی وعلاقه درنگ ناپذیر او به تداوم جهاد و مبارزه و ادامه نبرد با استعمار گران بود ، به سمع حاضرین رساند و این مراسم با قرائت چند نمونه از اشعار استاد مرحوم و اتحاف دعا بروح مبارک او پایان پذیرفت .

سپس روز سه شنبه پانزدهم ثور به اساس اعلاناتیکه روز ۱۴ ثور از کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان و شب پانزده ثور از طرف ، رادیو پاکستان صورت گرفته بود ، مجلس فاتحه خوانی استاد مرحوم در مسجد سنهری صدر «پشاور» از ساعت هشت صبح الی یک بعد از ظهر انعقاد یافت که در آن فوج فوج از مهاجرین ، مجاهدین و انصار که تعداد شان به ده ها هزار تن می رسید درمسجد حضور یافته و بعد از سمع آیات قرآنی به روح استاد مرحوم اتحاف دعا می نمودند و برایش آمرزش می خواستند .

هم چنان ساعت، ٤ عصر روزشنبه ۲۶ ثور برابر با هژدهم رمضان‌المبارک محفلی بمناسبت بزرگداشت استاد سخن شاد روان خلیل الله خلیلی از طرف رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران مقیم اسلام آباد در تالار هوتل«اسلام آباد»برگزار شده بود، که در آن شعراء ، نویسندگان و ادب دوستان افغانستان ، ایران و پاکستان اشتراک ورزیده بودند ، محفل با فلم کوتاهی از زندگی استاد به زبان خودش آغاز یافت .

درین محفل معاون وزارت ارشاد



رهبر جمعیت اسلامی افغانستان در مراسم تدفین سخنور مرحوم عملاً سهم می گیرد .

اسلامی و استاد مهرزاد «اوستا» از جمهوری اسلامی ایران وعده ای از



معاون وزارت ارشاد اسلامی
جهوری اسلامی ایران

پرفیسوران و دکتوران در ادبیات فارسی از دانشگاه لاهور نیز اشتراک ورزیده بودند .

درین گرد همائی معاون وزارت ارشاد اسلامی بیانیه مختصری ایراد کرد ، هم چنان آقای دکتر حسینی رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، شخصیت عالی استاد را ستوده و وفات شان را ضایعه بزرگی به ادبیات فارسی خواندند و قطعه شعر بهاریه استاد مرحوم را که قبلاً استاد خواسته بود آنرا از زبان او که یک شیرازی است بشنود ، قرائت کرد .

در این گرد همآئی برادر عبدالاحد تارشی معاون کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان نیز درسوگ ستهسوار سخن مرثیه ای داشتند



استاد مهر زاد اوستا

که قرائت کردند و آنرا در صفحات شعر و ادب، همین شماره مطالعه‌خواهید کرد ، هم چنان استاد غوریانی ، برادر، تقوی ، خواهر لیلی ملک تیموری از ارادتمندان مهاجر شاعر فقید ، سروده های شان را در سوگ استاد قرائت کردند، استادمهرزاد «اوستا» از دوستان شاد روان استاد خلیلی که از تهران تشریف آورده بود ، قصیده غرایش را بـه سمع حضار رساند . درین مجلس پروفیسوران و دکتران پاکستانی هم‌که اشعاری را در رثای استاد عالی مقام و سترگ‌سروده بودند قرائت کردند ، مجلس با اظهار امتنان مسعود خلیلی از شعراء و حضار مجلس و خواندن دو رباعی استاد مرحوم پایان پذیرفت ،



برادر عبدالاحد «تارشی» قطعه شعر شان را که در سوگ استاد سروده اند ، قرائت می کنند .

درین محفل اشتراک کنندگان از آثار استاد خلیلی که شامل دواوین اشعار تالیفات و تحقیقات ایشان بود و در دروازه ورودی تالار هوتل اسلام آباد بالای دو میز چیده شده بود دیدن نمودند .

دراین محفل رساله کوچکی که در سوگ استاد ازطرف رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران بچاب رسیده بود ، به اشتراک کنندگان توزیع گردید .

اداره



گوشهٔ از محفلیکه بمناسبت بزرگداشت از کارنامه های استاد سخن خلیل الله «خلیلی» از طرف رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران مقیم «اسلام آباد» در تالار «اسلام آباد هوتل» بر گذار شده بود .

درگذشت استاد خلیلی به عنوان سرمایـ
حماسه زای شعر و ادب ، بلکه ضایعـ

متن کامل بیانیه استاد برهان الدین «ربانی» رهبر جمعیت اسلامی افغانستان
به مناسبت درگذشت امیرسخنوران استاد خلیل الله «خلیلی»

الحمد لله رب العلمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی سیدنا و نبینا و مولانا محمد و علی آله و اصحابه اجمعین ، قال الله تعالی فی محکم کتابه و هوا صدق القائلین اعوذ بالله من الشیطن الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم : وما کان لنفس ان تموت الا باذن الله کتاباً مؤجلا ومن یرد ثواب الدنیا نؤته منها ومن یرد ثواب الاخرة نؤته منها و سنجزی الشاکرین O صدق الله مولانا الکریم ـ

برادران مهاجر و مجاهدین راه خدا !

امروز در دل خاک ، بزرگ مردی ، ابر شخصیت معروف ،نویسندهٔ توانا ، شاعر عالی مقام و شخصیت بزرگ افغانستان عزیز در دیار آوارگی و هجرت ، جای خود را گرفت و به لقاء پروردگار خود پیوست .

استاد خلیل‌الله «خلیلی» شخصیتی نه همه در افغانستان و در کشور های مختلف جهان اسلام : در ایران



شادروان استاد «خلیلی»

در پاکستان و در کشور های عربی با این چهرهٔ بزرگ آشنائی دارند. استاد تنها یک شاعر و نویسنده نبود بلکه شخصیت محترم و ارجمندی بود که روز و شب بیاد کشور ویران و بیاد ملت آواره و مظلومش می‌اندیشید . چه شب ها که تا سحر بیاد ملت مظلوم خود اشک می ریخت و چه روز ها صبح را تا شامگاهان در غم ملت مظلوم خود سپری می‌کرد . او همیش در فکر سرنوشت کشور و یران و ملت زجر کشیدهٔ خود بود . او زمانی که روس های خون آشام و بیداد گر ، افغانستان را اشغال کردند همیش به آرزوی آن بود که چه وقت دوباره به کشورش یکجا با سائر برادران آواره اش برگردد . او مانند اقبال لاهوری از شیدائیان پیامبر ﷺ بود . او آرزوی بازگشت به وطن را در زندگی داشت و اگر قضای الهی این موقع را برایش ندهد حتی باید تابوتش در جایگاهی دفن شود که نسیم گوارای کشورش بروی قبر او گاه گاهی بوزد و به این آرزو زمانی از رئیس جمهور پاکستان تقاضا نموده بود که در قسمت های جمرود یک قطعه زمینی را دراختیارش بگذارند که در آنجا مسکن و جایگاهش باشد ، اگر چند صباحی زنده باشد گاه گاهی

ـــه بزرگ معنوی نه تنها ضایعه ایست در سنگر
ـــه ایست درجهان علم و سیاست



ـوای کشورش به مشامش برسد و فرزندان آوارهٔ وطنش را هرروزاز نزدیک ببیند.

او همچنانکه رزمندگان مؤمن مادر سنگر های خون و شهادت بزرگترین قهرمانیها و حماسه ها آفریدند، درسنگر قلم و بیان ، نـه تنها دیروز بلکه امروز بزرگترین سرمایهٔ ادبی و معنوی را بـه ارمغان گذاشت ودرسنگر قلم روس ها را رسوا نمود و جهان را و ملت ها را در همه جـا مورد خطاب قرار داد و جنایات روس را بی پرده به جهان گفت ، درویشانه زندگی کرد و فقیرانه به لقاء الله پیوست .

گرچه او به ظاهر ، روز گاری در دوران حکومت هائی ، نزدیک حکم - داران بـه سرمیبرد امـا مـانند اسیری زندگی داشت . در ایام جوانی ، روز - های زیادی را در سلول های زندان گذشتاند . و چه بسا که زندگی او در دیار هجرت و آوارگی گذشت، دروطنش هم مهاجر بود . او برای بار اول در زمانیکه روس هـای وحشی و ددمنش خواستند از راه مزار شریف ، افغانستان عزیز را اشغال نمایند ، سلاح برداشت و برضد دشمن در قیام معروف «مرحوم داملا عرب» برضد روس ها جنگید و سرانجام روز گاری اسیر شدوبالاخره بعد از اسارت دوباره به کشورش برگشتانده شد .

استاد خلیل الله «خلیلی» سرمایهٔ بزرگ معنوی بود ، ضیاع او ، ضیاع بزرگی نه تنها در جهان ادب و شعر و بیان است بلکه درجهان علم و سیاست نیز ضایعه بزرگیست. وفات استاد خلیل الله «خلیلی» ضایعهٔ بزرگی است کـه سالها باید انتظار کشید تا یک چنین استادی دانا و توانا و ابر مردی در جهان معنی و فکر بمیان بیاید .

استاد مرحوم درآخرین لحظاتیکه جان به جان آفرین می‌سپرد ، دیشب در حالیکه من باعدهٔ از برادران در کنار بالینش قرارداشتیم به هیچ چیزی فکر نمی کرد جز به سرنوشت اسلام و به سرنوشت ملت مظلوم و مسلمانش . در آن لحظاتیکه درد و رنج سخت آزارش میداد ، در حالیکه کلمه می - خواند و یاد خدا برزبانش بود ، حرف هایش این بود که :

خداوند مجاهدین را در جهاد شان پیروز گرداند . خدایا ، ملت مظلوم و زجر کشیدهٔ ما را دو باره به کشور شان برگردان !

استاد دلسوز ، استادیکه راستی در بیانش تأثیریست که هیچ انسان نمیتواند ازان انکار کند ، دلش بحال ملتش و بحال آوارگان دور از وطن ، و فرزندان کشورش می سوخت ، دلش بحال بـاغ هـا و بوستان ها و دشت ها و هـامون های کشورش می‌سوخت ، افغانستان اسلامی را از جان شیرینش دوست تـر داشت و آخرین روزها هم آرزویش تنها همین

بود که خدایا مرا زنده بکشور برگردان و یا در جائی قرارم ده که نسیم گوارای کشور بروی قبرم بوزد.

برادران عزیز!

در شرایط کنونی وجود چنین شخصیت ها مایهٔ غنا و بزرگواری هر ملت است و وفات شان ضایعه‌ایست جبران ناپذیر، اما از آنجا که مقدرات الهی چنین است، حیات و مرگ بدست خداوند است. خداوند کسی را در جائی که خواسته باشد می میراند وانسان مطابق برنامهٔ الهی باید تسلیم قضاء و تسلیم داعی اجل شود.

استاد خلیل الله «خلیلی» با یک عالم آرزو و با یک عالم آرمانیکه در دل داشت از میان ما رفت. خداوند اورا در ماه مبارک رمضان که ماه رحمت، ماه مغفرت و ماه آزادی از آتش دوزخ است، اورا در بهشت برین جا دهد و خداوند بر او ببخشاید. استاد هم مهاجر بود وهم مجاهد بود وهم آرزوی شهادت در راه خدا داشت.

رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «من نوی الشهادة صدقاً ادخله الله منازل الشهداء او کما قال ﷺ کسیکه صادقانه نیت شهادت را بکند اگرچه هم در بستر میرد خداوند پاداش و اجر شهداء را برایش نصیب می‌کنند. استاد را من بارها شنیده بودم میگفت: ایکاش توانائی راه رفتن را داشته باشم تا در پهلوی سنگر نشینان قهرمان در کشور عزیزم در آنجا خونم بریزد و در آنجا مانند سایر فرزندان عزیز کشورم در راه دفاع از ناموس اسلام و از ناموس کشورم شهید شوم. این آرزو، آرزوی



رهبر جمعیت اسلامی افغانستان بعد از ایراد بیانیه بروان استاد مرحوم اتحاف دعا می کند.

همیشگی او بود. در روزهای اخیر نذر گرفته بود تا مثنوی‌ایرا به شکل مثنوی مولانا جلال الدین بلخی بنویسد وراستی هم به آرزویش رسید و آرزوی دیگرش این بود که همه آن‌چیزی را که نوشته است باید چاپ کند. گویا چنین برمی‌آمد که پیش از پیش خبر باشد که باید همه کار های خودرا در دنیا تمام‌نماید زیرا روزهای زندگی اش بپایان رسیده باید دیگر همه اوراق خود را جمع بکند و کار های خود را تمام بنماید و به لقاءالله بپیوندد. شب که میخواستند داکترها برایش دوا بدهند میگفت آخر چرا درمیان من‌و درمیان‌لقاء پروردگارم مانع و حائل میشوید، بس است، بگذارید، میگفت: میترسم نشود که این دوا ها وقت لقاء را کمی دور تر بسازد و به اصطلاح به اجل‌معلق بمیرم بهتر است برای من دیگر بعد ازین‌دوا ندهید و ازینجا مرا ببرید بخانه زیرا

من نمی خواهم بیش ازین‌دیگر خود را تداوی کنم، بگذارید آنچه را که خدا خواسته به رضای الهی تسلیم شویم.

خداوند به همه ما و شما و فرزندان و دوستان استاد مرحوم صبر و استقامت نصیب بکند و خداوند افغانستان عزیز را آنچنانکه‌سنگر دارانش را در داخل‌سنگر حفظ می‌کند شخصیت های معنوی اش را مانند استاد، توان ببخشد تا از سنگر اسلام و از سنگر کشور شان و از سنگر جهاد آنچه که در توان دارند دفاع کنند و دعا میکنیم که خداوند اورا ببخشاید، و خداوند به برکت ماه مبارک‌رمضان و به‌برکت آه و اشک یتیمان و آوارگان‌و بیوه‌زنان استاد و همه کسانی را که در راه خدا هجرت کرده اند در دنیا و در آخرت درجات عالی را نصیب بگرداند.

«اقول قولی هذا واستغفرالله لی ولکم انه هو الغفور الرحیم».

بقلم‌مولوی سید محمد عمر «شهید»

هفت ثور یا مبدا حزن

نه سال قبل دریـن روز محنت بار ، دگرگونی دهشت زای سرتاسر کشور اسلامی افغانستان را فراگرفت ـ درین لحظات بود که عفریت سرشتان ددمنش همچو اخد و دیان فجار ـ و عادیان حجار آتش نفسانه بر دفتر قانون آسمانی و صفحات زیبای قرآنی آتش زدند ـ یأ جوجیان خلقی و مأجوجیان پرچم وحشیانه و غارتگرانه بر جان ، مال و آبروی خدا پرستان بجرم اسلامیت وجنایت حق پرستی تا زیدند ، سیل خروشان‌الحاد و بی خدائی‌از در و دیوار وطن فرو ریخت اعضای حزب خلق و پرچم این طاغوتیان جبار و دست نشانده‌گان کفار چون گرگان آدمخوار در قرار گاه دارالندوه گرد هم نشسته با همه خودکامی‌سرود شادمانی‌سر کردند و پلان های مطرح شدۀ چندین ساله را علیه‌ملت مظلوم و مستضعف افغانستان بمعرض اجرا قرار دادند این روز است که کشتمند بدستور با دارش بزرگر نافرمان برژنف را با همه دار و دسته اش می کشد ـ و دارالندوۀ آن روزه را بخانه خلق نام گذاری میکنند. درین محضر تره‌کی بی خدا پای کثیف‌را برتارک قرآن پاک نهاده و آیۀ تبارک را با آیۀ نافتنحا لوله کنان بعنوان سگـریت بر لبـان اشتر مانـنـدش کبریـت می زند و مباهات کنان‌میگـویـد چقدر مسرورم که بعد از مبارزۀ چندین ساله علیه این فرهنگ پوسیده (العیاذ بالله) امروز برامحاء و سوختـانـدن آن در محضر عامه خود را موفق‌می‌یا بم و عنقریب سرنوشت‌او و پیروانـش را تعیین خوا هم کـرد . . . ببـرک آن پرچم دار خبیث پرچمیان و ببرلوخی میدان با جنبانیدن‌سر انتقام جوئی اوراق پلانهای ابتکاری مارکیستی را ورق زنان جشن کودتای ننگین خرافت زارا بـتـره‌کی سفاک و رفقایش تبریک میگوید ـ امین لعین علیه‌الخزی و اللعنة الی‌یوم‌الدین با همه جوش‌و خروش‌شهیقانه و زفیرانه بمقدسات الحادی خود قسم میخوردکه تابساط دیانت‌و مذهب را از افغانستان برچیده نسازم‌ـ و تا ازخون عقیدتمندان دین‌و اسلام‌انگشتان‌هزاران مارکسیست را رنگین نگردانم زنـده‌گی را بـه خود گوارا نمی پندارم ـ دران فرصت است که تره‌کی ملعون فرمان زمام داری و ریاستش را از کاخ کـریملن دریـافت و بدون وقـفـه دستگیری و کشتار بی رحمانه را بوظیفه داران و گماشته‌گان خلقی خود دستـور مـیدهـد و سلسلۀ گرفتاری و شکنجه مسلمانان بیگناه از همۀ اقشار بخصو ص‌از علماء روحانیون و دانشمندان و روشن فکران مسلمان آغاز می یابد .

ازینکه بچه کیفیت و بکدام پیمانۀ با مسمانان پاک طینت ظلم و ستم روامیدارند هما نا این مطلبی‌است که فشردۀ آن چندین کتاب و رساله را ایجاب میکند ـ

آری می توان گفت عادی ترین و آسانترین شکنجه شان تماس و شوک برق ـ کشیدن چشم ها و ناخن ها ـ قطع انگشتان بریـدن لب ها و زبان ـ فروبردن وکوبیدن میخ های آهنی‌برشانه و پهلو ـ روی‌میخ های‌نوک‌تیز دواندن و نشاندن ، روز ها شلاق و چوب ـ و شب ها بیـن آب سرد نگهـداشتن ـ ادخال هوا ذریعه پمپ در زیـر جلد ـ زنده بگور کردن ـ بـه کارد و ساطور ریزه ریزه و بند بند قطع کردن ـ و سایر انواع و اقسام که‌گنجایش بتذکر ندارد ـ در عین حال بهمۀ ایـن فجایع و مظالم مسلمانان زمام حوصله را از دست نداده تا آنکه صراحتاً به از خانه کشیدن ناموس مسلمانان و از بین بردن شعایر دینی‌و مذهبی و جلو گیری از انجام وظایف شرعی اقدام گردید و علوم دینی‌و مذهبی‌یکسره از مکاتب و

مدارس دینی محذوف و در عوض لسان روسی و موسیقی گنجاینده شد و درس قرآن عظیم الشأن از کافهٔ مدارس برداشته شده و این کتاب مقدس را بعنوان فرهنگ پوسیده از تمام حلقه های علمی و عرفانی برکنار داشتند و خواندن نماز و تلاوت قرآن الهی را بزرگترین جرمی تلقی‌داشته نماز گذار را تحت تعقیب جدی قرار میدادند و مسلمانان را در نیمه های شب‌از خانه های شان کشیده سینه های پاک شان را برگبار مسلسل می بستند وعده ای را زنده در گودال های عمیق انداخته بوسیله بیلد وزر ها بالایشان خاک ریخته نه قبری پدیدار و نه اثری آشکار بود . طفلان معصوم و کود کان مظلوم را در انظار پدر های ستمدیده و ما دران داغدیده سر می بریدند و دار و ندار هر مسلمان را وحشیانه بغارت می بردند مساجد مسلمین را بنام های پوستهٔ مراقبتی شرابخانه قرارداده و ازهیچگونه مفاسد اخلاق در دامن مساجد مضایقه نکرده و بر روی منبر و محراب هر عبادتگاه افتخارانه مرتکب‌اعمال‌غیرانسانی وغیر اسلامی‌گردیده از هیچ عمل نا پسند و نا جایزی دریغ نکرده قصداً و عمداً شعایر اسلامی و دینی را مورد تمسخر و توهین قرار میدادند ، حلقه های تدریس علوم‌دینی در هرگوشه و کناری که جریان داشت از طرق مختلفه به‌از بین بردن و محوساختن آن اقدامات بی گیر انجام دادند در های مساجد را بستند و حلقه های علمی و عرفانی را نابود ساختند در حدود توان علماء و مشایخ و روحانیون و شخصیت های علمی و عرفانی را بشهادت رسانیده و اموال منقوله و غیر منقوله شان را بچپاول و غارت برده همه را بر هم و در هم ساختند .

همانا ازین روی دلوکاسهٔ صبر مسلمانان لبریز و مردم غیر تمند وحق پرست این فجایع و مفاسد غیر اسلامی را قابل تحمل ندانسته ایشان را به هجرت و آوارگی و قیام مسلحانه و یکبارچگی و اداشت و آن قیام عمومی با همه ابعاد گسترده اش روز بروز قوی تر و گسترده تر شد ازان لحظات که چنگال ابرجناور هزار چهره استعمار روسیه برگلوی مات مسلمان بلا کشیده با فشار هر چه تمامتر فشرده شده و می شود ازان برههٔ که اشک هزاران یتیم پدر از دست داده و پدران فرزند گم‌کرده و ضجه هزاران بیوهٔ بسوگ نشسته‌خروشان دریای‌ساخته‌ومی سازد- ازان مقطعی‌که صفیر گولهٔ دژخیمان کفر والحاد بسوی مردم مستضعف ما نشانه رفته و جگر گوشه گان تبار هابلیان را با بی رحمی‌مزوورانه می‌شگافد ازان روزی که نبرد ایمان و کفر مقابل هم آغاز گشته و میگردد- ازان لحظهٔ که مساجد و نوامیس ملی و مذهبی ما ، موردا ها نت قرار گرفت ازان هنگامیکه جهاد مقدس‌ما علیه‌روس و ژریم دست نشانده اش در افغانستان پی ریزی و اعلام گردید -

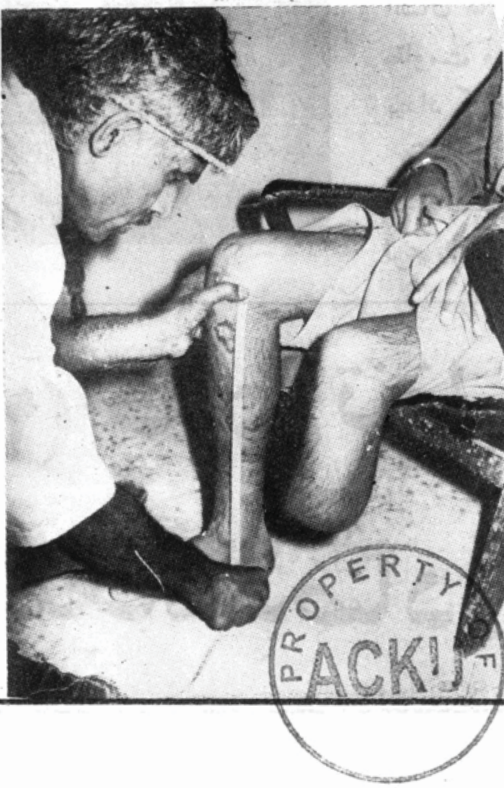
آری ملیون ها تن از مردم مظلوم افغانستان بنا بر جبر مستکبرین و حکم اسلام و انسانیت و دستورقرآن هجرت را برخود واجب دانسته و آهنگ سفر به کشورهای اسلامی همجوارخود نموده و می نمایند خوشبختانه که مورد استقبال گرم برادرن خود قرار گرفتند . اما دشمنان اسلام برای‌همیش مساعی خود را در شکستاندن صفوف فشرده مسلمین تا حد امکان به کار بسته و آتش اختلاف را در سطوح مختلفه دامن زده و میزنند که در نتیجه جز افتضاح و رسوائی خود چیزی نخواهند گرفت .

در حالیکه مجاهدین تهی دست جز عنایت و مرحمت خداوندی از هیچگونه پشتیبانی و مدد گاری ازجانب خود و بیگانه برخوردار نبوده ونیستند با اتکاء بنصرت خداوندی و نیروی ایمان و سلاح الله اکبر چنان پوزهٔ روس بی خدا را بخاک مالیده اند که همه ممالک جهان به ضعف و از پا درافتادگی همچو قدرت نیرومند ملتفت و انگشت حیرت و تعجب می گزند ، گرچه روس با ترس و بیم از رقیبان و دشمنان همسنگش مجاهدین غیور و سلحشور افغانستان را بدریافت سلاح از این و آن متهم میگرداند . آری این تیریست که بتاریکی افگنده و هراسی است که‌از کمین‌گاه رقیبان‌ستیزه کارش به تهدید و تخویف اومی افزاید ولی این حقیقت انکار نا پذیریست که تا امروز مجاهدین دلیر و حقیقت آ گاه افغانستان با سلاح که در پیکار های جوانمردانه از سر بازان بی ایمان روس و ارتش دولتی به غنیمت گرفتند می جنگند. و تقریباً فی صد ۹۰ ـ معادل به سلاح دشمن می داشتند چنان روس سلطه جو و مزدورانش را از قلمرو

افغانستان می راندند که کاخ نشینان کریملین راه گریز خود را گم کردنی بودند از آنست که رژیم دست نشاندهٔ اش ورود خبر نگاران واقع بین را جداً ممنوع قرار داده و نگذاشته و نمی گذارد پیکار های پیروزمندانه مجاهدین اسلام را با همان سلاح دست داشتهٔ شان که اکثر از قبیل شکاری ها ، موش کش ، باروتی ها و کلاشینکوف های غنیمتی است مشاهده کنند و شکست و فرار سر بازان روسی و همدستان شان را با همان تجهیزات و اسلحهٔ مدرن بچشم سر به بینند غافل ازینکه بهرحال مردم بیدار جهان بی اطلاع نبوده ومحکومیت های تهدید آمیز جهان هر لحظه پیکر روس را می لرزاند و با سراغ راه گریز دست و پا میزند. بیائید درعین این سوگواری گوش به پیغام سروش قرآنی داده تا با چه پیامی ما را شاد و مطمئن میگرداند و با چه ارشاد اطمینان بخشی به ما تسلیت میدهد :

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
عسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئاً وهو شر لکم.

با نظر داشت ارشاد فوق تبارز کودتای ننگین ۷ ثور را با همه تلفات و ضایعات و خسارات جانی و مالی موقت و آنی پنداشته و این خسارات و تلفات را یگانه عامل بیداری مسلمین و روی کار آمدن اسلام واقعی در افغانستان و قلع‌وقمع ریشه های الحاد، و بی خدائی ، و شناخت چهره های منافقین مسلمان نما ، و کو تاهی دست اجانب استفاده جو و جلوگیری از سلطهٔ استعمار شرق و غرب و بر چیدن کامل بساط مفاسد و مطلق العنانی و تشخیص واقعی دشمن و دوست دانسته اطمینان کامل داریم که در پی اینهمه بیچاره‌گی ها و آواره گی ها - دربدری‌ها وخون جگری، مصیبت‌ها وستمدیده‌گی‌ها وعدهٔ خدا حق است اسلام پیروز و کفر نابود است وپیروزی از آن ماست. ولی دریافت پیروزی غالباً موقوف بایجاد شرایطی است که عمده ترین وملاک همهٔ شرایط را اتحاد و همبستگی کامل تشکیل میدهد - ازان است که دشمنان بیدار با دریافت یگانه راز موفقیت همه مساعی خود را در چوکات یک ساحهٔ که تفرقه ونفاق افگنی است تخصیص داده و با طرح پلان های خاص زمینه را به تشتت نفاق مساعد می‌سازند - بحمدالله که آگاهی مسلمانان با اخلاص همه را خنثی کرده میرود - قرآن عظیم الشان از مسلمانان با درک خود آگاه چنین انتظاری دارد تا با



نظر داشت ارشاد :

«واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا»

حبل الله را منصفانه و واقع بینانه تشخیص نمایند و آنچه را قضاوت عادلانهٔ همگانی حبل الله می شمارد مستمسک‌خویش قراردهندوبرغم دشمن در صفوف هر چه فشرده تر همچو بنیان مرصوص مبارزات خود را ادامه بدهند .

درین احظات حساس از نفاق آتشی خانمان سوز تر و از تشتت و تفرقه قوهٔ تخریب کننده تر نیست ارشاد مبارکهٔ «ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة» پیروان اسلام را بوقایه از هلاکت مادی و معنوی توصیه فرموده وخاطر نشان میکندکه نا خود آگاهی ، غفلت و کاهلی، تفرقه ونفاق افگنی بذات خود هلاکتی است که مسئولیت اولیهٔ آن بدوش هر نا خود آگاه و بی تفاوت است طوریکه یک مسلمان با درک، برده، بر صد نفر از دشمن در صحنهٔ احتجاج و پیکار غالب شدنی است همان پیمانه خواب و غفلت یک مسلمان بیداری صد دشمن فریب کار را بار آوردنی است از خداوند بزرگ مزید وحدت همهٔ جانبهٔ را خواستار بوده امیدواریم قلب های ما پر محبت تر و اتفاق ما فزونتر و وحدت ما مستحکم تر شده برود تا بخواست اوتعالی پرچم اسلام را بر فراز دور نزدیک باهتزاز در آورده و در زیرشعاع حاکمیت قرآن سعادت دو جهانی را کمائی نمائیم .

ومن الله التوفیق

کودتای ۷ ثور کم

پشاور ۷ ثور

در صفحات تاریخ گذشته عـالم بشریت روزهای تـاریک و روشن و کارنامه های تیره و درخشانی را مطالعه و از نظر میگذرانیم .

تاریخ است کـه بما چهره های درخشان و تابنا کی چـون پیام آوران الهی را بابر نامه های زندگی ساز و جهانشمول شان معرفی میکند و به انسان های در بندو اسیر درس مبارزه ، مقاومت و پـایداری در برابر ظلم و بیداد گری وبی عدالتی میدهد .

آری ! این اوراق تاریخ کهن و جدید است که درلابلای آن به نام‌های فرعون ها ، شداد ها ، ابو جهل ها ،



ازاعلامیهٔ (۲۷) جدی تنظیم‌های جـ

مجاهدصادرشدپشتیبـ

...ونیزم رارسوا ساخت

چنگیز ها ، استالین ها ، هتلر هـا موسولینی ها و . . . ما را آشنامی‌سازد و کارنامه های تیره و هستی سوز آنها را به رخ بشریت می‌کشد .

در سلسله آمد و شد های جریان تاریخ ، مخصوصاً در میهن بلا دیده مان افغانستان نیز باچهره های ملکوتی ورسالتمندان مؤمن و مبارز ، و قدرت خواهان مفسد ووطن فروش درگذشته‌ها و مخصوصاً درنیمه اخیراین قرن روبرو میشویم .

یکی از اوراق سیاه تاریخ کشور ما صفحه ایست‌که جنایت پیشگان دست نشانده روس بتاریخ هفت ثور ۱۳۵۷ش رقم زدند و باب سیاهی را بجا گذاشتند و تره‌کی ، امین ، ببرک ، نجیب وعدهٔ دیگر از وطن فروشان به‌صف سیاه‌کاران تاریخ : چون نادر شاه ، ظاهر شاه و داود شاه افزوده شد .

طوریکـه میدانیم همـه سالـه ، مجاهدین و مهاجرین و مردم مسلمان افغانستان در داخل و خارج کشورطی محافل ، مجالس وتظا هرات ، کودتای ننگین ۷ ثور را تقبیح کرده و یکبار دیگر تجدید عهد می نمایندتا به مبارزه و استقامت قهرمانانه خویش در برابر هرنوع دسیسه و کشتار و ویرانگری روسها و عمال جنایت پیشه آن ادامه دهند .

به‌این مناسبت روز هفتم ثور سال ۱۳۶۶ محفل باشکوهی از طرف‌کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان ، در مسجد عید گاه پشاور دائر شده بود که دران هزاران نفر اعم از رؤسای کمیته های جمعیت اسلامی افغانستان ، ایران و قوماندان هـای جهاد ، مجاهدین ، مهاجرین خبر نگاران خارجی و برادران انصار ما شرکت ورزیده بودند .

صحن باغچه مسجد عیدگاه پشاور با شعار های انقلابی تزئین یافته بود و فوتو های عدهٔ از قهرمانان جهاد میهن به مشاهده می رسید .



دانشیـار

مجلس ساعت ۵٫٤٥ - ۸ آغازگردید، ابتدا آیات چند از کلام الله مجید تـوسط قـاری محمد ایاز تلاوت شد ، و متعاقباً برادر دانشیار انانسر مجلس هدف تدویر اجتماع را به حضار شرح

...هادی که در محضر صد ها هزار مهاجر و
...انی جدّی می نمائیم

داد ، پس از آنکه برحسب پروگرام مرتبه برادر عباس کریمی ، رئیس دفتر نمایندگی های ولایات برادر میرحمزه رئیس کمیته دعوت و تنظیم ، برادر محمد نسیم فقیری آمر تألیف و ترجمه کمیته فرهنگی و فرید یکتن از مسؤلین جبهه پنجشیر قهرمان پیرامون قضایای پیامد کودتای ننگین هفت ثور و وجایب مجاهدین و قیادت های جهاد بیانات شانرا ایراد کردند ، سپس استاد برهان الدین «ربانی» امیر جمعیت اسلامی افغانستان بیانیه مفصل شانرا ضمن ار زیابی تمام قضایا وجهات ایراد نمودند که در صفحات (۴-۱۰) همین شماره به نشر رسیده است .

قبل از خطاب جذاب ویرمحتوای رهبر جمیعت اسلامی افغانستان اناونسر پروگرام هنگام بیان هدف تدویر این محفل گفت :

امروز در آستانه دهمین سال انقلاب و سیاه ترین روز در دنیا قرار داریم یعنی فاجعه هفت ثور که نظیر آن در دنیا تکرار نشده است .

بعد از آنکه برادر دانشیاراهمیت مکتبی بودن انقلاب را به تفصیل شرح داد ، فرصت صحبت برادر عباس کریمی رئیس کمیته نمایندگی های ولایات افغانستان فرا رسید .

برادر کریمی بعد از حمد و ثنای باریتعالی و درود و تحیات بر سرور کائنات به بر رسی معنی و مفهوم انقلاب و حکومت اسلامی پرداخت ، نامبرده گفت :

ما باید بدانیم که حکومت اسلامی دارای چه خصوصیت هاست؛



«عباس «کریمی»

دولت اسلامی یک دولت فکری است، مبناء واساس دولت اسلامی را فکر و اندیشه تشکیل میدهد .

انقلاب ، انقلاب فکریست، دولت اسلامی دولت فکریست ، سلاح برداشتن انقلاب نیست ، هر انقلاب فکری که اساس اعتقادی نداشته باشد اساس توحیدی نداشته باشد ، آن انقلاب اصیل و فکری نیست .

برادر عباس کریمی بعد از شمردن مزایای انقلاب اسلامی ،طرحهای کسانی را که تقوی و معیار های اسلامی را در حکومت مفید نمیدانند ویا انقلاب ملی می خواهند رد کرد این دو طرح را شیطانی ، غیر اسلامی و فرصت طلبی خواند : و گفت قبول این دو طرح ، نفی رسالت اعتقادی و ایمانی را افاده می کند ، و پیامبر و خلفای راشدین نیز چنین مبارزه نکرده اند .

رئیس دفتر نمایندگی های ولایات در مورد حکومتی که ظاهر شاه فاسد در راس آن باشد گفت .

این حکومت ، حکومت غیر اسلامی و تکرار ده ها سال فساد و جنایت گذشته است که کمونیزم را در افغانستان آورده ، و ملت ما را جاهل و اسیر نگهداشته است ، و قبول آن ، صحه گذاشتن بر کفر و جاهلیت ، بردگی و اسارت است .

ظاهر شاه جرثومه فساد است که نه فرهنگ داشت ، نه شخصیت و نه برنامه که روحیه قبایلی را درمیان ملت ما رواج داد .

برادر کریمی زمامداری دوران صدیق اکبر را مثال آورده بعد از بر شمردن عوامل انحطاط و پیروزی انقلاب در مورد شخص مستحق رهبری گفت .

ما با بینش اسلامی معتقدیم که کاروان جهاد را کسی رهبری میکند که با ما بوده باشد و مشکلات ما را درک کرده باشد ، مثل ما رنج برده باشد ، ما اجازه نمیدهیم که از لندن و واشنگتن رئیس حکومت ما تعیین شود .

پس از آنکه برادر عباس کریمی توطئه های دشمن را شرح داد ، برادر میر حمزه رئیس کمیته دعوت و تنظیم جمعیت اسلامی افغانستان عوامل بوجود آمدن کودتای ننگین ۷ ثو را به تفصیل بیان نموده گفت :

پیروزی ما اگر به عقب می افتد ، نتیجه نیرومند شدن روسها نیست بلکه عوامل به تعویق افتیدن پیروزی انقلاب در ما نهفته است ، تا وقتیکه خلا های ما پر نگردد رسوائی

روسها در افغانستان ادامه خواهد یافت.

ما باید ببینیم که چند فیصد اصول و مقررات اسلامی را توانسته ایم در حکومت های کوچک خود، در تنظیم های خود پیاده کنیم، با این گونه مقایسه اگر بیشتر توانسته ایم باید بیشتر امیدوار باشیم.

برادر میر حمزه در مورد مسأله ظاهر شاه گفت:

اصلاً مسأله ظاهر خان و این و آن جز دسیسه روسها چیز دیگری نیست و طبعیة وقتیکه ما با روس در گیر هستیم هیچ دسیسه و پلان روسها را نمی توانیم بپذیریم، اگر می پذیریم پس چرا خود را بجنگ وبمرگ کاندید ساختیم و در برابر توپ وتانگ و طیاره دشمن با دست خالی می‌رزمیم، اگر به این دسیسه های روس تسلیم می بودیم ضرورت بقیام و انقلاب نبود.

برادر حمزه به ضرورت وحدت و عملی ساختن فیصله ها و وعده های که از طرف مسؤولین جهاد در ۲۷ جدی داده شده بود، اشاره نموده و گفت:

ما باید خود را برای تاسیس یک دولت اسلامی آماده کرده و این استعداد را در خود ایجاد کنیم و این خلا را در انقلاب پر کنیم.

رئیس کمیته دعوت و تنظیم بیانیه اش را با این جملات پایان بخشید، از بارگاه خداوند امیدوار هستم که به همه ملت ما خاصة سنگر داران و مسؤولین این انقلاب توفیق اعطا کند که خود را با قاموس اسلام



مولوی میر حمزه

مقایسه کنند و هر وقتیکه در خود خلائی یافتندبه اصلاح آن اقدام کنند و خداوند این حالت ناگوار ما را بیک وضع بهتر تبدیل کند.

ربنا افرغ علینا صبراو ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین.

متعاقباً برادر عماد الدین «وثیق» قطعه شعری را که مبین عیاشی و فحاشی ظاهر شاه منحوس بود. درمیان موجی از شعار های «مرگ به ظاهر شاه» قرائت کرد که آنرا در صفحات شعر و ادب همین شماره مطالعه خواهید کرد. ان شاء الله.

مطابق برنامه برادر محمد نسیم فقیری آمر تألیف و ترجمه کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان بعد از استعاذه وبسمله وحمدوثناء، بیانیه اش را چنین آغاز کرد:

در آستانه د همین سال قیام و مقاومت مسلحانه مردم افغانستان در برابر رژیم کودتای مزدور و باداران استعمار گر خارجی شان، ما یکبار دیگر - با در نظر داشت گذشت نه سال جهاد مسلحانه - متوجه ضرورت تدوین تاریخ جهاد کشور خود می شویم، گذشت نه سالیکه هر روزش بمثابه یکسال و بمثابه یک تاریخ است، تاریخ زنده و گویائی که حوادث و جریانات بسیار بزرگی در خود دارد و یکی از حوادث بسیار بزرگ تاریخ بشریت است، اما متأسفانه ما بلحاظ تاریخی و بلحاظ تبلیغاتی نتوانستیم که قضیه افغانستان، قضیه مظلومیت و فریاد حق طلبانه مردم را بگوش دنیا برسانیم، با گذشت نه سال جهاد و مقاومت هنوز هم درد ها و رنج های بیکران مردم ما از یکطرف و وحشی گری و جنایات روسها و چاکران داخلی شان از طرف دیگر نا گفته و نا شنیده مانده است، ما متاسفانه ضعیف ترین جنبه جهاد و مقاومت را در ساحه تبلیغات می بینم، در حالیکه کمونیست ها، غربی ها و پیروان مکاتب انحرافی دیگر از حوادث بسیار کوچک و نا چیز و کم ارزش داستانهای بسیار بزرگ و تاریخ های جعلی درست کردند، ولی ما از حوادث واقعی بسیار بزرگیکه قیام و مقاومت یک ملت مظلوم و بیچاره را در برابر مجهز ترین و بزرگترین نیروی استعماری قرن نشان میدهد، نتوانستیم یک تمثیل درست بکنیم و گذشت این سالها بمثابه تجارب بسیار غنی و پر باری است که مردم ما شاهد صحنه و اوضاع بوده اند و کشور های اسلامی

و مردم منطقه و مردم سراسر دنیا می توانند ازین تجارب غنی و پر بار مردم افغانستان در مبارزه با یک رژیم تحمیلی ، مزدور کودتائی که در عقب آن یک قدرت بزرگ استعماری جهان که حتی قدرت های رقیب استعماری هم از او در هراس هستند ، استفاده بهتری کنند .

برادر فقیری فاجعه ننگین هفت ثور را باز شدن دست جنایت بار کمونیزم توصیف کرد ، و در مورد اینکه چرا کمونیست ها در افغانستان نتوانستند از طریق مردم نفوذ کنند و مجبور دست به کودتای نظامی و چندی بعد از روسیه دعوت بعمل آوردند تا بکشور ما تجاوز عریان کند گفت :

نهضت اسلامی افغانستان در ساحه معرف کمونیزم و کمونیست ها و همه استعمار گران بصورت کافی کار کرده بود ، مردم افغانستان با چهره سیاه کمونیست ها بصورت کامل آشنائی داشتند ، بناء کمونیزم نمی توانست در افغانستان از طریق انتخابات ، از



، محمد نسیم فقیری

طریق مبارزات پارلمانی و از طریق تظاهرات خیابانی و . . . . بقدرت برسد .

برادر فقیری به ضرورت بررسی همه جانبه حوادث گذشته ، تحلیل واقعی ، منطقی و درست آن و احتراز از اشتباهات گذشته ، و دست زدن به ابتکارات تازه اشاره کرده ، و بدنبال آن فاجعه هفت ثور را هم به ملت و هم به کمونیست ها زیانمند خواند .

او گفت : در نخستین شامگاه خونین هفت ثور اولین پیام رادیوئی کودتا چیان این بود که میگفتند : د افغانستان په تاریخ کښې د لومړی ځل لپاره دنادر خان د کورنۍحکومت له منځه لاړ ، این اولین جملهٔ بود که از رادیو افغانستان اعلان شد ، آنها می خواستند بمردم نشان بدهند که برای ابد گلیم خاندان نادر خان در افغانستان بر چیده شد و این را بزرگترین موفقیت خود بحساب می آوردند ولی انقلاب اسلامی ما کمونیست ها را اینقدر ذلیل و زبون ساخته که امروز در تمام مصاحبه‌های مطبوعاتی و پیامهای رادیوئی شان به افتخار یاد میکنند که سه وزیر زمان ظاهر شاهی در کابینه ما وجود دارد .

این انتهای ذلت و زبونی کمونیستها در افغانستان است که امروز باز هم دست نیاز بسوی همان خاندانی دراز کرده اند که ادعا داشتند ما به سلطه این خاندان پایان داده ایم .

آمر تالیف و ترجمه کمیته‌فرهنگی

در قاموس سیاسی و تاریخی مردم افغانستان ، امروز ظاهر شاه نام نیست ، ظاهر شاه نام یک سیستم است ، ظاهر شاه نام یک طرز اداره است مشخصات رژیم ظاهر شاهی را همه بخاطر دارند ، فساد اداری ، اختلاس رشوت ، عدم اعتناء بقانون ، خویش خوری ، واسطه ها ، حاکمیت روابط برضوابط این ها همه از مشخصات نظام ظاهر شاهی بود وهر اداره ایکه ، یکی ازین مشخصات را داشته باشد ، در نظر مردم ادارهٔ ظاهر شاهی است .

جمعیت اسلامی افغانستان ، سیاست های اخیر دشمن را ، سیاست روباهی خوانده گفت : رژیم مزدور با این توطئه ها می خواهد قیام و نهضت ما را خفه کند و مردم ما را فریب دهد، و در همین شرائط است که ما بیشتر از پیش باید متوجه سنگر های فکری و فرهنگی خود شویم ، باید به مردم روحیه داده شود ، ما باید از حقایق و واقعیت ها و از جریانات روز تحلیل های واقعی و درست داشته باشیم ، ما باید جرأت و شهامت کافی داشته باشیم که به اشتباهات خود پی ببریم و انتقادات را قبول کنیم .

برادر فقیری همچنان گفت :

دستگاه های رهبری مجاهدین باید از حقایق امور با خبر باشند ، در مورد رژیم های گذشته مردم می گفتند : در راس امور افراد صالحی قرار دارد ولی متاسفانه که برایشان خبر های درست نمی رسد ، این یک ذهنیتی بود که امکان دارد در ساحه های جهادی هم همین چیز باشد ، بناء روابط باید مستقیم باشد ، باید رهبران جهادی از داخل افغانستان و ازداخل کمپ ها و از داخل دفاتر بصورت درست آگاهی داشته باشند ، فریب مداحی ها و چاپلوسی ها را نخورند ، آنها باید بفهمند که فعلاً چه جریانی در حرکت است امروز مردم به چه افواهات و به چه دسیسه ها دل خوش میکنند ، تنها شعار کفایت نمیکند ، شعار نمی تواند مردم را قناعت بدهد، مردم می خواهند هر شعار و هر ادعا را بصورت عینی و ملموس و مشهود ببینند ، باید زندگی های شخصی ما ، زندگی های اجتماعی ما مطابق شعار هایمان بوده باشد .

برادر محمد نسیم فقیری در مورد ظاهر شاه عیاش و فاسد گفت :

در قاموس سیاسی و تاریخی مردم افغانستان ، امروز ظاهر شاه نام یک مرد نیست ، ظاهر شاه نام یک سیستم است ، ظاهر شاه نام یک طرز اداره است،مشخصات رژیم ظاهر شاهی را همه بخاطر دارند ، فساد اداری ، اختلاس رشوت عدم اعتناء به قانون ، خویش خوری ، واسطه ها ، حاکمیت روابط برضوابط، اینها همه ازمشخصات نظام ظاهر شاهی بود و هر اداره ایکه یکی ازین مشخصات را داشته باشد ، در نظر مردم اداره ظاهر شاهی است .

وقتیکه ما می خواهیم علیه نظام ظاهر شاهی و شخص ظاهر شاه مبارزه بکنیم باید ادارات ما ادارات سالم ، دفاتر ما ، دفاتر سالم ، برخورد ما با مردم یک برخورد اصولی و اسلامی باشد ، دلسوزی ما به بیت المال و تمام زندگی شخصی و اداری ما باید قسمی باشد که بخودی خود جواب ظاهر شاه باشد و مردم وقتیکه بصورت مقایسوی ببینند ، قانع شوند ، بفهمند

دستگاه‌های رهبری مجاهدین باید از حقایق امور با خبر باشند، در مورد رژیم‌های گذشته مردم میگفتند : در راس امور افراد صالحی قرار دارند ولی متاسفانه که برایشان خبرهای درست نمیرسد ، این یک ذهنیتی بود که امکان دارد در ساحه ـ های جهادی هم همین چیز باشد ، بناء روابط باید مستقیم باشد ، باید رهبران جهادی از داخل افغانستان و از داخل کمپ ها از داخل دفاتر بصورت درست آگاهی داشته باشند ، فریب مداحی ها و چاپلوسی‌ها را نخورند، آنها باید بفهمند که فعلاً چه در حرکت است امروز مردم به چه آوازه ها به چه افواهات و به چه دسیسه‌ها دل خوش میکنند، تنها شعار کفایت نمیکند، شعار نمیتواند مردم را قناعت بدهد ، مردم میخواهند هر شعار و هرادعا را بصورت عینی و ملموس و مشهود ببینند ، باید زندگی های شخصی ما ، زندگی هائی اجتماعی ما مطابق شعارهایمان بوده باشد .

که دیگر برای بازگشت آن رژیم هیچ ضرورت احساس نمی شود .

برادر محمد نسیم فقیری دراخیر برادرانی را که به نهضت و دعوت معتقد اند و مبارزه شان در خروج نیرو های روسی از افغانستان ویا سرنگونی رژیم مزدور کابل خلاصه نمی شود ، و مبارزه شان تا آخر زندگی ادامه دارد مورد خطاب قرار داده گفت :

اگر ما از امروز خود را قسمی تربیه کنیم و قسمی عادت بگیریم که دفاتر ما ، مراکز ما ارتباطات ما با رهبری ، با سطوح پائین یک روابط فکری و فرهنگی باشد در آن صورت است که همیشه از گرمی برخوردار بوده و ما هیچ وقت به افلاسی مواجه نمی شویم و هیچ وقت خطر کمبود قوای بشری ما را تهدید نمیکند، بناء ما باید در هر نوع شرائط آمادگی داشته باشیم ، و کوشش کنیم که در یک مسیر سالم و درست ، اصولی کار کنیم .

سپس برادر مجاهد قربان محمد فرید یکتن از مسؤلین جبهه پنجشیر قهرمان که جدیداً از سنگر آمده بود طی بیانیهٔ گفت :

برادر انیکه بخاطر دفاع از خون یک ملیون شهید و بخاطر دفاع ازکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله قیام کرده اند ، باید بدانند که همیش ستیز حق و باطل و ستیز در بین مستضعف و مستکبر وجود دارد و این ستیزگاهی از حنجره یک دولت و گاهی از حنجره یک ملت صورت پذیرفته است ، روی



برادر فرید .

همین اصل تداوم مبارزه حق و باطل تا ابندم دوام کرد .

برادر فرید حدیث مبارک «لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین» را به تفصیل شرح داده گفت : کسی را که ما راز یک سوراخ دوبار گزیده و افکارش مسموم شده ، اصلاً او برنامه عملی نداشته و زندگی او در شعار خلاصه می شده است .

برادر فرید بعد از یک اشاره مختصر به نهضت اخوان المسلمین، جهاد عمر مختار، انقلاب مسلمانان الجزائر ، سوء استفاده های ناصر و قذافی از حرکت های اسلامی اشاره‌ای به انقلاب اسلامی ایران نموده و نقش برنامه ریزی را در انقلاب ایران ستود و گفت : برنامه حساب شده جمهوری اسلامی ایران احسان طبری را وا داشت تا در تلویزیون جمهوری اسلامی اعتراف کند که : ما شصت سال به ملت ایران خیانت کردیم ، ما شصت سال خواستیم که روسیه بالای ایران حاکم شود .

و در ادامه حرفهایش از رهبران خواست که برنامه های عملی روی دست گیرند ، نو آوری کنند و ملت را به آینده امیدوار گردانند .

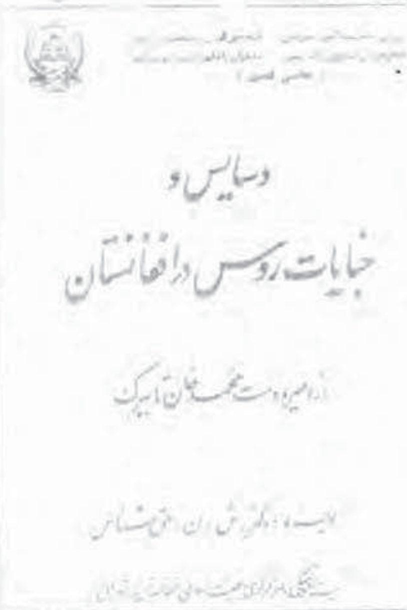
برادر فرید منفی بافی ها را رد کرده و در مورد شکست دشمن و پیشروی های مجاهدین گفت : روسها در همه جا قدم بقدم عقب نشینی کرده اند ، ما چندی پیشتر با استاد بزرگوار رهبر عالیقدر جمعیت اسلامی افغانستان به سنگر های جهاد کنر رفته بودیم ، و استاد قوماندہ عملیات را خود بدوش داشتند ، وقتیکه عملیات بالای پایگاه های دشمن صورت گرفت ، تانکهای دشمن آنقدر وار خطا شده بودند که یکی بشرق میگریخت و دیگرش طرف غرب ، و دشمن قدرت اضافه از سه فیر را در برابر آتش مجاهدین پیدا نکرد .

برادر فرید خطاب به ظاهر شاه گفت : این ملت ، ملت دیروز نیست که قاضی عبدالرحمان پغمانی ، ملا عبدالله ، مولوی قلعه بلند ، نهضت علماء ضدامان الله قیام کند، شاه امان الله را سقوط بدهد و باز کسی دیگری مثل نادر غدار جایش بنشیند .

برادر فرید اشاره به فعالیت‌های شورای نظار و نقش جهاد هم آهنگ در صفحات شمال نموده و بیانیه اش را به این جملات خاتمه داد :

ای ملت ! هر وقتیکه شما متوجه

بقیه در صفحه (۷۲)



دسایس و جنایات روس در افغانستان

شاید بعضی از هموطنان ما، حتی در برابر بعضی قضایا و یا نام‌ها، حساسیت داشته باشند و از مطالعه این کتاب ناخشنود گردند و بعضی هم ممکن عبارات آنرا تعبیرات سوء کنند و از آن برای بهره‌برداری‌های سیاسی و شخصی استفاده نمایند. و نویسنده هم توقعی ندارد که همگان دربارهٔ این کتاب دید واحد و داوری یکسان و سالم داشته باشند.

درهر صورت نگارنده نه از خشم و ناسزائی ملول خواهد شد و نه از تحسین وستایشی شاد و ممنون، زیرا، هدف من از نوشتن این اثر نه انگیزهٔ عناد و کین توزی دارد، و نه وسوسهٔ شهرت و سودجوئی. بلکه غایه اولیٰ و نهائی آن بوده است تا جریان صداقت و دوستی مردم افغانستان با روس، و خیانت و غداری روسها در برابر ما به‌گونه‌ای که واقعیت دارد، گفته آید. تا برای نسل های آیندهٔ میهن و جهان و نیز به افراد و فرمانروایانی که در اشتیاق دوستی با روس‌اند، درس عبرتی باشد و بتوانند در روشنائی این حقایق، چهرهٔ اصلی و ماهیت واقعی روس و نتایج نزدیکی با آنرا بخوبی درک کنند. و فریب افسون افسونگران کرملن را نخورند.

فصل دهم
میوندوال وصدارت افغانستان
(۷ عقرب ۱۳۴۴ – ۱۸ میزان ۱۳۴۶ ه)

پس از استعفای دکتر محمد یوسف، محمدهاشم میوندوال مامور تشکیل کابینه شد. انتخاب وی بحیث صدراعظم موقتا از ناآرامی‌هاکاست و او هم بلافاصله نزد محصلان پوهنتون رفت و در حالی که دستمال سیاهی را به‌عنوان علامت سوگواری (سوم عقرب) به گردن آویخته بود برای محصلان پوهنتون کابل وعده داد که عاملین این قتل‌ها را به محاکمه خواهد کشانید. این وضع در روحیهٔ محصلان چنان اثر گذاشت که او را به‌عنوان تقدیر و بزرگ داشت برشانه و دوش کشیدند و فریاد (زنده باد میوندوال) را از هرکنار نثار او کردند. اصولا در کشورهای عقب مانده حتی در دانشگاهها و مدارس، جوانان و مردم بیشتر تابع احساسات اند تا تعقل و دورنگری. بنابراین اغلب اوقات آنان را بصورت ناخودآگاه و غیر ارادی به صحنه می‌کشند و از عواطف پاک ایشان سوء استفاده می‌کنند، که نه دشنام و تعریف اینگونه افراد وجوامع مستدام و با اهمیت است و نه تحسین آنان در خور اطمینان و باور. چه بسا که باندک فشار چون سود اواتر بجوش می‌آیند ولی لحظه‌ای بعد، آنهمه غلیان فروکش می‌کند و به سردی می‌گراید. استقبال و پذیرائی گرم دانشجویان ازمیوندوال نیز چنین ماهیتی داشت که بعد از چند روز در اثرتوطئه‌ها وتحریکات گماشتگان روس، بهم‌خورد و جای آنرا خشونت و تظاهرات خیابانی‌گرفت.

گزینش میوندوال بحیث صدراعظم خبرخوشی برای غرب و اتفاق نامطلوب و دردناکی برای روس‌ها بود. زیرا روس‌ها بخوبی میدانستند که میوندوال یک‌دیپلوماتی آگاه وزیرک است که با هیچ نیرنگی تحت سلطه ایشان قرار نخواهد گرفت وروش دیگران را دنبال نخواهد کرد، و از اینرو سخت در هراس افتادند و مصلحت برآن دیدند تا از هر راهی که میسر آید دربراندازی او سعی وتلاش ورزند.

هنوز بیش از دو هفته سپری نشده بود که سفیر آمریکا در کابل با میوندوال

ملاقات نمود که وضع آن کمک‌های اقتصادی آمریکا را به افغانستان وعده داد. میوندوال هم با اطمینان از کمک‌های غربی میخواست از نفوذ روزافزون روس بصورت تدریجی بکاهد و این اولین گامی بود که برداشته شد. در جریان مذاکرات و تماسهای دول غربی با میوندوال (کیریل مازوروف) معاون صدراعظم روسیه نیز مذاکراتی با میوندوال انجام داد و ظاهرا میخواست باوعده‌های گرم و نرم همیشگی میوندوال را چون دیگران بدام روس گرائی بکشاند، ولی دانه ودام مسکو نتوانست طایر اندیشه و درک او را اسیر کند و از روابطش با جهان دیگر بکاهد، لذا با بی‌شرمی و بی‌حیائی کامل سازمان‌های حزبی و جاسوسی خویش را دستور دادند تا پوهنتون ومکاتب را بمظاهرات تحریک کنند و از اینطریق او را تحت فشار قرار دهند. در اثر این وسوسه‌های شیطانی روس، بار دیگر دانشجویان دانشگاه و مکاتب بخیابانها ریختند و دست به مظاهره و غوغا زدند و تحدی در آن افراط کردند که دولت طی اعلامیه‌ای بتاریخ ۱۴ دسامبر هر نوع مظاهره را ممنوع اعلان نمود. در جنوری ۱۹۶۵ مطابق ۱۴ جدی ۱۳۴۴ه مارشال ایوب خان فرمانده نظامی پاکستان در راه بازگشت خویش از مسکو وارد کابل شد و با شاه و میوندوال مذاکراتی انجام داد. و اندکی بعد بتاریخ ۲۴ جدی، کاسگین در راه مراجعتش از هند به‌کابل آمد و با شاه و میوندوال دیدار کرد. او در آن ملاقات طبق روش‌های همیشگی کرملن، ازمیوندوال دعوت کرد تا از روسیه دیدن کند و چون صدر اعظمان پیشین حلقه گلی بر آستان کرملن بنهد که این دعوت پذیرفته شد و تاریخ آن اعلان نگردید. درهمان ایام میوندوال همه دارائی‌های خود را ملی اعلان نمود و منازل شخصی‌اش را واقع در کارته‌پروان و اکبرخان مینه در اختیار وزارت معارف قرارداد. موصوف بنابدعوتی که از آن نام بردیم بتاریخ ۱۲ دلو همان‌سال = اول فروری ۱۹۶۶ به مسکو رفت و مسائل اقتصادی و سیاسی و تخنیکی و سایر گفتنی‌ها را بازعمای روس مطرح نمود. ولی چنان معلوم شد که هر دو طرف از این مذاکرات راضی و خشنود نیستند. در واقع سفر میوندوال به مسکو محض جنبهٔ نمایشی و تعارفی داشت و بخوبی پیدابود که این دو قطب متضاد باهم آشتی ناپذیراند.

سال ۱۳۴۵ هجری شمسی

مهار شدن آتش چاه یتیم‌تاق، بهبود نسبی مناسبات افغانستان و پاکستان، پلان پنجسالهٔ اقتصادی و کم‌کردن محصول برق از جمله کارها و اقداماتی بود که دراولین طلیعهٔ بهار توسط میوندوال و همکارانش رویدست گرفته شد. او درجستجوی امکانات و راه‌هائی بود که بتواند همکاری دول مختلف را جلب کند و افغانستان رااز حال رکود و انزواء خارج سازد و ظاهرا دربارنیز در این مرحله با پلان‌های، میوندوال همنوائی نشان میداد و در اثر چنین مفکوره و روشن نگری و رهائی از انحصار روابط با روس، لیوشاوچی رئیس جمهور چین بتاریخ ۱۵ حمل ۱۳۴۵ = ۴ اپریل ۱۹۶۶ وارد کابل گردید و مذاکرات مفصلی با شاه و میوندوال بعمل آورد. که درنتیجه یک قرارداد همکاری‌های فرهنگی بین دو کشور در کابل به امضاء رسید. دعوت لیوشاوچی به کابل، مثل همیشه اربابان کرملین را مضطرب نمود و برآن شدند تا در پاکستان دست وپاکنند و جای پائی برای خود جستجو نمایند. بنابر همین مفکوره، مازوروف معاون صدراعظم روسیه در اوایل برج جوزا به پاکستان عزیمت نمود ومذاکرات وملاقات‌هائی بازعمای این کشور انجام داد. و از همان طریق بتاریخ ۱۶ جوزا = ۵ جون به کابل آمد و با میوندوال به مذاکره نشست، اما حیله ها و مکاید روس دیگر برای افغانستان و پاکستان شناخته شده بود و هر دو کشور می‌کوشیدند تا روابط خویش را علی رغم توطئه‌های روس بهبود بخشند. در اثر چنین احساس وحسن نیت و تفاهم جانبین بتاریخ ۳۰ جوزا = ۱۹ جون یک هیئت افغانی به پاکستان رفت تا امکانات امتداد خط آهن را بین چمن و سپین‌بولدک مطالعه و با مقامات پاکستانی مذاکره و موافقت کنند. و قرارداد عملی کردن آنرا بعد از سروی مقدماتی انجام دهند. در سرطان همین سال سرک کابل قندهار که توسط کارشناسان آمریکائی تسطیح و اسفالت شده بود افتتاح گردید. این سرک که فاصله بین کابل و قندهاررا خیلی کوتاه تر از پیش ساخته بود، اثرات قابل ملاحظه ای را ازلحاظ بعد مسافت و سهولت در راه فراهم ساخت وانتقال مال‌التجاره و آمد و شد مسافرین رونق خاصی یافت و همهٔ این کارها برای حکومت میوندوال نوعی کریدت محسوب می

دربرج جوزا واقعه عجیبی در پارلمان اتفاق افتاد و آن اینکه بدستورعبدالرشید خان وکیل پلخمری چند تن از وکلاء بر ببرک ونور احمد نور در تالار شوری حمله کردند و بشدت آنان را لت و کوب نمودند که در اثر آن ببرک در شفاخانه ابن سینا بستری گردیدو نوراحمد نوربغرض معالجه به چکوسلواکیا رفت. این عمل تاحدی از زیاده روی کمونیست‌ها کاست و باعث شد تا در اعمال خویش، خویشتن‌دارباشند. در برج اسد قانون احزاب از پارلمان گذشت و بتصویب رسید و بغرض توشیح به دارالتحریر شاهی فرستاده شد و اما تا امروز هم از این قانون خبری در افغانستان وجود ندارد. دکتر محمدیوسف نیز کوشید تا در دوره انتقالی این قانون را بتوشیح برساند موفق نشد و میوندوال هم توفیق در اینکار نیافت. به تعویق انداختن توشیح قانون احزاب اشتباه بزرگی‌بود. زیرا هرنوع فعالیت‌های سیاسی در کشور ممنوع بود و مسلمانان وافراد صالح و وطندوست هرگز نمیتوانستند کوچکترین حرکتی انجام‌دهند و جزئی‌ترین اقدامی را با انواع دسیسه و تهدید از بین می‌بردند، ولی در برابر اینهمه کم‌لطفی علیه دیگران، کمونیست‌ها از آزادی گفتار و کردار به نحو بارزی برخوردار بودند. و در تمام ولایات کشور به سازماندهی و تدویر آموزشگاههای ایدئولوژی می‌پرداختند و دانشجویان معارف و پوهنتون را به سوی خویش جلب میکردند. ابتکار مظاهرات و بی‌نظمی‌ها همه دردست ایشان قرار داشت و هرچه میخواستند انجام می‌دادند.

هرگاه به ملت افغانستان موقع داده می شد تا به تشکیل انجمن‌ها و احزاب بپردازند، این احتمال وجود داشت که از نفوذ و وسعت اندیشه‌های کمونیزم وفعالیت کمونیست‌ها در کشورجلوگیری می‌شد و زمینه برای رشد و باروری یک حرکت مثبت وملی کاملا فراهم می‌گردید. متاسفانه دربار و اطرافیانش در برابر خطرات کمونیزم وفعالیت‌های غیرقانونی آنان بی‌تفاوت بودند. حتی قصه‌هائی از نزدیکی ببرک با دربار شنیده می‌شد که نقل آنها در اینجا سخن را بدرازا می‌کشد. و شواهد این نزدیکی‌ها و تماس‌ها در مباحث آینده بیان خواهدشد.

دست‌های دیگری نیز در پشت پرده از کمونیست‌ها حمایت می‌کردند و سعی می‌شد تا پیوسته در کشور بدامنی و هرج و مرج وجود داشته باشد و چنان وضعی بوجود آید که مردم از دیموکراسی به ستوه آیند و کاری از پیش برده نتوانند. یکی از این دست‌ها و نیرومندتر آن محمدداود بود که آزادانه و مستقیم از ببرک و طرفدارانش جانب داری می‌کرد و پول و امکانات را در اختیار ایشان قرار میداد

دراواخر سرطان شاهزاده احمد شاه با همسرش عازم روسیه گردید و این دعوت براساس پالیسی‌هائی استوار بود که روس‌ها میخواستند افراد با نفوذ و اهل دربار را پیوسته از آن خود داشته باشند و از قدرت وصلاحیت ایشان در اجرای هدفهای خویش استفاده کنند، و نیز اینگونه مسافرت‌ها و ارتباطات نزد روس‌ها حکم تهدید وهشدار را داشت که فکر می‌کردند مجریان امور از آنهمه نزدیکی‌ها، انتباه خواهند گرفت و از هرگونه اعمال و اقدامات ضد روسی برحذر خواهند بود. و چنین چیزی عملا بمشاهده میرسید. یک هفته بعد از سفر احمدشاه به مسکو، پروتوکول همکاری اقتصادی و تخنیکی بین افغانستان و چین امضاء گردید (۹ اسد = ۳۰ جولای ۱۹۶۶م روزنامه اصلاح). همزمان با این قرارداد یک هیئت زراعی کشور به روسیه رفت تا دربارهٔ امکانات همکاری بیشتر بین دو طرف مذاکراتی صورت گیرد. روس‌ها بهیئت افغانی وعده دادند که در صورت قلت علف در افغانستان، مواشی این کشور میتواند از علف زارهای آنسوی دریا و متعلق به روس استفاده کند. گرچه خشکسالی عجیبی بود و بعضا مواشی تلف گردید. اما نه حکومت و نه مردم هیچکدام حاضر نشدند تاگوسفندان وحیوانات‌شان از آب و علف روسی تغذیه شوند و بازهر کمونیزم مسموم گردند. روس‌ها هم که بیشتر میخواستند استفادهٔ تبلیغاتی کنند از این اعلان ووعدهٔ خویش توسط عمال‌شان در کابل بهره برداری‌های زیاد کردند. و ذهنیت مردم را طوری آماده ساختند که کار قیر ریزی سرک دوشی و شیرخان بندر دربرج سنبله همان سال آغاز گردید و با اینکه اهمیت این سرک و پلان روس‌ها بکلی روشن‌وآشکار بود، کسی مانع اینکار نشد. و دعوت شاهزاده احمد شاه به روسیه، این فرصت را

برای روس‌ها فراهم ساخت.

میوندوال بنا بدعوت حکومات جمهوریت عربی متحد و ترکیه بتاریخ ۲۴ سنبله مطابق (۱۵) سپتامبر به این دو کشور مسافرت نمود، و بنابر عودت بیماری قبلی‌اش در ترکیه تحت عمل جراحی قرار گرفت و پس از مدتی سالم به وطن بازگشت. درهمین سال بانک جهانی آمادگی نشان داد که در پلان پنجساله سوم کمک موثری به افغانستان خواهد کرد و حکومت نیز با اتکاء به این کمک‌ها ساختمان فابریکه‌های متعدد نساجی را در نظر گرفت، و پروژه‌های زیادی در دست تهیه بود. که از جمله پروژه دهقان تشوید و در مجلس شوری تصویب گردید. موازی باکارها و برنامه‌های دولت، روس‌ها هم به شدت کارهای خویش را انجام میدادند، چنانچه قیرریزی سرک شیرخان بندر ودوشی را که دو صد و چهارده کیلومتر طول دارد، در مدت تقریبا دو ماه تمام کردند وبتاریخ ۲۴ عقرب = ۱۱ نوامبر توسط میخائیل یفر یموف معاون صدراعظم شوروی افتتاح گردید. (روزنامه اصلاح همین تاریخ). همچنان پروژه آبیاری دشت کیله‌گی که ساحه (۵۶۵۰) جریب زمین را احتواء می‌کرد، در همین ماه توسط کارشناسان روسی آغاز گردید. این پروژه که از نظر فنی امکانات چندانی نداشت و تا امروزهم زمین خشک و تفتیده آن در حسرت آب می‌سوزد، وسیله وبهانه ای بود که روسها درافغانستان ودر شمال کشور مشغول باشند و کارهای خویش را پیش برند. بااینهمه امتیازات بازهم روس‌ها ناراضی بودند و بدانگونه که قبلا اظهار گردید، دایم‌میکوشیدند توسط‌مزدوران خویش‌امنیت را بهم زنند و ایجاد ناآرامی نمایند. در اثر این‌تحریکات بتاریخ ۹ برج قوس = ۳۰ نوامبر مظاهرات شدیدی در کابل برپا گردید که محصلان‌و دانشجویان درآن اشتراک داشتند و سر رشته کار در دست کمونیست‌ها بود. ادامه این تظاهرات حکومت را واداشت تا با نشر اعلامیه رسمی از آن جلوگیری نماید. برپائی چنان مظاهرات در برج قوس درواقع توطئه‌ای بود که میخواستند نظم پوهنتون را برهم زنند و مانع از آن گردند که امتحانات به شکل عادی جریان یابد. و در نتیجه مسئول نگه داشتن دولت و فشار وارد کردن بر میوندوال، یکی از اهداف مظاهرات را احتواء می‌کرد. در چنان ایام روس‌ها تدریس زبان دری و پشتو را در دانشگاههای خود اعلان کردند و از افغانستان تقاضا نمودند تا جهت فراگرفتن این دو زبان شاگردانی را به روسیه اعزام بدارد.

بی‌گمان که این نوع اقدام و تقاضا بسیار شرم‌آور و مضحک بود. زیرا خواندن دری و پشتو در روسیه برای مردم افغانستان ما نابدان بود که یک نفر روسی در دانشگاه کابل درس روسی بیاموزد و فوق لیسانس و دوکتورا بدست آرد. و همه کس می‌دانست که قصد روس‌ها از این‌اقدام بدام افکندن و صیدکردن جوانان افغان است. ولی همه کس در برابر اینهمه حیله‌های روس بی‌تفاوت بود و صدائی از حنجره ای برنمی‌خاست. آن یکی خوش بود که پسرش برای تحصیل رهسپار روسیه می‌شود ودیگری هم فکر می‌کرد چانس و فرصت را نباید از دست داد، و حکومت گرفتار و مشغول نابسامانی‌ها و دردسرهائی که گماشتگان روس در داخل خلق می‌کردند.

با همه جنجال‌ها و مشکلات، میوندوال سعی کرد تا بی‌عدالتی‌هائی‌را که در امور معارف و نظام آموزشی وجود داشت از میان بردارد وتوازنی را در این زمینه عملی سازد و با تدویرلسه‌ها و مکاتب و پوهنتون در نقاط مختلف کشور نابرابری‌های تعلیمی را کاهش دهد. ولی حریفان در کمین بودند ومی‌کوشیدند تا از عملی شدن برنامه‌های او جلوگیری نمایند. مخصوصا روس‌ها که از رویکار آمدن وی نگران وناراضی بودند. هرگونه بهبود نسبی را در افغانستان به خواری می‌نگریستند و برای جلوگیری وتخریب آن دست وپامی‌زدند. تاسیس سه دارالمعلمین در نقاط مختلف کشور وفابریکه سمنت هرات از جمله اقداماتی بود که حکومت میوندوال آنرا اعلام داشت و نیز تاسیس یک مرکز اسلامی را در دانشگاه کابل وعده داد. این‌پروگرام‌ها بر مردم نوید بخش و خوش آیند بود، اما روس‌ها را به سختی رنج می‌داد. بخصوص آنکه آمریکا از میوندوال دعوت کرد تا به آن کشور مسافرت رسمی بنماید.

دعوت امریکا از میوندوال حریفان روسی گرایش را به شدت نا آرام ساخت وتبلیغات وسیعی را علیه او آغاز کردند که در اثر آن بتاریخ ۵ دلو ترمیماتی در کابینه صورت گرفت. در میان این بازی‌ها و ناآرامی‌های سیاسی، شاه و ملکه بتاریخ هشتم دلو عازم هند شدند و از آنجا به پاکستان عزیمت کردند. این مسافرت ها هنگامی بود که [خرابی] روابط چین و روسیه به اوج خود رسیده بود و وسام روزهای خونین و دشواری را پشت سر می‌نهاد.

در اواخر این سال فعالیت‌های گسترده‌ای علیه میوندوال بمشاهده میرسید و باندهای آدم کشی و سرقت و جنایات دست به کارهائی میزدند که دولت و مردم را سخت نگران کرده و نا‌یمنی را در میان مردم پدید آورده بود. ابتکارها همه توسط محمدداود رهبری می‌شد و دارو دسته اجیران روس باوی همکاری می‌کردند.

بتاریخ ۲۴ حوت = ۱۵ مارچ ۱۹۶۷ هاینریش لوبکه رئیس جمهور آلمان وارد کابل گردید و مذاکرات مفصلی با دولت‌انجام داد و در نتیجه آمادگی دولت آلمان را جهت کمک برای پروژه آبرسانی پکتیا وخوست آن اظهار نمود. گرچه آمادگی دولت آلمان در جنین پروژه‌ای بذات خود نوعی علاقمندی را بازگو می‌کرد اما به نوبه یک کشور پیشرفته و رئیس جمهور آن ناچیز واندک می‌نمود. و علت آن بود که دول غربی از عدم ثبات سیاسی و نفوذ روس‌ها در افغانستان تشویش داشتند و باهمه علاقمندی جرئت نمی‌کردند کمک‌های زیادی به‌کشور ما انجام دهند. و برهمین‌اساس سهمگیری دولت آلمان در پروژه‌های پکتیا بیشتر جنبه اکتشافی و سیاسی داشت، مخصوصا تفحصات پترول و منابع زیرزمینی.

سال ۱۳۴۶ خورشیدی = ۱۹۶۷م

سالی که از آن گفتگو خواهیم کرد با مسافرت میوندوال به آمریکا آغاز گردید. وی بتاریخ ۲ حمل ۱۳۴۶هـ برابر با ۲۳ مارچ ۱۹۶۷ بنابدعوت لیندن جانسن رئیس جمهورایالات متحده وارد آن کشور شد و مذاکراتی را با اوتانت سرمنشی ملل متحد بعمل‌آورد. جانبی بحث‌همه جا موضوع پشتونستان بود و در هرمذاکره‌ای این‌دفتررا باز می‌کرد و خواهان حل منطقی قضیه می‌شد. مقامات آمریکائی در ملاقات‌های‌شان بامیوندوال، مسائل اقتصادی را مطرح می‌کردند و بر انکشاف زراعت در افغانستان تاکید می‌ورزیدند و بر خودکفائی در این زمینه اصرار می‌نمودند. موصوف در آمریکا به گرمی استقبال شد و دانشگاه کالیفورنیا دوکتورای افتخاری حقوق را به وی اعطا نمود. اما دراعلامیه مشترکی که انتشار یافت نقطه شاخصی دیده نمی‌شد. میوندوال سفرش‌را رضایت بخش خواند و در برگشت از آمریکا وارد فرانسه گردید و با دوگول نیز ملاقات‌هائی انجام داد، و از آنجا بکابل آمد. اوتانت سرمنشی ملل متحد نا راول بود که به افغانستان مسافرت نمود و ملاقات‌های مفصلی با میوندوال انجام داد. رفت و برگشت میوندوال به ممالک غربی و استقبال کم‌نظیر جهان و سیاست مداران از وی، روس‌ها وحریفان وعناصر جاه طلب را برافروخت و دست به‌تحریکات وتبلیغات دامنه‌داری در محیط معارف وشوری زدند که نتایجش را در همین مبحث بیان خواهیم داشت. باهمه مشکلاتی که دشمنان آرامی و آزادی افغانستان آنرا به وجود می‌آوردند حکومت میوندوال در ساحه اقتصاد و فرهنگ وزراعت توجهات‌خاصی مبذول می‌نمود ازجمله مبلغ ده ملیارد و ششصدوهشتادونه افغانی برای سرمایه‌گذاری در ساحه‌معادن وصنایع اختصاص یافت و بیست‌ونه موسسه صنعتی که درخواست‌شدوبر آن در سال ۱۳۴۵ تقدیم شده بود، مورد ارزیابی و تصویب قرار گرفت. و در ساحه زراعت سعی بر آن داشتند که هشتصدوبیست هزار تن غله در محصولات زراعتی‌آن سال افزایش‌بعمل آید

افتتاح دارالمعلمین عالی گردیز در برج حمل، تاسیس مرکز مطالعات کوسانی در برج ثور و تاسیس آکادمی علوم در برج سنبله از جمله مهمترین کارهائی بودکه در زمینه‌های فرهنگی در سال ۱۳۴۶ هـ عملی گردید که واقعا بسیار مفید و امیدوار کننده بود. و اما بدانگونه که اشارت رفت اجیران روس و گماشتگان کاجی‌بی در پوهنتون و پارلمان تحریکات و تشنجاتی را بوجود آوردند و باتمام وسائل‌وامکاناتی که‌در اختیار داشتند، خواستند نظم و امنیت عمومی را برهم زنند. این افرادکه نمیتوانستند به‌نام و گناه دیگری میوندوال را مورد خطاب قرار دهند، او راوابسته به سی.آی.ای خواندند و مظاهرات بسیار شدیدی علیه او براه انداختند که درنتیجه بتاریخ ۱۱ ثور = اول می ۱۹۶۷ حکومت اعلامیه‌ای پخش نمود وتمام مظاهرات را به استناد ماده (۹۴) قانون اساسی ممنوع قرار داد. در اوج این نا آرامی‌ها وتشنجات بتاریخ هشتم جوزا = ۲۰ می نیکولای پادگورنی صدرهیئت رئیسه روسیه وارد کابل شد و با همراهی شاه دستگاه برق نغلورا افتتاح کرد و یک سلسله مذاکراتی را نیز انجام داد که موضوع خلع سلاح، ادامه همکاری روس با افغانستان و مسئله استخراج بیشتر گاز جزء آن گفتگوها بود.

روس‌ها در قبال اوضاع بدی که در افغانستان ایجاد کرده بودند و با استفاده از خرابی اوضاع صحی میونـدوال اطمینان داشتند که این حریف قوی پنجه ولی ناتوان وضعیف شان بزودی از صحنه کنار خواهد رفت و مدار امور بر محور مراد ایشان خواهد چرخید. همدر آن زمان اتفاق ناگواری عرض وجود کرد و بتاریخ ۱۴ جوزا = ۵ جون ۱۹۶۷ چهار کشور عربی با اسرائیل واردجنگ گردید و کشورهای غربی به‌شمول آمریکا و فرانسه از اسرائیل پشتیبانی کردند و در نتیجه کانال سوئز مسدودشد. تشویش و نگرانـی دنیا را فرا گرفت و بخصوص در جهان اسلام هیجان و اضطراب عجیبی مستولی گردید. وملیت‌های مسلمان آماده شدند تا غرض پیکار علیه اسرائیل متجاوز به‌مصر بروند. میونـدوال در جلسه اضطراری ملل متحد که برای بحث و تصمیم‌روی این موضوع درنیویورک دایر شده بود عازم ایالات متحده شد و پس از ختم جلسه بار دیگر بامقامات آمریکائی دیدار و مذاکره نمود. نتیجهٔ مذاکرات موصوف آن بود که در برج اسد حکومت آمریکا مبلغ ۴/۶ میلیون دلار غرض آبادی بیشتر زمین‌های هلمند وارغنداب به افغانستان کمک‌نمود. پروژهٔ وادی هلمند گرچه پرمصرف ودراز مدت بود اما نتایجی که از آن بدست آمد، آنهمه مصارف و جنجال را جبیرهمی‌کرد. چنانکه در سال‌های اخیر قبل از کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ کشور ما از لحاظ تولیـد غله خودکفا شده بود و دیگر گندم آمریکائی و روسی جز به ندرت و به پیمانهٔ کم وارد نمی‌شد و اینهم یکی از مواردی بود که روس‌ها از آن دل‌خوشی نداشتند.

میونـدوال بازهم دربرج سنبله تحت عمل جراحی قرار گرفت ولی قرار شد که برای درمان قطعی و موثر به‌یکی از شفاخانه‌های آمریکا بستری شود. لیکن‌قبل ازآنکه به سفرآغاز کند بتاریخ دهم اکتبر = ۱۸ میزان باکابینه‌اش استعفاء نمودوعلت آنرا خرابی صحت خود وانمود ساخت. او باالهام از اوضاع بیمارستان و بیماران‌یک هفته قبل از استعفای خویش دستور داده بود تامِلی کردن طبابت در افغانستان‌تحت غور و مطالعه قرار گیرد و شیوه‌ها و امکانات عملی آن بررسی شود.

پس‌از استعفای میونـدوال بعَلی موظف گردید تا زمان تعیین کابینهٔ جدید زمام‌امور را در دسـت گیرد و بلا فاصله بعد از استعفای میونـدوال شورای عالـی پوهنتون بتاریخ ۲ عقرب برابر ۲۴ اکتبر ابلاغیه‌ای را نشر کرد و درآن اعلام‌داشت که محصلان بایـد دست از خرابکاری بردارنـد تا دموکراسی بهم نخورد و تحریک اشخاص غیر مسئول نظم و امن پوهنتون را برهم نزند. حکومت نیز بدنبال اعلامیه پوهنتـون، اعلامیه مشابهـی انتشار داد و تقاضای آرامش و رعایت قانون را کرد. با اندک تامل بر آن رویدادها بخوبی معلوم می‌شود که آنهمه نا آرامی‌ها و تحریکات در پوهنتون تصنعی و فرمایشی و محض برای بدنامی میونـدوال و ناکامی او بود و دست‌هائی از پشت پرده با همکاری کاجی‌بی آنهمه فتنه و آشوب را رهنمائی‌می‌کردند. و روس‌ها طبق برنامه‌های پیش‌بینی شده تلاش می‌کردند تا افراد و رجال کشور مارا یکی بعد دیگری‌به ناکامی و شکست مواجه ساخته و زمینه را برای رسیدن مجددمحمد داود بقدرت فراهم سازند.

عواملی که برای میونـدوال دردســـر ایجاد کـرد

۱ ـ میـوندوال در اجتماع محصلان پوهنتون:

میـوندوال پـس از تقررش بحیث صدراعظم، بلادرنگ بمرکز پوهنتون کابل رفت و درحالی‌که دستمال سیاهی را به علامت سوگواری در مرگ قربانیان سوم‌عقرب به‌گردن آویخته بود مورد استقبال بی‌نظیر محصلان و استادان پوهنتون قرارگرفت بحدی که محصـلان او را برفراز دوش کشیدند و فریاد زنده‌باد میـوندوال صحن پوهنتون را بلرزه درآورد. اما این وضع که تا آنوقت بی‌سابقه بود، حریفان‌دربار و رقبای سیاسی و مخصوصا روس‌ها و محمدداود را که از پشت پرده در کمین‌ویرانگر دیموکراسی نو بنیاد کشوربودند، بسیار نگران و مشوش نمود. میـوندوال در تحت تاثیر احساسات گرم محصلان پوهنتون و عده‌داد تا عاملین دستور حمله برتظاهر کنندگان ومسوولین قتل سه نفر از مظاهره‌چیان را که در اثرفیر گلوله در سوم‌عقرب بقتـل رسیده بودند، هرچه زودتر شناسائی و مجازات خواهد نمود. ولی اوبزودی دریافت که در آن فاجعه دست خود کمونیست‌ها و حریفان قوی پنجه‌ای چون‌سردار عبدالولی داماد شاه و کسان دیگری دخیل می‌باشد که به هیچوجه او نمیتوانست از ایشان سئوال کند و اصولا پاسخ آنان هم روشن بود که‌اینکار را برای جلوگیری از بدامنی وآشوب انجام داده‌اند و اینکار جزء وظیفه‌شان بوده است. عدم وفابرتعهدی که در برابر محصلان کرده بود برای معترضین ومفسدین وعمال روس بهترین بهانه‌ای ـ که ایشـان کشته شـدن دونفر متعلم و یکنفـر خیـــاط را درمیدان سینما سه عرضه کنند و از آن بنفع خویش بهره‌برداری نمایند. و همین حجت واستدلال، آخرین مرحله دستاویز افراد و عناصری بود که محصلان پوهنتون را به تحریم درس و برپائی مظاهرات دعوت می‌کردند. و جوانان خوش قلب و بی‌خبر از دست‌های غرض، وسیله انجام اهداف نامرئی و نامطلوب می‌شدند. و ادامهٔ این وضع منتج بـه آن شد که درس‌ها در پوهنتون معطل شود. و این کانون دانش و فرهنگ به مرکزی از توطئه و تحریک و آشوب مبدل گردد.

تشـکیـل اتحادیه استادان و محصلان شاید در ظاهر نوعی آموزش دیموکراسی تعبیر شود و تعدادی از اعضای آن باصفای نیت و عاری ازهرعقده‌و قصدی به این کانون‌ها پیوسته‌باشند. ولی آنچه‌مسلم است این است که ابتکار عمل در این‌اتحادیه‌ها اغلـب در دست چپ‌گرایان بود و همین‌امر همه جریانات را به‌سود ایشان رهبری می‌کرد و هدف‌شان سقوط حکومت میونـدوال بود.

۲ ـ پیوستن میـوندوال باگروه ویش زلمیان:

پس‌از تدوین قانون اساسی گروهها و احزاب مختلفی دست به سازماندهی‌زدند وهرکدام برای جلب و جذب افراد سعی و تلاش می‌نمودند. میوندوال نیز حزبـی را بنام سوسیال دموکرات پایه‌گذاری‌کرد و در آن یک تعداد افرادی‌که در سابق‌عضو نهضت ویش زلمیان بودند نیز شامل گردیدند. میوندوال بنابر آشنائی‌های شخصی اینگونه‌افراد را در حزب خود پذیرفت و گمان می‌کرد که بهترین رفیق راهوسنگرش خواهند بود. به‌همین احساس هریک از آنها را به کارهای مهمی گماشت‌وصلاحیتهائی را برای ایشان تفویض نمود. و ایشان هم در ایام قدرت میوندوال او را همراهـی می‌کردند و در جلسات حزبی و تصمیم‌گیری‌ها و حتی تقرر مامورین اشتراک داشتند وبه‌وی مشورت می‌دادند. ولی همینکه تبلیغات کی‌جی‌بی علیه میوندوال موثرافتاد و مظاهرات و ناآرامی‌ها اوج گرفـت و احساس گردید که دیگر میوندوال از قدرت و صلاحیت برخوردار نخواهد بود، دوستان و همسنگرانی که از آنان نام بردیم یکی بعد از دیگری از وی دوری گرفتند و گروهی از ویش زلمیان قدیم و اعضای سوسیال دموکرات جدید، جدائی خود را از میوندوال در جراید اعلام داشتند که پوهانـد عبدالحی حبیبی و پوهاند عبدالشکور رشاد و عبدالرؤف بینوا جزء آن گروه بودند گرچه شایعاتی در همان وقت بر سر زبانها افتاد که شاید اینکار جزئی از یک‌تکتیک سیاسی ومشورت شده باشد تا بتوانند در انتخابات آینده نفوذ و اثر بیشتری‌داشته باشند. اما واقعیت این بود که فهم اوضاع و ذهنیت عامهٔ و بیماری‌های پی‌درپـی میوندوال و تخریباتی که از دربار تا بازار علیه او صورت می‌گرفت، امید ادامه‌کار و بقای قدرت آنرا کاسته بود. لذا بعضا در فکر چاره‌جوئی و آینده نگری بودندو چنانکه دیدیم همین امر باعث تضمین حیات آنان شد و در حالی‌که میوندوال کشته شد و بسا از همکـاران حزبی‌اش زندانی گردیدند. افراد موصوف از هرگونه آسیب پذیری در امان ماندند و حتی در دورهٔ حکومت دست‌نشانده مسکو و اشغال کشورما توسط روس‌ها، بعضی از این افراد به سفارت و مشاوریت برگزیده شدند و تا همین اکنون که ذکری از آنها می‌کنم با شرک همکاری دارند. جدائی این گروه از میوندوال با همه بی‌اثری‌اش بزرگترین ضربه‌ای بود که از نظر سیاسی و روانی بر وی وارد آمد و برحیثیت حزب اولطمه وارد نمود. و او در عالم مایوسی و نادم از انتخاب‌خویش فریاد می‌کشید که:

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت
شیرخدا و رستم دستانم آرزوســـت

۳ ـ اعلام برنامه "سوسیال دموکرات":

میوندوال که در آغاز تجارب دیموکراسی زمام امور را بدست گرفته بود، ناگزیر باید دست بکار می‌شد و در گرماگرم رونق بازار سیاست، حزب و گروهی برای خود تدارک می‌کرد. بدین منظور و محوریت حزبی را بنام "سوسیال دیموکرات" تاسیس

کردوافرادوگروههائی رابه‌خودجلب‌نمودودرمرام نامه‌اش عدالت اجتماعی اسلام را با دموکراسی غربی تلفیق کرده بود و قصد داشت انگیزهٔ گرایش جوانان را به چپ روی وانحراف تحت این شعار خنثی‌کند.

او برای توضیح و تشریح اهداف خویش و نیز جهت پاسخ‌دهی به رقباء و حریفانش که در آن ایام روی جراید و روزنامه‌ها پیوسته انتقاد می‌کردند، اخباری را بنام "مساوات" انتشار می‌داد و اما برنامه‌های او از طرف عمال روسی بگونه‌های خطرناکی تحریف‌ودرمیان‌مردم پخش‌گردیدواغلب‌مردم‌آنراتعبیرات‌سوء‌کردندوقصدمیوندوال‌آن‌بودتا بدان وسیله سدی را بنیان نهد که سیل حوادث و جریان خانه برانداز سوسیالیزم روسی وکمونیزم بین المللی کشور مارا به خاک وخون نکشاند واما عدم‌تشخیص‌مردم‌ازآنچه درماحول‌شان اتفاق می افتاد باعث شده بود تاعلیه آن برانگیزند واین وضع بذات خود یکی از عواملی بود که میوندوال را در اذهان عامه تخریب نمود.

۴ ـ ائتلاف میوندوال با بعضی گروهها و افراد ابرچوست:

براساس پرنسیبی که بدان اشاره کردیم میوندوال می‌کوشید تا حمایت افراد وگروههای مختلف را به خود جلب کند و در فرجام حزب نیرومندی را به اشتراک افراد و عناصر چیرفهم به وجود آورد. که در این میان یک تعداد افراد ابن‌الوقت واستفاده‌جو نیز خود را زیر نام‌های ... و آن با میوندوال نزدیک کردندوصاحب جاه و مقامی شدند، اما هیچکدام این افراد توانائی جدال‌های سیاسی و حمایت میوندوال رانداشتندواو رادرمیدان‌رقابت و رویاروئی با رقبای سیاسی‌اش تنهاگذاشته بودند. وهمین افراد بعد از آنکه میوندوال استعفاء کرد از وی بدی‌ها گفتند وخودرا بااعتمادی نزدیک کردند. من از تمام این جریانات و افراد و رجال آن آگاهم ولی از توضیح بیشتر بنابر ملاحظاتی خودداری می‌کنم و امیدوارم که روزی گفتنی‌هاگفته آید و در اوراق کتاب‌جداگانه‌ای‌درج گردد.

معهذا آنچه در اینجا میخواهم عرض کنم این است که میوندوال با اتکاء به افراد و گروههائی که هرگز باوی وفادار نبودند و از روی فرصت‌طلبی و سودجوئی و کسب قدرت او را احاطه کردهبودند، واقعیت‌ها و شرایط عینی و ذهنی افغانستان را چنانکه بایستی درک نکرد و یا عملا خود را به آن عیار نساخت. ولذا دست بکارهائی زد که روس‌ها و دربار هر دو در برابر آن حساسیت داشتند. و همین‌امر بر دردسرهای او افزود تا آنکه مجبور به استعفاء گردید.

۵ ـ سعی در کاستن از نفوذ روس:

چنانکه قبلا اشاره کردیم میوندوال باتمام امکانات و درک مسایل می‌کوشید تاتوجه و کمک جهانیان را جلب کرده و از نفوذ روز افزون روسیه بکاهد. ولی‌دیگر دیر شده بود و روس‌ها تا اعماق اجتماع وارتش و دربار نفوذ کرده بودند. او در مدت کمتراز دو سال دورهٔ صدارت خود توانست پروژه‌های مهمی را رویدست گیرد وکمک کشورهای مختلف جهان را جلب‌کند. از جمله کشورهای غربی و ممالک‌بیطرف وجهان سوم آمادگی خویش را برای نوسازی افغانستان و نجات آن از چنگ روس با میوندوال اظهار همکاری و معاونت نمودند و امکان آن موجود بود که در اندک مدتی چهرهٔ سیاسی و اقتصادی کشور عوض گردد. لیکن به عللی که در بالا تذکار یافت، تشویش دربار از رسوخ و نفوذ ملی و شهرت جهانی میوندوال و فعالیتهای شبکه‌های کی‌جی‌بی مانع بزرگی در راه عملی شدن اهداف و برنامه‌های او گردید و از هر طرف توسط وسائل و افراد و منابع مختلف تخریب شد.

علل واقعی استعفای میوندوال

گرچه در استعفای میوندوال جز عذر بیماری و ناتوانی جسمی، علل دیگری تذکر داده نشده بود، و چنان می‌نمود که وی در اثر ناآرامی‌های روزافزون اجتماع و پوهنتون و بی‌مروتی یاران و همکاران خود مجبور به استعفاء گردیده است، اما واقعیت این است که میوندوال به نیکوئی میدانست که هسته قدرت روس و جائی که او بتواند از آنجا نظام اجتماعی و سیاسی افغانستان را زیر و رو کند، قطعات عسکری وجلب افسران ارتش می‌باشد و بنابراین سعی می‌کرد تا ریشه‌های نفوذ روس را از صحن اردو پاک سازی کند و باشناخت افسران و جلب همکاری ایشان این‌عده سرطانی را که بازه در پیکر اردوی کشور جای‌گرفته بود محو و نابود سازد. روی این ملاحظات موصوف تماس و ارتباطی با جنرال‌ها و مامورین عالی‌رتبه ارتش برقرارنمود و از سابق نیز با بعضی از ایشان دوستی‌و شناسائی داشت. و میخواست گاهگاهی هم قشله‌های عسکری را از نزدیک بازدید کند. گرچه دکتر محمد یوسف هم‌بهچنین تشبثاتی اقدام کرده بود. اما بیک اشارهٔ ابرو دیگر عمل خویش را تکرار نکرد.

به هر حال میوندوال در اینکارهم اشتباهی داشت و آن اینکه او سعی کرد دراردوی‌افغانستان‌از طریق قوماندان‌ها و افسران بزرگ و بلند رتبه جای پائی‌برای خود پیدا کند و هواداراتی جلب نمایداما نمیدانست و راستی تا آنوقت تجربه هم نشده بود که سر نخ در دست افسران پائین رتبه است و آنهااند که میتوانند راه ورسم جانبازی را به وجه احسن استقبال و به آن عمل کنند. نه مامورین عالی‌رتبه وچوکی پرست و استفاده‌جو، و نه بعضا قوماندان‌های قطعات و افسران عالی‌رتبه.

بر اساس چنان برنامه‌هائی میوندوال یک هفته قبل از استعفای خود در محفل توزیع شهادت نامه‌های حربی پوهنتون حاضر شد و اینکار را که قبلا توسط شاه و یا کاکایش مارشال شاه ولی‌خان انجام می‌شد بدست خود انجام داد. و این حرکت، خشم دربار و حس انتقام‌جوئی او را علیه میوندوال برانگیخت‌و بقول یکی از نزدیکانش، وی‌را به جرم این اقدام تهدید کرده بودند. بهر صورت پس از همچو تلاش‌ها، بار دیگر در پوهنتون و پارلمان تحریبات و تحریکاتی بر ضدوی شروع‌گردید و او را مجبور ساخت تا تن به استعفاء دهد.

اما موصوف پس از استعفای خود انزواء اختیار نکرد بلکه به‌فعالیت‌های‌خویش‌علیه نابسامانی‌های آنروز ادامه داد، وی چندین بار در تظاهرات عمومی شرکت جست و بیانیه‌هائی در پارک زرنگار ایراد نمود. از فحوای کلامش پیدا بود که دل پرخونی داشت و میخواست رازهائی که دیگران مصلحت نمی‌دیدند از پرده برون افتد، همه را بازگوید. چنانچه در یکی از سخنرانی‌هایش، صلاحیت و حیثیت صدراعظمان افغانستان را به حیثیت و صلاحیت بچه‌بردار دربار تشبیه کرد. یعنی فاقد ارزش و قدرت و تصمیم و صلاحیت. واقعا چنان بود ومادیدیم که در مدت تقریبا ده‌سال پنج صدراعظم تغییر و تبدیل گردید ولی هیچکدام نتوانست کاری انجام‌دهد. زیرا سررشته بدست دیگری قرار داشت و زمام قدرت واختیار همه در کف شاه بود. و محمدداود و دستگاه جاسوسی روس برآن همه مشکلات افزوده بودند.



سید رسول

کرملین بعد از آخرین دیکتاتور

بعد از مرگ ستالین، خروسچف در نتیجه یک مبارزه درون حزبی قدرت را بدست گرفت و برای ده سال با تجدید نظرهای بر مارکسیزم، لیننزم بر امپراطوری روسیه حکم رانند. چون برای حفظ مقام تمام ادارات مهم دولتی را به اختیار رفقای شخصی اش گذاشته بود امکان مبارزه مسالمت آمیز از بین رفته بود لذا با کودتای توسط برژنف سرنگون شد. برژنف نیز بالنوبه از همان اقدامات معمول تغییردادن هئیت حاکمه کار گرفته افرادی را بکار گماشت که همیش گوش به فرمان او بودند. برژنف برای (۲۰) سال قدرت رادردست داشت وموضع اش چنان سنگربندی شده بود که نه امکان مبارزه مسالمت آمز وجود داشت و نه کودتای نظامی. هیئت حاکمه در دهه هفتاد پیر وکهن سال شده بود و به علت یکنواختی ورکوداوضاع یک وضع استثنائی بوجود آمده بود و دیگر مسئله مبارزه طبقاتی در بین نبود بلکه بین نسل ها در گرفته بود. دیکتاتور کهن سال تمام قدرت را قبضه کرده بود و نسل جدید هیچ راهی به سوی قدرت ورهبری نداشت ازسوی دیگری این احساس پیش آمد که صنف کهن سال حاکم روسیه دیگر قادر نیست دریک جو ملتهب بین المللی منافع بیشتری برای روسیه تامین کند. از ینرونیاز مبرم به یک تغییر کهنه به نو بود اما راه آن پیدا نبود تا اینکه قاصد مرگ بر بالین او نشست و دوران جدیدی در تاریخ امپراطوری روسیه آغاز گردید.

با آنکه اندروپوف از نگاه سن به صنف کهن سالان مربوط بود اما اویک استثناء بود که سرتب با چرنینکو کشمکش داشت و طرفدار نسل جوان بود. وی در طول چهار ماه زمامداری خود یک سوم اختیارمندان حزب در جمهوری ها را تغییر داد - کاری که در روسیه بی سابقه بود - گورباچوف از جمله کسانی بود که در زمان اندروپوف به مدارج بالای حزبی ترقی کرد اما مرگ زود رس اندرپوف مسئله تغییر و تحولات حزبی را دربن بست قرار داد. بعد ازدوران ۱۳ ماهه کنستانتین چرننکو بجای اندروپوف راه درمقابل نسل جدید و پرانرژی که گفته می شد از مدتها قبل در انتظار ورود به دائره حکمرانی روسیه بود، باز شد و گورباچوف در راس هرم قرار گرفت، گورباچوف مانند هردیکتاتور دیگر روسیه اعلام داشت که باید به سازمان نوین

گروه رهبری و تنظیم دستگاه قدرت توجه فوری صورت گیرد تا (فساد) از دستگاه حاکمه ریشه کن گردد (؟) . این یکی از شیوه های سنتی روس‌ها است که دیکتاتور جدید جهت استحکام موضع‌اش درحزب حاکم و دستگاه حاکمه ، رژیم ودیکتاتور قبلی را به باد انتقاد قرار میدهد . خروسچف از این روش استفاده کرد که ترور و وحشت زمان ستالین برفضای سیاسی واجتماعی روسیه سایه انداخته است لذا او وظیفه تأمین‌سعادت‌بیشتر واعطای آزادی‌های‌فردی را دارد . برژنف بر سیاست های سازش کارانه خروسچف‌انگشت انتقاد میگذاشت و اندروپوف با الکولیزم و فساد زاده سیاست های برژنف خرده میگرفت و امروز گورباچوف نیز مسئله فساد، الکولیزم ، اختلاس و دزدی رفقای برژنف را که هنوز تصفیه نشده بودند ، مطرح می سازد و میخواهد با این ابهام قدیمی‌ها را کنار زده افراداعتمادی خویش را در کارها بگمارد .

به نظر می رسدکه گورباچوف از شیوه ستالین در کنار زدن رقبای قدیمی وتوسل به خشونت پیروی نخواهد کرد ، بلکه سعی خواهد نمود که با وارد ساختن چهره‌های جدید مقامات تشریفاتی را به قدیمی‌ها بسپرد و بدین ترتیب انتقال قدرت از نسلی به نسل دیگری بصورت مسالمت آمیز صورت گیرد. مسئله بسارمهم دیگر این است که این تغییرها جنبه سنتی نخواهد داشت بلکه طرزفکراشخاص، اعتماد ووابستگی حزبی و در پهلوی آن تخصص و کار آئی نیز خواهد بود . تا در امرنوسازی و رفع فساد از آنها کار گیرد (؟) چنین فکرمی شود که اساسی ترین مشکل‌روسیه عدم کفایت صنعتی آن‌دررقابت باصنایع غرب است لذا نوسازی روسیه و همگام شدن با شرایط دنیای امروز و نوعیت و کیفیت صنایع پیشرفته دنیامشکل‌اساسی‌روسیهٔ گورباچوف است . اهمیت این مشکل از طرح اقتصادی گورباچوف به وضاحت فهمیده می شود . اینک معیار ماندن در قدرت تخصص ، کار آئی و رقابت با غرب درزمینه های تامین‌امنیت روسیه می باشد . پس این اساس بوجود آمد که رهبری پیر شده و دولت گرفتار (فساد)گردیده است . گورباچوف در آخرین سخنرانی خود درافشای ماهیت این فساد و سستی ، خیلی صریح و قاطع بود .

راجع به تغییراتی که در تمام ارگانهای حزبی ودولتی روسیه از پولیت بوریو گرفته تا آخرین نماینده محلی جمهوریت‌ها صورت گرفته بحث نمی‌نمائیم اما بصورت کل‌باید دراین موردگفت که‌حاکم جدید طی کمتر از چهار سال پس ازاقتدارش عملکرد اکثریت پولیت بوریو را آشکا را به نفع خودش تغیر داد . وی نه تنها اکثریت هم آهنگی را دراختیار گرفت بلکه بطور خود بخود باعث از میان رفتن اکثریت طرفدار برژنف و پیر مردانی شدکه‌طی ده سال اخیر قدرت را در انحصا خود داشتند . بازنشستگی‌وتقاعد ۵ نفر ازاعضای کمیته مرکزی وفوت ۳۰ تن از ایشان که در آخرین کنگره (۱۹۸۱) برگزیده شده بودند ، نشان میدهد که کمیته مرکزی به مشابه پارلمان حزب و بالا ترین مرجع تصمیم گیری روسیه در تمام عرصه ها ، بگونه‌ای گسترده در جریان کنگره (۱۹۸۶) در معرض دیگرگونی و نوشدن قرار داشت . چنین دیگرگونی عمیق از کنگره سال ۱۹۵۶ به این نحو بی سابقه بوده .

گفته می شود که این تغییرات محدودیت های خودرا نیز بوجود می آورند . یکی از بهانه‌های که در این تصفیه بکار برد، میشود همانند دورهٔ اقتدار اندروپوف ، مبارزه با ارتشاء و اختلاس است که به‌گفته همه از ابقاء بلند مدت افراد در مصدر امور ناشی شده و گسترش یافته است . دو ماه نخست به قدرت رسیدن گورباچوف بایک سلسله پلنوم‌های کمیته‌های حزب در ایالات مشخص می شود که به ابرازایردهای مرسوم‌وبیان این ایرادها واتهامات در سطح بسیارپائینی مطرح میگردد .

تنها یک دبیر اول ایالت به اتهام عدم لیاقت و اختلاس در قزاقستان بطور قطعی کنار گذارده می شود . با اینکه در همه جا انتقادهای بگوش می رسید ، ولی مسئولان اصلی در مقام خودمانده بودند ومجازات‌ها دامن مامورین جزئی به ویژه دبیرهای ایالتی و و ولایتی رامیگرفت . گورباچوف خود شخصاً ایراد انتقاد در سطح فدرال را به عهده گرفته بود ودر ماه جون در مسکو بر گزار شد از چهار وزیر دراین رابطه نام برد .

در روسیه قدرت بصورت مطلق بدست پولیت بوریو و در رأس آن دیکتاتور تمام اختیار امپر- اطوری قراردارد . این قدرت‌مطلق بصورت حتمی فاسد کننده است لذا شیوع فساد علاوه (عدم تطابق نظام کمونیزم با فطرت انسان) نتیجه‌خودکامگی‌های اصناف حاکم است . بوروکراسی تمام اختیار، سازمان مخوف ترورستی‌واطلاعاتی کا - جی - بی ، قوای نظامی و افسران برخودار از هرنعمت همه مفت خورانی اند که در گرداب فساد غرق و به ارتشاء واختلاس مشغول اند . به آنکه روسیه بزرگترین کشور دنیا ازنگاه‌تصرف غصب اراضی است اما هنوز نتوانسته یک لقمه نان برای مردم تحت ستم تهیه کند لذا مواد مورد ضرورت و گندم خوراکی اش را از خارج وارد می نماید .

هرد یکتاتورجدید فقر و بدبختی های مردم روسیه را میراث رژیم قبلی می داند و خود را ضامن اصلاح آن وضع و پیشرفت اقتصادي و صنعتی روسیه قلمداد می نماید . لینن گناه همه بدبختی ها را بدوش رژیم تزار و سیاست نظامی گرانه آن گذاشته برنامه اقتصادی جدي(نپ) ـ NEP را طرح کرد وبه مردم وعده رسیدن به مرفه ترین زندگی در ظرف بیست‌سال آینده راداد . خروسچف در ۱۹۶۱ م اعلام داشت که تا ۱۹۸۰ م یک جامعه کمونستی در در روسیه بنیاد گذاشته خواهد شد وتحقق کامل آن ازآن به بعد ادامه‌خواهدیافت . اما گورباچوف در اکتوبرسال (۱۹۸۵) اظهار داشت که برنامه نوین حزب یک برنامه تهیه شده، وهمه جانبه بمنظور ارتقاء همه‌جانبه سوسیالزم وباز نمودن راه به سوی کمونیزم است . . . این برنامه نوین که بعدازجلسهٔ اکتوبر کمیته‌مرکزی حزب کمونیست به چاپ و در بیست وهفتمین کنگره به تصویب رسید وظیفه اصلی حزب را تا سال ۲۰۰۰ م یک مبارزه برنامه ریزی شده و اکمال همه جانبه سوسیالیزم، خواند . این اظهارات یک تناقض آشکار با گفته های خروسچف و یک عقب گرائی بیست ساله برای اقتصاد برنامه ای وپلا نیزه شده روسیه است .

وعدهٔ به‌سراب یک روش‌معمول .یکتاتوران روسیه است. وظائف گورباچوف آنقدر ساده نیست و

فکر نمی‌شود بتواند که با بیانات پرطمطراق یک اقتصاد ورشکسته را در مسیر سالم وطبیعی قراردهد. گرچه کارفوری وی متوقف کردن افت تولید صنعتی است که از زمان برژنف بصورت مرموز آغاز

شده بود . دیکتاتور جدید (اندروپوف) با شتاب در این راه اقدام کرد وبلا فاصله شروع به اخراج مقامات کلیدی نمود . طی دورهٔ محدودی که اندروپوف برسراقتدار بود بش از ۲۰ وزیر و معاون وزیر و ۲۰ تا ۳۰ در صد افراد عمدهٔ حزب و دولت را درسطوح محلی از کار بر کنار نمود . این امر نه تنها باعث خلاص شدن سیستم ازمقامات فاسد وناکار آمد شد بلکه اخطاری بود به‌دیگران که اگر تلاش بهتر و بیشتری نداشته باشند، نفر بعدی خواهند بود . ستراتیژی (سر سختانه کوشیدن) اندروپوف در کوتاه مدت کارآیی داشت . عادات کاری روس ها در زمان حکومت برژنف رو به‌زوال گذاشته بود . الکلیزم ، فساد ، فقدان کار آیی وبی علاقگی با کیفیت پائین رااجتناب ناپذیر میکرد . اندروپوف بعنوان رئیس سابق کا ، جی-بی بخوبی میدانست

که بدون شلاق نمی شود مردم را بکار واداشت وآن انگیزه های طبعی تحریک به‌کار وجود ندارد . لذا بااتاکید بر (دسپلین) درعرض چند هفته موفق شد که کاهش تولید را از بین برده وکشور را مجدداً به حرکت در آورد . و اندروپوف دریک سخنرانی ۱۳ بار اصطلاح (دسپلین) را بکار برد .

مشکل روس ها مسئله تولید بیشتر نیست، بلکه موضوع تولید باکیفیت بهتر است . روسیه باید کیفیت تولید را بهبود بخشد و چیزی که از اهمیت بیشتر برخور دار است پیدا کردن راههای است که بوسیله آن ابتکار و نو آوری را تشویق کرده تولید تکنولوژی‌های جدید از جمله تکنولوژی اطلاعاتی را درارجحیت قرار دهد . راه‌حل این مشکلا ت یک شبه وبا تنها با افزایش دسپلین و یا (تشدید) که گورباچوف برآن تاکید دارد ، بدست نخواهد آمد .

عدم وجود محرک ابتکار ونوآوری ها باعث ایجاد عدم تناسب سیستم اقتصادی این کشور باتکنولوژی جدید گردیده است . صنایع روسیه و کارخانجات روسی نتیجه کار و

زحمات مخترعین روسی نیست بلکه این کارخانه‌ها غنایم جنگی است که بعد از جنگ جهانی دوم به روسیه انتقال داده شدند و به همان شیوه قدیم مشغول تولید اند در حالیکه صنایع غرب در هر روز روشهای جدید تولید را اختراع می کنند و با کیفیت بهتر و کمیت کم‌تر تولید می نمایند . دستگاه دیوان سالاری روسیه احتمالا بزرگترین مانع ریفورم اقتصادی است . چرا که چنین ریفورمی قدرت و رفاه اقتصادی از کنترل اداری دولت داشته باشد ، محسن کننده به نظر می آید و قدرت متمرکز که تاکنون بیول بورو کراسی بوده است به بازار ومدیران موسسات اقتصادی انتقال داده خواهد شد .

هم مدیران موسسات اقتصادی وهم بوروکراتهای دولت‌وحزب علاوه بر از دست دادن قدرت سیاسی دلایلی دارند که از تقلیل منزلت شان به مصرف کنندگان معمولی نگران باشند ، تا کنون تنها طبقه جدید یا برگزیدگان به فروشگاههای مخصوص در دنیای کمونیست دسترسی داشته اند . در آنجا آنها بهترین چیزهای را

بقیه در صفحه (۱۳۳)

ژباړن: عبدالجمیل «نسیم»

په روسیه کښې د مسلمانانو حالت

لینن د اسلامی ریاستونو دغصبولو څخه وروسته په واضحه ټکو کښې اعلان وکړچه په روسیه کښې د مذهبی ډلو عباد اتواو فعالیتونو ته مکمله آزادی ده.

دغه اعلان چه د(۱۹۱۸)میلادی کال د جنوری په (۲۳)نیټه وشو مقصد ی صرف همدغه وه ترڅو کمونستان وکولای شی په آزادانه او هر اړخیزه توگه د مسلمانانو د دین په خلاف تبلیغات او پروپاگنده وکړی ځکه چه لینن ددغه اعلان په ترڅ کښې ووېل: هره ډله اجازه لری ترڅو د یو بل عقاید او مفکوی تحریف او باطلی ی وښایی.

پدغه ترتیب کله چه د کمونستانو تعداد پر مسلمانانو غلبه وکړه پس له هغی لینن په (۱۹۲۲)کښې د مسلمانانو څه اندازه مځکی مسجدونه او مدرسی ورانی او هلته ی موزیمونه او کارخانی جوړی کړی. په دغه وخت کښې ځینی مسلمانان پوه شول او فوراً ی په اعتصاب لاس پوری کړ همدغه راز دغه وخت کښې ځنی مسلمانان افغانستان، ایران او ترکیی ته په هجرت مجبور شول.

لینن چه کله دغه نا آرامه وضع ولیده فوراً ی امر وکړ ترڅو مسلمانانو ته څه اندازه مځکه ورکړل شی او هغوی د خپل ضرورت رفع وکړی.

همدغه راز کله چه اقتدار دستالین په لاس کښې وه هغه هم د مسلمانانو مځکی پر کمونستانو ویشلی د هغوی کورونه مسجدونه او مدارس ی رنګ کړل.

ستالین زیاتره مسلمانان په ډیره بی رحمانه توگه وژلی او همدغه راز ی عربی الفاظ قطعاً ورک او هغی پرځای ی د روسی الفاظو او ژبی درواجولو دستور صادر کړ همدغه راز هغه امر وکړ ترڅو مسلمانان نور په لمانځه کولو او حج ته تګ باندی ځان له کاره څخه ونه باسی.

د (۱۹٤۱) میلادی کال د جون د میاشتی په (۲۱) نیټه کله چه هتلر د جنګ نه کولو معاهده ماته او په روسیه باندی ی حمله وکړه دغه وخت ستالین یو بل پلان وضع او له درواغجن سیاست څخه ی کار واخیست د هغه د پلان مقصد داوه ترڅو مسلمانان د هتلر په خلاف وجنگوی ستالین په دغه وخت کښې یو ځل بیا مسلمانانو ته مکمله آزادی ورکړه.

ستالین دپیسو ذریعه ځنی ملایان خپل کړه او بیائی په مسلمانانو کښې ددی لپاره وگمارل ترڅو هغوی دجنګ لپاره آماده کړی.

بی احساسه ملایانو د آیات او حدیث په ذریعه چه هغه به ی د چل او فریب لپاره مسلمانانو ته لوستل او ویل به ی چه: چه د خپل وطن اودین ځنی دفاع کول جهاد دی او جهاد پر هر مسلمان فرض دی. وگوری ستالین تاسو ته د دین او مذهب په هکله تاسو ته مکمله آزادی د رکړی او هتلر ستاسو په خاوره او دین حمله کړیده د هتلر په مقابل کښې جهاد وکړی او په دی ترتیب ی اکثره مسلمانان دی خبری ته اړ کړل ترڅو د ستالین ځنی

د دفاع په منظور د هتلر په ضد وجنګیږی .

پس له هغی چه یوځل بیا د ستالین ضرورت نسبتاً مسلمانانو ته کم شو نو بیایی د روسی د اروپائی علاقو څنی (۱۸) ملیونه کسان او (۲٦۰۰) کارخانی د مسلمانانو په مناطقو کښی میشته او مسلمانان یی له هغه ځای څخه وویستل

په دغه وخت کښی ستالین هغه ملایانو ته هم څه د قدر په سترګه ونه کتل کوم چه د ستالین مزدوری یی کړی وه هغوی بیاهم ستالین ته یو خط ولیکه د خطه په ترڅ کښی ویل شوی وهچه: مونږ ملایانو خلک دی خبری ته اړکړل ترڅو د جرمنی حمله کوونکو په مقابل کښی و جنګیږی حال دا چه مسلمانان د غیر اسلامی حکومت څنی په دفاع کولو مسؤل نه دی نو مونږ یوځل بیا هم دا عهد کووترڅو د پینمو په مقابل کښی ستاسو خدمت وکړو لاکن ستالین چه دا وخت یی خپل حاجت مسلمانانو ته نه لیده د هغوی خط ته کوم اهمیت ورله کړ .

ګورباچوف او مسلمانان : څه موده مخکی ګورباچوف د روسی په شمال شرقی ایالت کښی او همدغه راز له هند' څخه د تیندوپه موقع خپله یی شرمانه وینا واوروله په هغی کښی د مذهبی رسوماتو په دایرول او د مسلمانانو پر ټولنیزو اسلامی فعالیتونوباندی د بندیز احکام صادر کړل او وی ویل چه هیڅ څوک نشی کولای ترڅو د رسوماتو او فرائضو په نوم خپل قیمتی وخت ضایع کړی په همدغه ترتیب هغه څو مذهبی مامورین چه په هغه ولایت کښی یی د نده سرته رسوله هم له وظیفی څخه برکنار او مذهبی فعالیتونو د نه کولو په منظور یی اخطار ورکړ .

د روسیی اوسنی حالات: په روسیه کښی د څه مودی راهیسی فسادات او تشنجات ورځ په ورځ زیاتیږی څه موده مخکی د روسیی په مختلفو لویو ښارو کښی ډیر زیات وقایع رامنځ ته شول نړیوالو ته به پوره معلومه وی چه په (آلتینیا) او (سالجینا) کښی انفجارات په موټرانو کښی اور لږیدل دګازونو او کیمیاوی موادو په فابریکو کښی چاودنی د تیلوپه پمپونو کښی اورلږیدل څه وجه ده .

همدغه راز د تاشکند ښار د څو ورځو راهیسی د پولیسو اومظاهره چیانو ترمنځ د سختونختو شاهددیخو خاه دا چه د روسانو آینده او راتلونکی ورځ په ورځ خرابیدونکی ده او د دی وجه داده چه مسلمانان وېښ دی او نور نه غواړی ترڅو پر خپل مقدس دین باندی بندیزونه پریږدی .

همدغه رنګ دا خبر هم غلطه ده چه ګوندی په روسیه کښی فعلاً مسلمانانوته آزادی ده دا هغه خبر ده چه خپله روسان یی د خلکو د غولونی په منظور کوی .

لاکن اسلام آزادی دی لکه څرنګه چه علامه اقبال وایی .

ملاکو جوهے هند میں سجدی کے اجازت
ظالم یه سمجهتا هے که اسلام هے آزاد





نهضت های اسلامی

(۴)

مولانا سید ابوالاعلی مودودی

متفکر بزرگ اسلام

با بیش از نیم قرن خدمات علمی

نویسنده: محمد نسیم فقیری

__افکار و آثار مولانا:__

سید مودودی بزرگترین عالم و مفسر عصر حاضر بود. او تمام زندگی خویش را وقف دعوت اسلامی نمود. مولانا مودودی با نوشتن کتب دینی و ایراد سخنرانیهای عالمانه بصورت مستدل ثابت ساخت که اسلام درین عصر نیز قابل تطبیق میباشد و اساساً اسلام درهر عصر و زمان روشنگر راه آدمی بوده و یگانه نظامیست که متضمن فلاح و نجات دوجهانی ابنای آدم می باشد. مطالعهٔ آثار مولانا به عقیده پختگی وبه ایمان تازگی میبخشد مولانا به تمام اعتراضات و انتقادات عصر حاضر علیه اسلام پاسخ گفته است.

با اینهمه سید مودودی انسان مظلومی بودکه آماج حملات ناجوانمردانهٔ دوست ودشمن قرارگرفت، نیروهای کفری وپیروان مکاتب شیطانی و چاکران استعمار شرق و غرب از یکسو ورژیمهای استبدادی و غیر اسلامی ازسوی دیگر، سیل تهمتها توهین ها، افتراآت، دشنامها ونا سزاها را علیه شخص مودودی و حزب جماعت اسلامی سرازیرساختند بدبختانه ومتأسفانه که درین نبرد تبلیغاتی برخی ازعلمای ناآگاه وبی خبرازتوطئه های کفار نیز مخالفین مودودی وجماعت اسلامی را یاری نمودندوبیشتراز دشمنان اسلام به این داعی بزرگ اسلام ونهضت ودعوت او ضربه زدند ولی مودودی کسی بودکه برنقش قدم انبیاء گام برمیداشت و از سنت آنان پیروی مینمودفلهذا هرگزتهمت را با تهمت ودشنام را با دشنام پاسخ نگفت. این روش اخلاقی مولانا برای اکثرمردم وبخصوص سیاستمداران غیرقابل درک و اعجاب انگیزبود. اینان صبر، شکیبائی وسکوت مولانا را درهمچو موارد مخالف سیاست !! میدانستندولی او یک داعی بزرگ بود و طبیعی

است که یک دعوتگر مسلمان هرگز به تهمت و افتراء و دشنام و ناسزا قلم و زبان خویش را آلوده نمی سازد.

هرگاه خواسته باشیم تا بیشتر از پیش با افکار مولانا آشنا شویم پس بهتر خواهد بود که به آثار او مراجعه نمائیم. فکر و نظر مولانا در حقیقت همان فکر و نظر اسلام است و مودودی در هر زمینه فکر اسلامی را ارائه داشته است.

طوریکه قبلاً گفته شد، لازم است تا افکار مولانا را در آثار مولانا جستجو نمود ولی علاوه بر آثار، یک سلسله سخنرانیها و مصاحبه های مولانا نیز به چاپ رسیده است و ما در اینجا فکر و نظر مولانا را در قبال مسایل مهم از لابلای بیانیه ها و مصاحبه های او خدمت خوانندگان محترم، نقل مینمائیم.

قرآن کریم- مولانا مودودی میگوید: من در زمان جاهلیت کتاب های زیادی را مطالعه کرده ام، فلسفه قدیم و جدید، علوم، اقتصاد، سیاست و..... درین زمینه ها محتویات یک کتابخانه را در ذهن و دماغ خویش گنجانیده ام ولی زمانیکه چشم گشودم و قرآن را خواندم، بخدا چنان احساس نمودم که آنچه را که تا کنون خوانده ام همه (هیچ) بوده اند و اکنون به ریشه علم دست یافته ام، اکنون متفکرین و فلاسفهٔ دنیا چون کانت، هیگل، نیچه، مارکس و غیره همه در نظر من کودک معلوم می شوند. دلم بحال آن بیچاره ها میسوزد که در تمام عمر مصروف گشودن گره ها بودند و درین زمینه کتابهای قطور نوشتند ولی باز هم به حل آن موفق نگردیدند ولی این (قرآن کریم) طی یک یا دو فقره آن گره ها را حل نموده است و این است یگانه کتابی که دل و دماغ مرا دگرگون ساخته است از تاریکی ها نجات داده و به من روشنی و نور بخشیده است...

قرآن شاه کلیدی است که هر قفل را باز میکند و من هر قفل مسایل زندگی را با این کتاب باز می نمایم "۱"

اوصاف و خصوصیات دعوتگران نهضت:

(عضو نهضت، بصورت انفرادی باید دارای خصوصیات ذیل باشد:

نخست اینکه عقیده ای را که به آن ایمان دارد و طرز تفکری را که برحق میداند، به بنیاد زندگی عملی خویش مبدل نماید و به عمل خویش حقانیت آن طرز فکر را به اثبات برساند.

بزرگترین ضعف آدمی اینست که گفتارش بیانگر یکنوع عقیده و کردارش نشان دهنده عقیده دیگر باشد و همین تضاد قول و عمل ریشهٔ اصلی فاجعه است. بناء افراد نهضت باید حامل سیرت و عمل نیکو بوده و در عقیده و عمل شان تضادی وجود نداشته باشد.

خصوصیت دومی که باید اعضای نهضت داشته باشند، اینست که باید با سایر کسانیکه در عین جهت کار می کنند و برای همین مقصد و نصب العین مبارزه می نمایند، همواره تعاون و اتحاد داشته و با هم برادر و غمگسار باشند و احساس کینه، حسد و رقابت در برابر یکدیگر نداشته باشند، لازم است تا بر یکدیگر اعتماد نمایند...)"۲"

موعظهٔ حسنه:

در موعظه حسنه دو چیز حائز اهمیت است و شامل پهلوهای دیگر نیز میباشد.

اول اینکه چنان روشی را باید در نصیحت، دعوت و تبلیغ به کار برد که باعث لجاجت و مخالفت طرف مقابل نگردد و آنرا خشمگین نسازد ....، و شیوه ای که بکار برده شود که باعث نزدیکی مردم گردد و در دل های آنان احساس محبت، نهضت خلق گردد نه اینکه احساس نفرت و خشم.

دوم اینکه قبل از نصیحت یکفرد، باید دید که انگیزه های گمراهی او کدامند؟ و بعد با شیوه ای برخورد صورت گیرد که دل و دماغ او را تحت تاثیر قرار داده و آنرا به نهضت مایل سازد.......)"۳"

تطبیق اسلام:

هرگاه ملتی اسلام را بصورت کامل در خود تطبیق نماید و تمام نظام زندگی خود را مطابق اصول اسلامی عیار سازد و زندگی و مرگ خویش را وقف اسلام نماید، پس به نظر من، دنیا آمادهٔ پذیرش اسلام است.

تا ممکن است که مردم، اسلام را در عمل مشاهده کنند (مزایای نظام اسلامی را به چشم سر ببینند) و باز

هم آنرا نپذیرند ولی هرگاه شما در پی اثبات اسلام از طریق خطابه ها و کتابها باشید و تا قیامت به آن ادامه بدهید، برای دنیا ناممکن است که به قابل عمل بودن (تطبیق بودن) اسلام معتقد گردند..) "۴"

آزادی :

(معنی آزادی تنها نجات از تسلط و غلامی اقوام و ملل دیگر نیست بلکه آزادی به معنی نجات از سلطهٔ جباران و ستمگران ملت خویش نیز میباشد. اکثراً " جنگ و مبارزات آزادی خواهی در دنیا علیه خارجی ها نبوده بلکه علیه حکومتهای ظالم و مستبد داخلی بوده است ...) "۵"

(مفهوم آزادی در اسلام کاملاً متفاوت با مفهومیست که در دنیای غیر اسلامی از آن گرفته میشود، در دنیای دیگر مفهوم آزادی اینست که یک شخص و یا یک ملت باید آزاد باشد تا طبق خواهشات خویش عمل نماید ولی در اسلام مفهوم آزادی بدین معنی است که یک شخص و یا یک ملت باید برای بندگی خدا آزاد باشد، از خلق آزاد و غلام خالق گردیدن، آزادی اسلامی است. اما از خلق و خالق آزاد شدن، آزادی غیر اسلامی است.) ۶

مطبوعات :

(...مطبوعات نیز یکی از ذرائع موثر در زمینه جهت دادن ذهن انسان میباشد. درین مورد نیز میان مطبوعات اسلامی و غیر اسلامی تفاوت اساسی وجود دارد. مطبوعات اسلامی هرگز به دروغ متوسل نشده و با آن ملوث نمیگردد. محتویات مطبوعات اسلامی همواره مبتنی بر واقعیات میباشد.

مطبوعات اسلامی با جرأت و مردانه وار حرکت میکند، هرگاه مخالفین را مورد حمله قرار دهد، موقف و موضع مخالفین را به آن صورتیکه هست مجسم ساخته و هرگز به آن تهمت نزده و موقف و موضع آنرا وارونه جلوه نمیدهد... خصوصیت اساسی نشرات اسلامی اینست که در حمایت و مخالفت متکی بر اصول راستی و صداقت میباشد. کسی را که مورد حمله قرار میدهد و با آن مخالفت می نماید، آنرا بصورت شیطان مجسم نمیسازد بلکه ضعف ها و نقایص آنرا بیان میکند و کسی را که حمایت و از آن جانبداری می نماید، آنرا بصورت ملک و فرشته پاکیزه معرفی ننموده بلکه خوبیها و محاسن اصلی او را بیان میدارد. از نظامی که حمایت میکند، رأی عامه را اساس دروغ و نشرات کاذب بسوی آن جلب نمی کند و امیدهای خیالی را با وعده های دروغین برنمی انگیزد بلکه نتایج واقعی عملی شدن آن نظام را بیان میدارد. اینست خصوصیت اصلی مطبوعات اسلامی.

خصوصیت دوم عفت و پاکیزگی زبان وقلم است. مطبوعات متکی بر دشنام و توهین نمی تواند مطبوعات اسلامی باشد یک ژورنالیست مسلمان اگر احساسات مردم را علیه مخالفین خویش برمی انگیزد از زبان و کلام مردم کوچه و بازار استفاده نمی کند و دشنام و توهین را نثار مخالفین نمیسازد. بناءً عفت زبان نه تنها یک خصوصیت مطبوعات اسلامی است بلکه شرط لازم برای موفقیت و موثریت آن نیز میباشد." ۷"

ادبیات :

(بر ماست تا از اهل قلم و نویسندگان چنان لشکری را آماده سازیم که از تمام جوانب علوم، فنون و ادبیات بر نظام حاضر هجوم آورند... جهت کمک به مفکرین و علماء دینی وجود یک گروه از ادبا داستان نویسان و.... نیز ضروری است تا در میدان کارزار فکری کوریلا وار مبارزه نمایند......

آنانیکه به ادبیات دسترسی دارند باید از راه های مختلف ادبیات بر نظام حاکم حمله نموده و دعوت نظام اسلامی را گسترش دهند.

آنانیکه نویسنده هستند از طریق روزنامه ها، جراید و مجلات در این زمینه فعالیت نمایند.

(ادبیات اسلامی فقط به ادبیاتی اطلاق نمیگردد که از آلودگیها پاک و مبری باشد بلکه ادبیات اسلامی آنست که مبتنی بر طرز فکر اسلامی باشد. هدف نوشته های علمی، آماده ساختن ذهن میباشد ولی ادبیات دلها را مسخر ساخته و آنرا آماده حرکت میسازد بناءً لازم است تا ادبیات دارای موثریت باشد هرگاه قلوب انسانها را متأثر نسازد و آنرا مالامال از احساس و جذبه نساخته و آماده حرکت ننماید پس اینگونه ادبیات، ادبیات بی روح و بیجان خواهد بود.

برای مؤثریت ادبیات، هفت چیز ضروریست:

۱- ادبیات باید از ابتذال پاک ومنزه بوده ودارای روحیه ابتکار ونوآوری باشد.

۲- زبان ادیب باید عام فهم و ساده باشد، کلمات وجملات غامض وثقیل نامأنوس نباید استعمال گردد این ضعف معمولا در نویسندگانی سراغ میگردد که آثار خارجی را مطالعه وبه زبان خویش ترجمه می نمایند ولی الفاظ و کلمات مناسب را نیافته (ومطلب را به صورت درست ادا کرده نمیتوانند).

۳- عنصر سوم مؤثریت ادبیات، پختگی فکر است یک ادیب و نویسنده مسلمان نباید نظر خویش را بصورت نیم بند بیان نماید بلکه باید صراحت داشته باشد، همین صراحت وآراستگی است که مانع پیچیدگیهای زبان واسلوب بیان میگردد.

۴- باید ادیب ونویسنده دارای معلومات وسیع باشد زیرا بدون آن نه توان گفتن را دارد ونه اثر گذاری را. دل ودماغ او مانند چاه کوچکی است که ذخیره آن به زودی تمام میشود، وچیزی برای عرضه کردن باقی نمی ماند) به هر اندازه ایکه معلومات ادیب وسیع باشد، به همان اندازه می تواند حرفهای مؤثر برای گفتن داشته باشد. بنابرین لازم است تا ادیب ونویسنده مسلمان، تاریخ فلسفه وغیره را عمیقا مطالعه نماید

۵- عنصر پنجم قوت استدلال است. به همانطوریکه در مضامین علمی به استدلال ضرورت می افتد بهمین صورت برای یک ادیب ونویسنده وشاعر نیز ضروریست تا کلام خویش را با استدلال به کرسی بنشاند. اما باید در نظر داشت که طرز استدلال ادیب وشاعر بجای منطقی بودن باید دلپذیر وشیرین باشد. ادبیات بدون استدلال نمیتواند مؤثر واقع گردد.

۶- ادیب ونویسنده باید مخلص باشد یعنی الفاظ وکلمات او از احساسات وافکار او نمایندگی نموده وآنرا انعکاس بدهد.

۷- باید زندگی ادیب مطابق افکار او باشد. آنانیکه از گفتار تا کردار شان فرسنگ ها فاصله دارد حرافهائی بیش نیستند و هیچ کاری هم از ایشان ساخته نیست زیرا سیرت وعمل است که به قلم نیرو می بخشد، گفتار بی عمل هرگز دارای مؤثریت نمی باشد ونباید یک ادیب ونویسنده مسلمان به این لاابالیگری مبتلا گردد[۸]

اصلاح وانتقاد:

(اشتباهات وضعفهای یک دیگر را انتقاد نمودن نیز یکی از شیوه های مفید اصلاح اجتماعی می باشد ولی هرگاه حدود وآداب ونقد ملحوظ نظر نگیرد، کاملا مضر وزیان آور خواهد بود.

حدود وآداب آن قرار ذیل است:

۱- انتقاد نباید هروقت ودر هر مجلس صورت گیرد (یعنی نباید انتقاد بصورت همیشگی عادت گرفت)

۲- انتقاد کننده باید خدا را شاهد دانسته وبه قلب خویش نگاه کند که آیا انگیزهٔ انتقاد احساس خیر خواهی واخلاص است یا کدام محرک نفسانی؟ درصورت اول باید انتقاد نماید ولی درصورت دوم باید دست وزبان خویش را نگهدارد و نفس خویش را ازین آلودگی پاک سازد.

۳- لهجه وزبان انتقاد باید سالم باشد وهر شنونده (یا خواننده) درک نماید که هدف انتقاد یا نقد فقط وفقط اصلاح میباشد.

۴- نقد وانتقاد باید مبتنی بر تحقیق باشد.

۵- کسیکه مورد انتقاد قرار می گیرد (یا اثر او نقد میگردد) باید تحمل شنیدن انتقاد را داشته باشد وبا دقت روی آن غور نماید و حق را بپذیرد وانتقاد نابجا را با دلائل رد نماید. برآشفته شدن از نقد وانتقاد، علامت کبر وغرور نفس است.

۶- سلسلهٔ نقد وانتقاد وجواب آن را نباید طولانی ساخت (و ادامهٔ بلانهایت آن علامت لجاجت است)[۹]

تنظیمهای اسلامی:

(نقطه نظر من در مورد تنظیم های دیگری دینی بوده است و من همواره آنرا اظهار نیز نموده ام که هرکس وهر تنظیم به هر اندازهٔ که در جهت خدمت به دین کار نمایند باز هم غنیمت اند. تنظیم هائیکه برای دین کار میکنند، در مقابله با حرکتهای ضد دین، در حقیقت مدد

کاریکدیگرندولازم است تایکدیگر را ممدومعاون نیزبدانند. احساس رقابت زمانی پیدا میگرددکه مابه نام خدادکانداری نمائیم، دربن صورت است که هردکاندارمیخواهد تاجزخودش کسی دیگردربن بازار وجودنداشته باشدولی اگرمادکانداری نکنیم بلکه بااخلاص تمام (برای دین) کارمی نمائیم، پس لازم است تا ازین بابت احساس خوشی نمائیم که غیرازماکسانی دیگرنیزبرای دین خداکارمیکنند اگرکسی مسائل وضووتمازرابیان میدارد. او سیردرراه حدا حد مت میکند، آخرچراباهم رقابت داشته باشیم وچرادرراه یک دیگر موانع خلق کنیم؟) "۱۰"

کمونیسم :

(کمونیسم خطرناکترین حربهء شیطان درمقابله باانسان است ...) "۱۱"

آثارمولانا

مولانا مودودی کتابهای زیادی رادرموضوعات مختلف از دیدگاه اسلام نوشته اندوعلاوه برآن اکثرسخنرانیهای ایشان نیز به چاپ رسیده است.

اینک ازکتب ورسالات مولانا فقط نام میبریم:

۱ـ الجهادفی الاسلام.
۲ـ خلافت وملوکیت.
۳ـ حقوق الزوجین.
۴ـ خطبات.
۵ـ رسالهء دینیات.
۶ـمسلمانان ونهضت آزادی هند.
۷ـ مشکل ملیت.
۸ـ اقتصاد اسلامی.
۹ـ اسلام ونظریات جدیداقتصادی
۱۰ـ ربا
۱۱ـ مشکل ملکیت زمین.
۱۲ـ حجاب.
۱۳ـ تمدن اسلامی واصول ومبادی آن.
۱۴ـ اسلام وتحدیدنسل.
۱۵ـ تنقیحات.
۱۶ـ تفهیمات (۳ جلد)
۱۷ـ تفهیم القرآن (تفسیر شش جلدی)



حضرت امام سید ابوالاعلی مودودی رحمة الله علیه

۱۸ـ دولت اسلامی.
۱۹ـ حیثیت قانون سنت.
۲۰ـ تعلیمات.
۲۱ـ مسئله جبروقدر.
۲۲ـ تجدیدواحیای دین.
۲۳ـ نظام زندگی دراسلام.
۲۴ـ سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم (چهارجلدی)
۲۵ـ دعوت اسلامی وخواستهای آن.
۲۶ـ دولت اسلامی وطرزکارآن.
۲۷ـ ثبوت عقلی توحیدورسالت و زندگی بعدازمرگ.
۲۸ـ تعمیروتخریب.
۲۹ـ اسلام وجاهلیت.
۳۰ـ نظریه سیاسی اسلام.
۳۱ـ دین حق.
۳۲ـ شهادت حق.
۳۳ـ روش اخلاق اسلامی.
۳۴ـ اسلام وعدالت اجتماعی.
۳۵ـ حکومت اسلامی چگونه استقرار می یابد؟
۳۶ـ حقوق اساسی انسان.
۳۷ـ ختم نبوت.
۳۸ـ مسئله قربانی.
۳۹ـ مسئله تعددزوجات.
۴۰ـ تعالیم اقتصادی قرآن.
۴۱ـ پایه های اخلاقی نهضت اسلامی.
۴۲ـ شهادت امام حسین.
۴۳ـ گذشته، حال وآینده مسلمانان
۴۴ـ هدایات.
۴۵ـ نظام اسلامی و دموکراسی سیکولرغربی.
۴۶ـ خواست اسلام اززنان مسلمان
۴۷ـ حقوق ذمی ها.
۴۸ـ سرورعالم.
۴۹ـ اسلام، سرمایه داری وکمونیزم
۵۰ـ اصول ومقاصدنظام اقتصادی اسلام.

بقیه درصفحه (۱۳۲)

آزموده را آزمودن خطاست

صدیق «آل مجدد»

بعد ازمرگ نادرشاه فرزند به‌رشد نرسیده‌اش محمدظاهر برسریرسلطنت تکیه زد وبه کمک کاکاهایش (سردار محمد هاشم خان ، سردار شاه ولیخان و سردار شاه محمود خان) به ادارهٔ امور پرداخت ، نصیحت سه سردار به برادر زادهٔ عیاش شان این بودتاهمچو پدرش نادر شاه روابط نزدیک با انگلیسها داشته باشد . ظاهر شاه در اوایل پالیسی‌های پدر را ، ماهرانه‌انجام داد، ولی از آنجائیکه سیاست های پیشروی انگلیس جانب آسیای میانه بعد از شکست وی در جنگ (۱۲۹۷ هـ ش) با افغانستانیها روبه ضعف‌نهاد تاجائیکه بالاخره نابود گردید ، ظاهر شاه هم از ناخلفی کار گرفته بر خلاف سیاست های پدرش با یک جهش پالیسی، روس را درهمه امور حاکم بر اوضاع افغانستان ساخته و دامن روس ها را به صفت ناجی خود محکم گرفته و از آنها جهت بقای قدرت خود استمداد جست ، ولی تجار نا قابل به امید نفع سر ، سرمایه را هم خورده و زیان بزرگ آنرا که منتج به شهادت هزاران در هزار مسلمان و در بدری ملیونها - افغان و استیلای کشور عزیز شان گردید بار دوش ملت مظلوم افغانستان گذاشت .

آری ! ظاهر شاه با یکعده از هم سبقانش

که بعد از پیروزی کمونیستان افغانستان را از صحنه نقشه دنیا نابود و جزء خاکهای روسیه دانسته بود ، به صفت پادشاهٔ چهل سالهٔ کشور اقلاً چین به ابرو نکشیده، در کشور ایطالیا در شهر روم، در جنب کلیسای واتیکان اقامت گزیدتا با خیال آرام صبحانه به خدمت باداران مسیحی اش بشتابد .

و اما ملت مجاهد و مسلمان افغانستان که همیشه در برابر زور گویان و فرعون زمان قد علم‌نموده اند یکبار دیگر جهت ادای رسالت اسلامی شان از پیر تا جوان، از ذکورتا اناث، از با سواد تا بیسواد و حتی کودکان نا بالغ با سلاح دشمن شکن الله اکبر دست به یک قیام بی نظیر زدند .

روستا زادگان با ایمان
همه سالا روسنگری گشتند
ناز پرورده‌گان مسند و جاه
خواب‌کردندو بستری گشتند

«شاد روان استاد خلیلی»

روز های نبرد میان حق و باطل به ماها کشید ، سالها را پشت سر - گذاشت و اکنون دهمین سال آن در جریان است و مجاهدین مسلمان افغانستان با نیروی مقدس ایمان به ذات پاک یزدان(ج) توانسته اند با - دستان خالی ، پاهای برهنه و شکمهای گرسنه اهداف توسعه طلبی ، آقا منشی و ادعای میان تهی صلح آشتی کمونیستها را برملاساخته‌طلسم‌شکست نا پذیر ارتش بخود مغرور سرخ را در قلهٔ کوه ها ، عمق دره ها ، دشت و صحرا ، شهرو روستا بشکنند و به جهانیان وانمود سازد که این است آن ببر کاغذی که شما از آن در هراس بودید وشکستش را ناممکن میپنداشتید.

واقعاً هرگاه صدق و اخلاص در ایمان رهنمای راه مبارزین سنگر حق

باشد آنها باید مصدر اعمال خارق العادهٔ شوند وعساکری را مهار نمایند که به فکر دیگران قابل شکست نمیباشد .

(۹) سال متواتر است که ملت با شهامت افغانستان با دادن هزاران زندانی ، لکها شهید و ملیونها آواره در نبرد بدون وقفه با ملحدین قرار دارند هزاران مادرو پدرموی سفیدبا از دست دادن پسران جوان شان در گلیم غم جگر گوشه های شان دیده پرخون اند ، لکها طفل معصوم چشم به انتظار پدران شهید خود هستند ، صد ها هزار جوان مبارزو عالم مجاهد فقط به جرم مسلمان بودن یادر پولی گونها زنده به گور شدند و یا در سیاه چاهها تحت انواع ظلم و شکنجه در انتظار مرگ بسر میبرند ، هزاران طفل و دوشیزهٔ جوان درمقابل دیدگان والدین شان جهت تفریح پیروان مکتب الحادی و تباه کن مارکس ولینن پوست شدند و به نوک برچه ها به هوا بلندگردیدند، آیا مسؤل این همه جنایات جز ظاهر شاه و هم فکران و همقطارانش دیگر چه کسانی میباشد ؟

بهر حال باوصف آن همه جنایاتی که روسها بر ملت افغانستان روا داشتند باز هم این ملت دلیر که در مدرسهٔ انقلاب محمدی ﷺ تعلیم دیده و تربیه یافته اند جهاد شان روزبروز شدید تروعزم شان ساعت به ساعت راسختر میگردد و این خود سبب شده است که ابر ذلیلی به سویهٔ روس به شکست خود اعتراف کند و افغانستان را برای خود زخم خونین تلقی نماید و در پی مکروحیل برآید .

آری! روسها که در صحنهٔ سیاست جهانی جز خجلت و سیه روئی طرفهٔ نبسته و از آنهمه سلاح های مدرن و مخوف خود در برابر فرزندان توحید سودی نبرده اند اینک با تلاشهای مزورانهٔ خود کوشش دارند تا طرح نوی بکار برند و بازی دیگری روی صحنه آورند . آنها چنان به سرشکستگی و زوال عقلی ، مبتلا اند که بار دیگر برآنند تا به کرسی نشاندن پادشاهٔ معزولی تلاش نمایند و بدین صورت خلاف آنچه پیشوایان شان گفته اند کاری انجام دهند و به فریبکاری های مکتب کمونیزم صحه بگزارند وباین همه بتوانند عساکر خود را که دهسال تمام انواع فجایع و مظالم گوناگون را که قرون وسطا هم نظیر آنرا بیاد ندارد بر مردم مظلوم افغانستان روا - داشته اند از محاصرهٔ فرزندان برومند اسلام نجات داده و آبرویی برای کلاه- برداران کرملین کمائی نمایند .

اینک نوبت از تره کی ، امین ، کارمل ، نجیب و چمکنی گذشته و به وطن فروش عاقلتری از اینها یعنی ظاهر خان رسیده تا دیده شود وی چگونه خواهد توانست جهاد مسلمانان را که علیه ملحدان متجاوز صورت گرفته متوقف سازد و خدمتیرا که در طول چهل سال سلطنتش برای روسها انجام داده نتوانسته بود در سال چهل و یکم و دردور دوم پادشاهی ظاهر خانی انجام دهد .

ظاهر شاه در برابر خواسته آدمکشان کرملین کرنش کنان تعظیم نمود تا از اینطریق بتواند بار دیگر جاه و مقامی دست و پا کند و فوراً از طریق مجلهٔ (شپیگل) و رادیو (بی - بی - سی) که روز نامهٔ پاکستان تایمز مورخهٔ ۳۰ مارچ ۱۹۸۷ هم آنرا به نشر رسانیده در حالیکه خود را یار و اتکا برای وطن فروشان خلق و پرچم نشان داده است بی وقت چنین آذان داد :

اکنون بران نیستم که صرف به صفت یک تبعهٔ عادی به افغانستان برگردم و هیچ مقام رسمی را قبول نکنم و حاضرم خدمات نا چیز خود را به کشور خود عرضه کنم . . . . هیچ یک از رهبران مسؤل مجاهدین نمیتوانند تهدید کنند که طرفداران رهبر را در افغانستان قصابی کنند .

چنین پیداست که ظاهر شاه آمادهٔ برگشت به کابل است و فقط منتظر میباشد تا علم و خبرش از طرف کلاه برداران کرملین امضأ شود و رخت سفر بندد .

این اقدام ظاهر شاه ضرب المثل معروف (مرغ که بی وقت آذان بدهد سرش از زدن است) را بیاد میآورد و اکنون وقت آن رسیده تافرزندان توحید ، سرنوکران استعمار رازده وجنبش مقاومت جهادی افغانستان خود هیئت رهبری خود را تعیین نمایند تاحق به حقدارش تفویض گردد .

سرنوشت ملت به خون خفتهٔ افغانستان باید توسط راد مردان و فرزندان صالح شان تعیین گردد، دیگر لازم نیست تا دست وطن فروشان و خائنان یک بار دیگر دامان پاک مادر وطن را لکه دار ساخته و چنین

جلوه دهند که ملت مجاهد افغانستان کفایت و درایت انتخاب رهبری خود را نداشته ملت ضعیف ، ناتوان ، بیسواد و جاهل نمیتوانند از عهدهٔ چنین کاری بدر آید .

آیا شرم نیست کسانیکه تادیروز خون ملت مسلمان افغانستان را می‌مکیدند ، به خاک و خون شان نشانیدند و بالاخره کشور شانرا به ماتمسرای تبدیل نمودند باز ادعای زمامداری آنرا به دل بپرورانند ؟

آیا ملت مسلمان و باشهامت افغانستان هم چنانکه قادر شدند تا . با پایمردی داخل میدان معرکه شوند ، قیام عمومی را براه اندا زند و جهاد کبیر خود را با همه شدت وحدت آن با دستان خالی در برابر وحشی ترین ابر ذلیل عصر (روس) که با جمیع سلاح های مدرن روز مجهز بوده وعاری از هرنوع معیارهای انسانی میباشد دست و پنجه نرم کنند وبا سلاحیکه از دشمن بدست آورده در برابر آن بجنگند و در مدت نه سال برای روس مجال ندهند تا کشور اشغال شدهٔ شانرا فتح کند ، قدرت آنرا ندارد تا فردای روز جشن آزادی ، زمام امور دولت ،افغانستان را به ارادهٔ مردم مسلمان و پاک طینت آن بدست گیرند و در ادارهٔ آن با همه نظم و نسق و تأمین عدالت اجتماعی و تطبیق قوانین قرآنی سعی ورزند ؟

آیا روسهای محیل و فتنه افروز باز در آرزوی آن اند تا یکبار دیگر سرنوشت تلخ و افسوسناک مردم مسلمان بخارا ، را بالای ما تطبیق کنند ؟

هرگز! گویند، آزموده را آزمودن خطاست .

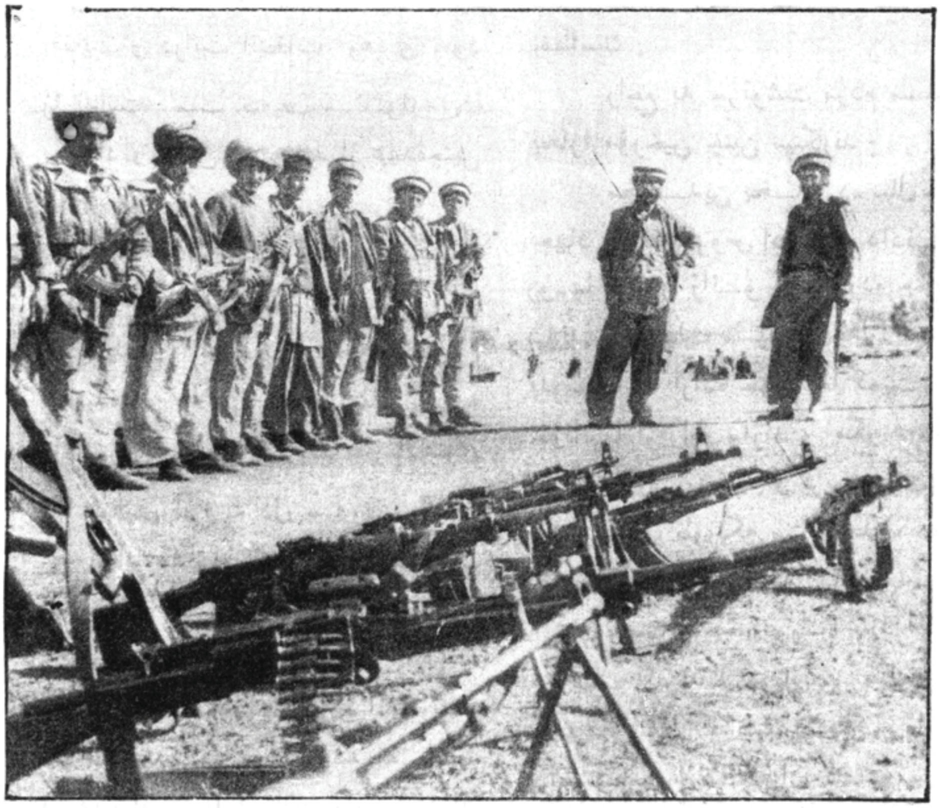
راجع به سرنوشت مردم مسلمان بخارا مؤرخین چنین مینگارند :

مجاهدین بخارا ده سال تمام جهاد را علیه روس ادامه دادند ، روسها مجبوراً زانو بزمین زده حاضر شدند به ملت مسلمان بخارا اجازه بدهند تا به ارادهٔ خود حاکمیت ملی خود را برقرار سازند ، مگر در خفا نیرنگ تازهٔ ریختند و فریب نوی را بکار بردند ، طوریکه میر و ملک سابق را تحریک کردند که ملک از آن ایشان است وزمام امور را باید ایشان در دست گیرند ، گویا بین عناصر نو وکهنه آتش نقاضت و جنگ را در داده وهمه را تا دندان مسلح ساخته و آنها را چنان در حلقهٔ تزویر خود در آوردند وبه هم انداختندکه همدیگر خود را نیست و نابود ساخته ، نیرو - های مقاومت جهادی از بین رفته و در پنجهٔ روسیکه در جنگ رویا روی با آنها (مجاهدین) ناکام شده بود ، لیکن به مکرو فریب چنان ضعیف و ناتوان شان گردانید که تا امروز در مهد علم و دانش و فرهنگ اصیل اسلامی، ظلمت کفر حکمفرمائی میکند .

روسهااین فریبکاران ماهر عین حال آزموده شده را اکنون میخواهند در کشور مابازی کنند مگر ملت بیدار و مسلمان ما ان شاءالله بازی نخواهند خورد وضمناً پادشاه سابق برای تلافی گناهان وتخفیف جرایم اسلامی ملی و آرامش و جدان خود نباید چنان جرم نوی را مرتکب شود که تاریخ تا ابد به آن نفرین بفرستد و آن ماجرای ننگین را در سینهٔ خود حفظ کند .

آیاشاه شجاع توانست خلاف ارادهٔ





مات با هزاران نفر نظامیان انگلیس که به اصطلاح آفتاب در مستعمراتش غروب نمیکرد جز چند روزی پادشاهی کند ؟

آیا تره‌کی و امین توانستند با- پنجاه هزار مشاور و افراد نظامی‌روس یکروز به آرامی غذا را از گلوی خود بگذرانند ؟

آیـا کارمـل ، نجیب و چمکنی توانستند با یکصد و پنجا هزار عسکر تا دندان مسلح ارتش سرخ در برابر امواج خروشان قیام اسلامی مقاومت کنند و اگر میتوانستند مقاومت کنند پس ، روس چه ضرورت داشت تا ظاهر را روی صحنه بیا ورد ؟

اگر روسها به این فکر باشند که با آوردن ظاهر شاه میتوانند جهاد اسلامی و مردمی افغانستان را حتی برای مدت انـدک هم متوقف سازند این خیال است و محال است و جنون.

حتی در حلقه های خبیر گفته میشود که یکعده او فرزندان‌طراز اول سنگر جهاد هم آمادهٔ پذیرفتن ظاهرشاه از جانب روس به صفت شخص‌صاحب قدرت اول مملکت میباشند کـه اگر این سخنان حقیقت داشته باشد آنها منتظر عقوبت الهی(ج) و تاریخ کـه آنها را در ردیف سود پرستان بشمار خواهد آورد ، باشندو این دور از عقل است که خدمات نه ساله جهادی خود را به خاطر بدست آوردن جاه ومقام چند روزه آنهم تحت سیطرهٔ فرستندهٔ روس در جامهٔ دیگر زیر پا گذارند ، خدا کند چنین کار دور از عقل ، حقیقت نداشته باشد ، همین جنگ و جدل‌های قلمی و هشدار ها برای جلوگیری از این مصیبت بزرگ و بار آوردن لکهٔ بدنامی به دامان پاک کشور اسلامی و مردم ژولیده جامه و برهنه پا کافیست‌و باید همفکران و خدمتگذاران پادشاه سابق چه در پاکستان ، افغانستان یا خارج ملتفت این امر بشوند و مثال بدنامی دیگری در صفحهٔ گیتی وتاریخ از خود به جانگذارند .

باید گذاشته شود تاسنگرگزینان راه حق‌این وارثین اصیل افغانستان، خود زمام اختیار را بدست گیرند و ارادهٔ خود را در ساختمان هیئت رهبری به کار برده تا اراده مردم با- اصول قرآن در کشور ما حاکمیت‌کند، ملت قهرمان و مجاهد افغانستان هرگز اجازه نخواهند داد تا سرنوشت شان در عقب در های بسته مورد معاملهٔ استعمارگران و نوکران شان قرارگیرد.

در اخیر از رهبران محترم جهاد نیاز مندیم تا صف های خود را ازین هم فشرده ترساخته وبه دشمنان اسلام اجازه ندهند تا از خلاء صف استفاده کرده و خدا نخواسته به اسلام، وطن و ملت ما صدمه برسانند در غیر آن بازهم تاریخ قضاوت خواهدکرد .

ومن الله التوفیق

نگاهی به اوضاع کنونی

جهان اسلام

ترجمه و نگارش : عبدالحق عتید

مسلمانان در روسیه

رابطه میان کمونیزم وصهیونیزم

ازمجموع حقایق تاریخ برمی آیدکه انقلاب کمونیزم در روسیه ازپلانها ودستآوردهای صهیونیزم بین المللی بوده ورهبری این انقلاب خانمانسوز را رهبران کمونیزم که اصالت یهودی داشتند به دست گرفتند، چون مارکس ولینن ، و ستالین وغیره که یا خوداصلاً ازپدر ومادریهودی بودندویا با زنان یهودی ازدواج نموده بودند، زیرا اهداف صهیونیزم وکمونیزم دریک نکته خلاصه میشودوآن مبارزه برای ازبین بردن همه ادیان وبخصوص اسلام است ، چون هدف هردوسیطره برجهان وتسخیرآن دردست خود است . این حقیقت پوشیده را برای اولین بار پادشاه عربستان سعودی فیصل بن عبدالعزیز آشکار نمود، وی دریکی ازنشستهای سران دول اظهار داشت :

کمونیزم زاده‌ء صهیونیزم است

ازاین عبارت وی درمحافل سیاسی جهان به بحث وتحقیق گرفته شد ، و بهمین جهت این بزرگ مرد باهمت والای خویش به افشای پلانهاواسرار خطرناک یهودیان وکمونیست ها پرداخت وهردورا ازیک میله هدف قرارداد ، نامبرده ازتمام مسلمانان وبشردوستان جهان تقاضا نمود ،تا برای محوونابودی این کابوس مهیب استعمار دست بکار شوند وآنرا ازمیان بردارند .

گاهی عده‌ء ازمردم درابتدای امر نظر به آنچه که درساحه‌ء سیاسی ملاحظه میکنند عکس این قضیه را می بینندکه هیچ وجه تقارب و نزدیکی درمیان این دو نیست ، بطوریکه کمونیستها چپ گرا ، و صهیونیست ها راست گرا هستند ،اما این اختلاف ظاهری درواقع بمنظور گمراه ساختن افکار عامه جهانیان وبخصوص کشورهای اسلامی طرح گردیده ، زیرا هدف صهیونیزم و کمونیزم هردویکی بوده وآن محو ونابودی دین اسلام است ،ودرین مورد ملک فیصل دریکی ازبیانیه های خوداظهار داشته است که :

زمانیکه میگوئیم (کمونیزم و صهیونیزم) وازدونام یادآور میشویم درحقیقت کمونیزم زاده‌ء

صهیونیزم است وهدف اساسی آن هما نا تخریب ونابودی است .
با ین ترتیب ملک فیصل و جیبهٔ آگاهی وتنبیه دولتها وملتها را به این حقیقت ، بدوش گرفت ، واز جمله حرفهائیکه درسازمان ملی در نایجره مهماندارخویش (دیوری هامانی) در ۲۱ شوال ۱۳۹۲ه بیان داشت این بود :
(آنچه که امروز هویدا است اینستکه بزرگترین دشمن اسلام همانا یهود است ، طوریکه خداوند متعال فرموده است (لتجدن اشدالناس عداوة للذین آمنوا الیهود والذین اشرکوا . . .)
وآنها هستند که با مبادی واصول که زادهٔ اندیشه خودشان است و با ایمان بخدا وعقیدهٔ توحید ضدیت دارد ، پیوسته میکوشند تا گلیم مسلمانان را از صحنهٔ گیتی جمع کنند ، این مبادی بنیاد برانداز که ساختهٔ افکار خود آنها ست تا کنون نظیر آن در تاریخ ادیان با وجود شرک وکفریکه روزگاری بر آن بودند ، دیده نشده است ، زیرا کفار و مشرکین قبل از اسلام ، آن هائیکه بت ها را پرستش می کردند چنین نبوده اند ،بلکه می گفتند : ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی. یعنی ما آنها را نمی پرستیم مگر برای آن می پرستیم که ما را لحظهٔ بخداوند نزدیک سازند ، اما مبادی واصول صهیونیزم بین المللی عصر حاضر ، ساخته است اصلاً از وجود خدا انکار دارد ، بنا برین بر هر فرد مسلمان ومؤمن بخدا واجب است تا از صهیونیزم جهانی دوری جسته وآنرا از خود دور نماید)

حرفهای ملک فیصل در ارتباط به موضع گیریهای کمونیزم وصهیونیزم در برابر اسلام حرفهای درست وبجا است . گذشت سالهای طولانی و تحقیق پژوهشگران درین زمینه بر صحت این قول صحه می گذارد .
ملک فیصل اضافه نموده می گوید : (موقف ظاهری روسیه در مخالفت با صهیونیزم یک بخش بزرگ از توطئه های روسیه است زیرا صهیونیزم مادر کمونیزم است ،چون صهیونیزم بقدر کافی در نشر کمونیزم مساعدت ویاری کرده است) .
در ذیل با ارائه دلائل مقنع میتوان بر صحت ادعای ملک فیصل اذعان نمود :
۱- همهٔ رهبران کمونیزم که پرچم کمونیزم را برافراشتند یهودی بودند و موسی هیس، کسیکه صهیونیزم جدید بوی منسوب است یکفرد یهودی متعصب است ، وکارل مارکس پدر کمونیزم که از پدر و مادر یهودی بود از جمله شاگردان موسی هیس است .
۲- انقلاب سوسیالیستی در روسیه زدست آوردهای یهود است ، و ولین پولیکه بعنوان مساعدت به انقلاب کمونیزم ارسال گردید پولی بود که یهودیان شازمانهای یهودی جهان در لندن جمع آوری نمودند وآنرا برهبران کمونیزم در روسیه فرستادند ، و رهبران و زمامداران انقلاب کمونیزم در روسیه همه یهود بودند وایشان عبارت اند از : لینن ، زینوفیف ،کامنیف تروتسکی ، سفردولوف ،اما ستالین هرچند که خودش یهودی نبود اما با روزاگاجانویچ که یک دختر زیبای یهودی بود ابتداء علاقهٔ عشقبازی برقرار نموده وبعدا وی را بهمسری گرفت ، افراد خانواده کاجانویچ که همه یهود بودند بر تمام امور روسیه تسلط کامل داشتند .
۳- یهودیانیکه در عهد لینن و ستالین در روسیه حکمروائی داشتند از صهیونیستهای متعصب بودند ، و از زمان پیروزی انقلاب سوسیالستی در اکتوبر ۱۹۱۷م اثر یهودیت جهانی در انقلاب ورهبران ، و اتجاهات شان هویدا بود ، بطوری بعد از گذشت یک هفته از قیام انقلاب ها سوی صدور یافت که به مقتضای آن تنفر از یهودیت جرم پنداشته شده ومجازات بران مرتب گردیده وتدریس یهودیت را برای صهیونست ها اجازه دادند .
۴- روسیه اسرائیل را تائید و با ارسال مهاجرین یهودی ومتخصصان علمی ،سلاح ، بوی کمک میرساند ، وافتخار دارد به اینکه اسلحهٔ کافی بدسترس اسرائیلیها قرار دارد تا آنرا در کشتارگاه (ایریا سین) بکار ببرد ، با لاترازین روسیه یکی از دانشمندان بزرگ خویش را در بخش اتم که دکتور (لاندو)نام داشت ، به اسرائیل فرستاد تا در دانشگاه (وایزمان) به تدریس بپردازد وبه این ترتیب در تولید دستگاه اتمی

اسرائیل سهم فعال داشته باشد ، علاوه براین روسیه بعد از امریکا دومین کشور در جهان است که بوجود دولت دست نشانده و اشغالگر اسرائیل رسماً اعتراف نموده است

۵- همه انقلابهای کمونیستی در جهان از دست آوردهای یهوداست ، بطور مثال انقلاب کمونیستی در مجارستان بدست یهودی متعصب به نام بیلاکون انجام پذیرفته است، این شخص که نام حقیقی اش (هارون کوهین) است وظیفه استخبارات را به شخص یهودی که به فساد و فرومایگی معروف بود و (کلن کارفن) نام داشت سپرد ، این شخص وهمراهانش دانشمندان، ادبا ورجال دین را از بین بردونابود ساخت ، وجنون وی بحدی رسیدکه مردان و زنان فرمان روایان دولت پیشین و سران قوم را جمع وبا دختران جوان وزنان شان درروز روشن ودرمیان شاهراه عمومی با آنها عمل فاحشه راانجام دادندوبعدآنها را تیر باران نمودند .

آنچه که درمجارستان صورت گرفت نظیرآن دررومانیه وچکوسلواکیا وبولونیا والمان شرقی نیزبوقوع پیوست ، امادریوگوسلاویا که رهبری آنرا (تیتو) بعهده داشت ، هرچندکه وی یهودی نبود اما دست پرورده ٔ مردی یهودی بنام (موسی بیجاده) بودوتیتو همه ٔ آموخته های خودرا ازین مردگرفته بود و خلاصه ٔ کلام اینکه هرجاکه زمام حکومت دردست کمونیزم باشدآنجا حتماً عنان بدست یهودکثیف است که کمونیزم را بارآورده است .

۶- کمونیزم موجود در کشور های عربی از دست آوردهای یهوداست ، بنابرین موءسس احزاب کمونیستی درمصرهمه یهودبودند ، و ایشان عبارت انداز: یوسف درویش ، ریمون دویک ، سلامون سیدنی و همسرش (اودیت) اینها همه یهودی هائی بودندکه فرزندان ملت مصر راعم از دانشجویان وکارگران ، فریب دادهآنها را بنام های ،آرمان های ملی وآزادی مصرازقیداستعمار ومقاومت پیمانهای عسکری،بزیر بارسازمانهای کمونیستی کشانیدند همچنان درعراق دعوت کمونیزم توسط یهودیان مقیم عراق راه یافت وازرهبران آن می توان ساسون دلال، ناجی شمیل ، صدیق یهوذا ، یوسف حزقیل رفیق جالان، ومالک سیف ، یعقوب کوهان شاوول طریق رانام برد. درسوریه



موءسس حزب کمونیست یهودی بود که شامی نام داشت ووظیفه ٔ وی نوشتن راپورها وارسال آن بمسکو بود .

۷- دزدان فورمول بمباتم ازامریکا به مسکوهمه یهودبودندواز جمله ٔ این جاسوسان میتوان هارون کولد دافیدگونیکلاس ،ابراهیم بروتمان سیدنی فاونباوم ، مریم مسکوویچ، وجولیوس روزنبرگ رانام برد اینها همه کسانی بودندکه در بخش زرادخانه ٔ اتمی امریکا کار می کردندکه ،عده ازآنان بجرم خیانت شان اعدام شدند ،وعلت اخلاص این عده نسبت به روسیه این بودکه آنها میدانستندکه انقلاب کمونیزم درروسیه یک انقلاب صدفیصدیهودی است وکمونیزم از دست آورد های وی است ، وبداین ترتیب برما روشن میگرددکه کمونیزم زاده صهیونیزم است وبه هیچ وجه ممکن نیست که در میان آنها ومسلمانان سازش به وجودآید ، چون نه تنها هیچ وجه مشترک درمیان اینهانیست بلکه دشمنی اسلام وکمونیزم از آغاز امرواضح وروشن است ،اگرکمونیست ها احیاناً تظاهربه دوستی وهماهنگی با مسلمانان نماینداین به مفهوم فریفتن طبقه ٔ عوام ملت وکوتاه ساختن راه برای رسیدن به هدف خویش است تاازطریق این نیرنگ بقلب کشورهای عربی واسلامی راه یابدوبه زودترین فرصت آنرا بکام خودفروکشد ، و به این ترتیب صهیونیزم جهانخوار حاکمیت کامل روی زمین را بدست گیرد .

ترجمه، جلال فرهیخته

ترکستان مستعمره

پیوند سرمایه تجاری - رباکاری روس و بومی

سرمایه تجاری رباکاری روس درین حمله پیروز مندانه خود ، سرمایهٔ بومی منطقه را نیز بدنبال خود جذب کرد . اخیرالذکر درزمان اشغال منطقه توسط روسها بسیار ضعیف بود ولی باانکشاف زراعت پنبه بیشتر وسریعتر رشد ونمو میکرد .

کولاک(بای)بومی روزتاروز برگردش های خود درکریدت وخرید پنبه می افزود ، اما ازسوی دیگر هنگامیکه اموال ومتصرفات دهاقین را دارای قروض مصادره مینمود درواقع طرفدار اصول سرواژ (مملوکیت دهقانان)بودکه اقتصادش را برمبنای سهمکاری (کار دهقانان مملوک) سازمان میداد. سرمایهٔ تجاری بومی به کودکی می ماندکه چون مورد تربیه سر مایه روسی گرفت شرایط وزمینه مساعدی از اخیرالذکر برای نموی سریع وشگوفایی خود کسب کرد.

برای چنین رشدی-این پدر روسی باو قطعاً ضروری بود . ولی همچنان برای چنین پدری ،سرمایه کودک (سرمایه بمثابه کودک)ترکستان ضروری بود.

اینهم جای دلچسپی ازگزارش اداره شرکت ان . کودرین وشرکا' متعلق به ٥ جون ١٨٨٧ :

« باآرزوی مساعدت درحد امکان به تکثیر پنبه کاری درآسیای میانه ، شرکت ، مستقل از مزارع تجربوی خود ، تخمهای بذری خوب امریکایی را توزیع می نمود وبخاطر بذر تخمهای امریکایی قرضه میداد مشروط براینکه محصولات پنبه رابه قیمت بازار بدست آورد . اما نتیجه ومحصول چنین عملیاتی بسیار دردآور بود . شرکت چندین هزار روبل خساره دید درحالیکه نه پنبه ای بدست آوردونه پول، و تصمیم گرفت تاپیشبرد امور را برپایه اصول قدیم متوقف سازد . »

شرکت متیقن شدکه مراقبت از استقراض کنندگان که قبلاً مذکور شد،مشکل است تاآنهاوجوه وتخمهای امریکایی را صرف مزارع می کردند نه اینکه در احتکارهای بیگانه .

در ١٨٨٦ ، آنگونه که می بینیم ، شرکت کودرین وشرکاء درتأدیه پیش پرداخت ها باعدم موفقیت بزرگی مواجه شد وعلت اصلی قرار معلوم آن بودکه مراقبت وبازرسی از مقروضیت مشکل بود تاآنها پول را واقعاً صرف مزارع پنبه می نمودند .

فارم های روسی پیش ازینکه به عملیات سود خواری دست یازند ، می بایست بهرنحوی که میشد امکانات مراقبت از کرید یتور های بیشمار خود را بدست میآوردند و درینجا سرمایه دار بومی بای وهیئت مدیرهٔ کوچک بومی به کومک شتافتند .

سندی که به آغاز سالهای (٩٠)تعلق می گیرد ، وضع رابشکل دیگری ترسیم میکند : «برای اینکه

از توزیع پول هایی که باز پس گیری آن متوقع نیست جلوگیری شود وهم برای اینکه همیانها وکیسه‌های شانرا محفوظ داشته باشند ، وام دهندگان اعطای پیشکی را به ضمانت کارقشلاق آنها مشروط میسازند ولی همیشه قرار دادها را به تصدیق قاضی ها منعقد مینمایند . بویژه جلب تمایل ودلبستگی شهردار مهم است ، اوخصوصاً در اجرای پیشکی ها نقش بسزایی دارد. وقرار معمول شهردار مجری پیشکی درحضور کافران(روسها) خدا را به بزرگی یادمیکنند. روسها به مجریان پیشکی اظهارتملق میکنند تحایف وضیافت ها تهیه می بینند تابدینو سیله به کیسه های آنها راه یابند . »

شهر دار ، نماینده دهات کوهستانی ،قاضی وافستال‌ها (مامورین درساحه آبیاری) بالواسطه ضیافت ها وتحفه‌ها به نوکران سرسپرده سرمایهٔ تجاری-رباکاری روسی تبدیل میشوند تشریک مساعی مقامات، بدین منوال بواسطه آپارات (دستگاه) ناظری که بطور ویژه بخاطر نظارت ازکارکرید - یتورها استخدام شده استکمال میابد وسأله بدین شکل حل میگردد . اما مواردی که توزیع پیشکی از طریق بای بومی صورت میگرفت واو درین صورت ، خود شخصاً جوابگو و ناظر حال کریدیتورها بود واین کار برای او امری بمراتب آسان بود تا برای فارم روسی -نیزکم نبود.

«بای بحیث باشندهٔ منطقه وضع اقتصادی مشتریان را بطور عالی میدانست وروی‌همین‌ملحوظ هم‌امکان این‌را داشت تاوارد جزئیات اقتصاد دهقان شود. بای همیشه خصوصیات اقتصاد پنبه‌کار را بتفصیل میدانست. ازدواج ، خریداری اسپ وابزار و آلات ووسایل نقلیه کشاورزی همگی با اشتراک مستقیم ونزدیک‌او وحتی به مشورهٔ او صورت میگرفت .

بدین ترتیب ، پره اساسی در سیستم استثمار سرمایه تجاری رباکاری روسی درمنطقه -بای های محلی بوده اند یعنی بازاریان بومی محلی در منطقه .

کوشش های استقلال یابی از خدمات بایها به ناکامی مواجه شد . بای‌بورژوازی تجاری‌روسی‌رادرنفوذش بهاقتصاد کوچک پنبه‌کار بومی یاری کرد تا آنچه درین اقتصاد ازما زاد وجوددارد ضبط کند. پیوند سرمایهای روسی وتجاری-رباکاری بومی-پیوندی بود به سوی شگوفانی دوجانبه ورضایت هردو طرف .

نتائج متذکره استثمار تجاری رباکاری منطقه که قبلا گفته آمد- نتیجهٔ استثمار متحدانه سرمایهٔ تجاری رباکاری روسی وبومی- بود .

ازآنجائیکه رشدنیروهای مولده منطقه‌متکی به‌استثمار تجاری رباکاری بود ، لذا همزمان به استثمار سرمایه روسی پدر (سرمایه روسی که حیثیت پدر راداشته باشد) و استثمار فرزند خوانده اش - سرمایه بومی متکی بود

عوارض گمرکی صیانتی

اقتصاد متکی به پنبه دهقان درسالهای (۹۰) آنقدر قوی‌بود که میتوانست که نه تنهابرفارم‌روسی فایق آیدبلکه همچنان برفارم‌امریکایی‌پیروز شود .

محاسبات پیوسته نقل شدهٔ فیودوروف ، اورا به نتیجه زیر می رساند :

«بدین شکل دربدترین‌قیمتهای بین‌المللی ودر صورت تورید آزاد و بی‌عوارض(گمرک)پنبه‌خارجی‌به روسیه قیمت‌یک‌پود پنبه در فرغانه‌یک‌روبل و (۳۰) کوپیک برحسب کریدت تواند بود . »

«جوابگوی این قیمت ، حداقل عاید ناخالص ازهر دسیاتین برحسب (٦۵) روبل میباشد .

«آیاچنین قیمتی میتواند سودی راارائه‌کند که‌زرع پنبه رابرانگیزد؟» وبر پایهٔ محاسبات بودجه فامیل دهقان، نویسنده چنین جواب میدهد :

احتمالا در پائین ترین قیمتها نیز ، پنبه کاری‌به دهقانان بومی بخاطرکسب عاید اضافی مفید است ، درحالیکه درصورت وجود همین‌قسم،

زارع امریکایی که اقتصادش را در بدل پول اداره میکند مجبور است پنبه کاری‌را رهانماید وبه‌زرع تخمهای نباتات دیگر رو آورد . »

با تثبیت این‌واقعیت که‌پنبه کاری محدود وکوچک درترکستان حتی درصورت لغوگمرک های‌وارداتی وپایین‌ترین قیمتها نمیتواند بیفایده باشد ، درینجا نمیتوان‌معترف نشدکه باتغییر تدریجی عوارض گمرکی از یکسو امکان هیار سازی پنبه کاری‌در ترکستان وحمایت از آن‌تا هنگامیکه تقویه گردد میسر میشود وسپس‌گذار به اقناع منافع وعلایق مشتریان‌پنبه.

عوارض گمرکی، بدین‌ترتیب برای تحدید واحاطه منافع پنبه‌کار ترکستان قطعاً لازم نبود .

ضمناً عوارض گمرکی سال تاسال بالا میرفت . ارتقاء عوارض گمرکی در مرحله مورد مطالعه از جدول زیر بهتر قابل مشاهده است :

در سال ۱۸۷۸ ، ۲۱ دسامبر - ۴۰ کوپیک از یک پود پنبه تصفیه شده
-- ۱۸۸۰ ، ۱۳دسامبر-۴۴ کوپیک - - - - - - -
-- ۱۸۸۲ ، ۳۱ می - ۴۵ - - - - - - -
-- ۱۸۸۷ ، ۶ مـی - یک‌روبل ازطریق راه بحری و یک‌روبل و ۱۵ کوپیک از راه خشکه
-- ۱۸۹۰ ، ۱۸ اگست -یک‌روبل‌و ۲۰ کوپیک از راه بحری و یک‌روبل و ۳۰ کوپیک از راه خشکه
-- ۱۸۹۲ ، --- یک‌روبل‌و ۴۰ کوپیک از راه بحری و یک روبل‌و ۵۵ کوپیک‌از راه خشکه
-- ۱۸۹۴ ، ۱۸ اگست-۳ روبل و ۱۰ کوپیک از تما م مرز ها
-- ۱۹۰۰ ، ۱۸ اگست-۴ روبل و۱۵ کوپیک از تمام مرزها .

سوال میشود که این افزایش به نفع که بود ؟ بکلی محتمل است که همه این افزایش به نفع سرمایه تجاری - ربا کاری روسی و بورسی و بانکهای روسی که با اعتبار دادن عملیات پنبه کاری‌ارتباط داشت - بود. دهقان ، بدون موجودیت آن استثمار سر سام آور تجاری - رباکاری که در قرن ۱۹ رشد کرده بود ، برای مسابقه با امریکا به عوارض گمرکی ضرورت نداشت . عوارض گمرکی بدین ترتیب - سیاست سرمایه تجاری روس به نفع همین سر مایه بود .

اما درینجا یکنوع تناقض دیگر بمیان می آمد - تناقض میان سرمایهٔ صنعتی روسی یعنی مصرف کنندهٔ پنبه و میان سرمایهٔ تجاری روسی - استثمار کنندهٔ بدون واسطهٔ پنبه‌کار ترکستان.

این تناقض بحدی بزرگ بود، که بعد از خود فلسفه کامل تاریخ پنبه کاری منطقه را بجا گذاشت که

با تأسف تا کنون - تاروزگار ما هنوز نمرده است . و هر قدر هم عجیب بنماید حتی به‌کار های بعضی‌ازاعضای حزب نیز سرایت کرد .

اصل این فلسفه درینجاست که تمام مصایب پنبه کاری از عوارض گمرکی صیانتی منشأ میگیرد ، بکلی متحمل است که این فلسفه از نا رضایت بورژ وازی صنعتی روس نسبت پروتکسیونزم تزاری از پنبه رشد کرد و علیه منافع آن (بورژ وازی) معطوف شده بود ، و باید از ادبیات حزبی رانده شود .

بنظر ما ، تمام مصایب نه از این جا نتیجه میشد ، بلکه بر عکس از استثمار بیحد و مرز پنبه کار توسط سرمایهٔ تجاری - ربا کاری . آنچه به عوارض گمرکی صیانتی تعلق میگیرد. این ها در مرحله دیر تر در قرن (۲۰) نقش‌احاطه کننده گان سیستم استثمار تجاری - سرمایه داری منطقه را از ضربات خارجی بازی می کردند بدون عوارض گمرکی ، این سیستم بحران بنیان کنی را متحمل مینمود شاید حتی در نخستین سالهای قرن (۲۰) و اقتصاد پنبه در آنگاه بر سردو راهی قرار میگرفت : یا فارم کاپیتالیستی ، که درینصورت سرمایه تجاری - رباکاری باید نمی بود - یا قطع تولید .

رشد کمی پنبه کاری

حالا روشن شده ، آنگونه که بما معلوم میشود ، در چه شرایط و چگونه اقتصاد پنبه منطقه انکشاف و رشد کرده است . در پایان تنها اشاره میکنیم که از اواسط سالهای (۸۰) قرن ۱۹ ، ساحه زرع پنبه بلاوقفه وسیع میشد و در حدود سال ۱۹۰۰ به ۲۴۶ هکتار والدی رسید در همین وقت مقدار پنبه ای که به روسیه وارد میشد به ۸۲ تن‌میرسید. این مقدار ۳۳ در صد کل پنبه مصرفی روسیه را تشکیل میداد. روسیه مستعمره مولده را بدست آورد.

تجارت

حالا مسأله تجارت را بررسی میکنیم . آمار های که تازه در مورد صدور پنبه از منطقه مذکور شد نمایانگر آن است که چگونه گردشهای تجارتی روسیه با آسیای میانه در پایان سدهٔ ۱۹ رشد ، نمود . اما تجارت رشد میکرد ، البته نه فقط از این طریق .

گردشهای گمرک اورینبورگ در آخرین سالهای موجودیتش (۱۸۶۷)به ۵ ، ۲۹ ملیارد روبل میرسید . پسانها با انسداد گمرک ثبت درست گردشها قطع شد ، اما بعضی آمار باز هم مجال این قضاوت را میدهد که بگوئیم گردشهای تجارتی بشکل فوق العادهسریعی رشد میکرد .

ان . اف . پتروفسکی (Petrofski) بازرگانی کاروانی را که از طریق شهر کاز الینسک kazelinsk صورت می‌گرفت و چندین راه مهم تجارتی در آن تقاطع می‌کرد بطور دقیق ثبت نمود . پروسه راجستر (ثبت) در ۱۸۷۲ صورت میگرفت . این ثبت بازرگانی کاروانی واردات منطقه را هزار روبل وصادرات آنرا ۶/۴۸۹

هزار روبل نشان داد ، یعنی گردش بیشتر از (۲۰) ملیارد روبل بود .

تنها تجارت تاشکند ، بر وفق آمار همین پتروفسکی ، درسال ۱۸۷۱ درتورید کالا به‌تاشکند ۹ ،۸ ملیون روبل ودرصدورازآن ۶،۱ ملیون روبل‌داد. گردشهای‌بازرگانی آن گونه که می‌بینیم ، درهر حال ،باوجودناگوار یهای‌بزرگ کهشیوه کاروانی انتقال محموله ها داشت به‌ده‌ها ملیون می رسید .

همین دشواریها و اشکالات راه بازرگانان روس را وادار ساخت تا فوراً پس از اشغال نواحی اساسی منطقه این مسأله را در دستور روز قرار دهند . مسأله (راه های مناسب تر به منطقه) هنوز در سال ۱۸۶۹ توسط انجمن همکاری تجارت وصنعت‌روس در دست بررسی ومطالعه بود .

در همین وقت نشست مشترک انجمن خلاصه ذیل‌بخش چهارم خود را تائید کرد ومسأله ازجانب کمیته انجمن به مطالعه وبررسی آن سپرده شد :

«برپایه‌ملاحظات فوق ، بخش چارم فیصله نمود که : از دولت درموردضرورت‌اشدافتتاح تعویق ناپذیر راه تجارتی از ساحل شرقی بحیرهٔ کسپین تا دریای آمو و همین گونه تا آسیای میانه ـتقاضا و درخواست شود . »

هنوز(خیوا) بطور قطعی اشغال نشده بود وتصاحب ایالت آینده ما ورای کسپین ، میتوان گفت ، تازه آغاز میشد ، اما تجاران روسی در همین وقت‌تصویب می‌کنند تا«افتتاح راه تجارتی از ساحل شرقی بحیرهٔ کسپین‌تادریای‌آمو وتا آسیای میانه» از دولت تقاضا و در خواست شود . این درخواست ما را وادار میسازد تاحدس‌بزنیم که انگیزه های پیشروی به ترکمنستان ، تنها انگیزه های استراتیژیک نبود ـ سخن همچنان بر سرگشایش راه تجارتی نو و بمراتب مناسب به منطقه بود . آن (تقاضا و در خواست . . .) همچنان امکان میدهد بگوییم که اعمار راه آهن ماورای‌کسپین نه‌تنها اهداف سترا ـ تیژیک را دنبال مینمود که اهداف کلاً آگاهانه اقتصادی را نیز .

راه اعمار شدواین به انکشاف ورشد هرچه بیشتر تجارت باآسیای میانه جهش بزرگی‌داد .

این هم ارقام انتقال کالاها از طریق راه آهن ماورای کسپین از ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۵ :

سال	تعدیه از روسیه وقفقاز	صدوربه روسیه وقفقاز
	برحسب هزار پود	
۱۸۹۰	۲/۳۱۸	۴/۰۰۱
۱۸۹۱	۲/۹۹۴	۴/۲۵۳
۱۸۹۲	۲/۶۷۷	۴/۵۸۷
۱۸۹۳	۳/۵۶۱	۵/۰۱۰
۱۸۹۴	۴/۳۱۵	۴/۶۵۵
۱۸۹۵	۳/۷۹۸	۵/۷۸۲

این آمار با ارقام تجارت‌کاروانی کاز الینسکی قابل‌مقایسه نیست ، زیرا درآنجانه تنها مقیاس شمارش (پود) بود ، بلکه بسیاری کالاها رابرحسب آرشین (واحد طول‌در روسیه تزاری) ودانه وار می سنجیدند وآمار مذکور خود گویا بودند . مانه‌تنها (نمایندهٔ) مقداری واردات وصادرات‌رادرپایا ن سدهٔ ۱۹ داریم ، بلکه‌همچنان(نمایندهٔ) رشد آنهارا . درمدت پنج سال صادرات مابه آسیای میانه به اندازه ۶۳/۷ فی‌صد بلند رفت وصادرات ازآسیای میانه‌به ۴۴/۵ درصد ارتقا یافت .

بویژه و رود کالاهای ما نو- فاکتوری به منطقه بلند رفت . » از ۶۷۰۰۰۰ پود در ۱۸۹۱ . درحدود سالهای۱۸۹۸ این ورود مانوفاکتور روسی به‌آسیای میانه به یک‌ملیون‌پود میرسدومقارن۱۹۰۳به۱۳۰۰۰۰۰ پود .

سرمایه تجاری ضمناً ، حتی به مناطق‌دور دست کوچی نشین‌نیزنفوذ میکرد. درشروع مختصرسالیانهٔ‌ولایت سمیریک(هفت دریا) سال تا سال این اظهارات تکرار میشد که « بسیار ی شرکت های روسیه اروپا یی درنواحی مختلف ولایت وباز نه تنها درنقا ط مسکونی که حتی درسحاری ودشتها موسسات دایمی تجارتی برا ی خرید موادخام تاسیس‌مینمایند» و«موسساتی که باکالاهای مانوفاکتوری‌وخرازی تجارت میکنندمقام اول‌رادرمبلغ‌گردش احراز می‌نمایند وامادرمیان‌موسساتی که‌کالاهای‌محلی‌رامیفروشند مقام‌اول ازآن تاجران شراب و آبجو است . »

بدین ترتیب، ارتباطات‌تجارتی بامنطقه درمرحله مورد مطالعه هم‌در تجارت مواد خام ترکستان و هم در صدور محصولات کار خانه به منطقه پیروزی های بزرگ وچشمگیری با ر آورد . محصولات کار خانه ر و سی محصولات انگلیسی راکه تازه داشت به آنجا نفوذمینمودازعرصه بیرون‌راند وهمزمان بااین‌فرآورده ها ومصنوعات دستی محلی را دررقابت مغلوب‌نمود. اخیرالذکر (صنعت‌دستی)ویران شد .

این ارتباطات دررشدکمی خود همچنان تغییرا ت کیفی ببار آو ر د . هرگاه درصادرات دهه (۴۰) قرن ۱۹ ترکستان به روسیه کا لایی ما نند فرآورده های‌پنبه‌ای ۴۵ درصد ارزش این صادرات را میساخت وهم هرگاه همچنان مقام بزرگی را درین‌صادرات چنین مصنوعاتی از صنعت دستی‌محلی چون : نخ ، کالاهای‌پشمی ،مصنوعات ابریشمی وغیره حایز بودند ، اما د ر پایان قرن ۱۹ ترکستان تقریباً بطور استثنایی‌مواد خام‌میدهد وموادمصنوع بدست می آورد . تجارت ازنگاه تیپ (نوع) خود به‌تجارت کشور مستعمره دار با مستعمره تبدیل شد .

نتائج این قسمت

نتایج ما بسیار کوتاه خوا هند بود ثروتهای معدنی آرزوها را تبرئه نکرد ، اما بجای آن دورنماهای پنبه حتی‌برخوشبینانه‌ترین‌انتظارات‌وتوقعات سبقت جست . بهره کشی استعماری‌در مجرای خودقرار گرفت و ترکستان درپایان قرن ۱۹ به معنی وسیع کلمه به مستعمره روسیه تبدیل شد .

تناقض میان‌رشد نیروهای‌مولده منطقه از یکسو واستثمار تجاری - رباکار ی روسی وبومی ________ ازسوی دیگر بالا گرفت . واین تناقض‌اساسی پسا نها به د ر جه نفج خو د رسید .

«ادامه دارد»

سیاست از دیدگاه اسلام و مکتب های دیگر (۵)

ترجمه : محمدنسیم فقیری

چنگیزیت :

ای محمد گرقیامت می برآری سرزخاک
سربرآور وین قیامت درمیان خلق بین
(سعدی)

آسمان با ما سرپیکار داشت
دربغل یک فتنهٔ تاتار داشت
(اقبال)

چنگیزیسم نیزیکی ازانواع سیستم سیاسی ملوکیت وسرداری میباشد، همانطوریکه گرگ نمیتواند بدون درندگی وخون آشامی زنده بماند، بهمین صورت چنگیزخان نیزبدون خونریزی انسانها نمی تواند زنده بماند.

چنگیزخان سردار یکی از قبایل صحرای گوبی مغلستان بود که در نه سالگی بعداز درگذشت پدرش به سرداری رسید وطی چند سال از صحرای گوبی برآمده مناطق چین وترکستان را تحت تسلط خویش درآورد.

حافظ ابن کثیرمینویسد: (فساد وظلم این تاتارها ازاقصای چین تا عراق را فراگرفته بود. درسال ۶۱۷ هـ.ق به جز عراق، شام، الجزیره ومصرسایرکشورها را چنگیزخان فتح کرده بود. اینان هرشهری راکه تصرف مینمودند همه نفوس آنرا قتل عام نموده، منازل مساجد ومدارس را به آتش میکشیدند) ابن الاثیرفقط دوازده سال فتنهٔ چنگیزرا دیده است وهنگام سقوط بغداد ۶۵۶ هـ ق که توسط هلاکوخان نواسهٔ چنگیزصورت گرفت، زنده نبود. اودرمورد درندگی و وحشت چنگیزمینویسد:

(اگرکسی بگوید که ازآدم تا امروز، دنیا چنین مصیبتی را بخودندیده است، کاملا" راست گرفته است شهرهای راکه تاتاریان قتل عام کرده اند، فقط تعداد باشندگان یک شهرآن بیشتر ازتعداد بنی اسرائیل بوده استکه بدست بخت نصرقتل عام گردیده اند. این وحشیان، مردان، زنان وکودکان را با سفاکی تمام بقتل رسانیدند، شکمهای زنان را دریدندوکودکان شیرخوار را ازمادران شان گرفته وقطعه قطعه نمودند.)

(در ۶۱۷ بخارا را تصرف نموده ، زنان آنرا میان خویش تقسیم و تمام شهررا آتش زدند . . . ومنازل وعمارات شهربخارا چنان فروریخت ومنهدم گردیدکه گویا هرگزوجود نداشت .)

درمحرم ۶۱۷ با شهرسمرقند نیز چنین برخوردی صورت گرفت . در خوارزم طی حملات مهاجمین حدود صدهزارنفربه شهادت رسیدندوبعد بندآب شهررا تخریب وتمام شهررا زیرآب نمودند ، با شهرهای بلخ ، ترمذوخراسان نیزهمین معامله صورت گرفت .

درمحرم ۶۵۶ هلاکوخان نوه چنگیز خان شهربغداد ، دارالخلافه مسلمانان را ویران وعلماء،فقهاء واعیان حکومت را یکجا با خلیفه معتصم بالله بقتل رسانید .کتاب خانهٔ بزرگ عباسی را دردجله غرق نمودواین شهربزرگ مدارس ومساجد واین عروس البلاد را به ویرانه تبدیل نمود . ابن خلدون تعداد مقتولین را یکنیم ملیون نوشته است .

<u>مجموعهٔ قوانین چنگیز</u>

سلطنت چنگیزخان در ۵۹۹ تشکیل گردیدواودر ۶۲۴ درگذشت ابن کثیرمینویسد :

(من کتابی را دیده ام که یک وزیر بغدادبنام علاؤالدین جوینی آن را ترتیب داده است . درین کتاب اقتباسات کتاب مرتبهٔ چنگیز به نام (یاسا)یا (سیاسا) نیز نقل شده است که قانون اساسی آن سلطنت بودوهمین کتاب دستورالعمل احفاداوبود . درین کتاب مجازات کمترازقتل وجودنداشت . زنا ، لواطت ، دروغ و جادونیز مجازات مرگ را بدنبال داشت هم چنان کسانی به مرگ محکوم میگردیدند که به مداخله میان نزاع کنندگان ادارد رآب ، آب دادن ویا غذا دادن به اسیردشمن متهم میشدند

تاتارها پادشاه خویش رابصورت غیرمشروط اطاعت می نمودند و دوشیزگان زیبای خویش رابصورت هدیه به پادشاه عرضه میداشتندتااو حسب دلخواه از آنان برای خود و دربار یان خویش انتخاب نماید.

حقیقت اینست که نمیتوان نظام جابرانه ترازملوکیت را تصور نمود ، زیرا درین نظام است که بندگان خدا ، غلام اغراض وخواهشات نفس فردواحدمیگردند .

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده اندکه :

(زشت ترین وکثیف ترین نام را کسی داردکه خودرا (شهنشاه) ملک الاملاک خطاب نماید .)

<u>تیوکراسی</u>

اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله (التوبه ۳۱)

ترجمه : خداگرفتند دانشمندان و زاهدان خودرا بجزالله .)

تیوکراسی یعنی پاپ ایسم نیز شکل دیگرملوکیت ودیکتاتوری است که دران پاپ یعنی پیشوای مذهبی دارای اختیارات عام و تام بصورت مطلق العنان میباشد.

پادشاه باگذاشتن تاج بسرخویش ظلم وستم مینماید وپاپ باپوشیدن دلق وقبا درپی تحکیم نفوذ و حاکمیت خویش برمردم میباشد .

به زیر دلق مرجع کمند ها دارند درازدستی این کوتاه آستینان بین

این پیشوایان قلابی مذهبی در لباس تقدس برمردم سلطنت می کنند ، پاپ ونمایندگان آن معیار حق ومختارکل درحرام و حلال و امرونهی بشمار میروند .درترمذی شریف ازحضرت عدی بن حاتم روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم مطلب آیه فوق الذکررا چنین بیان داشته اندکه (آنان به علما وپیشوایان مذهبی خویش صلاحیت مطلق وغیرمشروط درمورد تحلیل وتحریم داده بودند و هر سخن وعمل آنانرا قانون لازم الاتباع میدانستند .

تلاوت تورات وانجیل برای مردم ممنوع بود . فتوی ویا حکم پاپ وکلیسا حیثیت وحی خداوندی را داشت کاانتقادبرآن ویا تخطی و تخلف ازآن ، کفروارتداد تلقی میگردید . خلط حق وباطل ،کتمان حق ، وفتاوای ساختهٔ دست خویش رابه خدا نسبت دادن ، شغل وحرفه این علما وپیران قلابی بود . بنا برین خداوندبزرگ درقرآن کریم ازایشان مذمت نموده است .

خداونددرآیت ۴۲ سوره بقره می فرماید :

(وخلط مکنیدراست را با ناراست وپنهان مکنیدراست رادانسته .)

ودرآیهٔ ۷۹ سوره بقره می فرماید :



(باز میگویند این از نزدیک خدا است تا بستانند عوض وی به‌بهای اندک پس وای ایشان را به سبب نوشتن دست های ایشان و وای ایشان را به سبب پیشه گرفتن ایشان)

° بعد از رفع سماوی حضرت عیسی علیه السلام یکنفر یهودی بنام پولس (سنت پول) مذهب جدیدی را براساس فلسفه ناقابل فهم تثلیث وکفاره ایجاد نمود. درسال ۳۰۵- میلادی درزمان حکومت کنستانتین همین مسیحیت یعنی پولسیت بحث مذهب رسمی اعلان گردید ولی بعد از مدتی ماده‌پرستی یونانی و رومی غالب گردیده وتمام ریکارد سابقه شکسته شد.

° بخاطرشکستن این ماده پرستی ونفس پرستی ، نسخه رهبانیت تجویزگردید ورهبانیت در اصل روش ترک دنیا وجسم آزاری جوگی های هندواست که دران ازدواج، لباس خوب وپاکیزه پوشیدن ، ورابطه با مردم دران حرام می باشد. رهبانیت نظام ساخته و پرداخته خودشان بود وخداوند به ایشان فرض ننموده بود. خداوند می فرماید:

(خودپیدا کرده بودند آنرا ،ما فرض نساخته بودیم برایشان لیکن اختراع کردند به‌طلب خوشنودی خدا پس نگهداشت آن

بعد ازگذشت یک مدت زمان ، بیماری دنیا پرستی وشهوات به داخل کلیساهای آن راهبان نیز راه‌یافت وخانقاه‌های فقیری و درویشی به‌دربارشاهی و خلوت خانه‌های زهدوتقوی به‌عشرتکده ها مبدل گردیدحتی درعیش وعشرت امرا وثروتمندان نیزبه‌پایه اهل کلیسا نمی رسیدند ، مانندپادشاهان قرن پنجم روم درقصرها بسر میبردند. پاپ انوسینت هشتم از فرط عیاشی تاج خویش را به رهن گذاشت وپاپ سیزدهم عواید سه پاپ را درعیاشی به‌باد فنا داد. گفته میشودکه‌حتی تمام عواید کشورفرانسه‌نیزتکافوی مصارف این پاپ ها را نمی نمود .خانقاه به‌مراکزفسادوفحشاء مبدل گردیده بود ، درمحوطهٔ این خانقاه‌ها نوزادان (غیرقانوني) قتل عام می گردیدند ، ارباب وکارکنان کلیسا حتی با محرمات نیزروابط جنسی غیرقانونی داشتند... ترجمهٔ کتب مذهبی به‌زبانهای دیگرممنوع گردیده بودتا مردم جاهل مانده‌و استعمارگردندوهرحکم وفتوای آنرا بپذیرندولی بعد از نهضت اصلاحی لوتر ، بائیبل به‌زبانهای دیگرترجمه‌گردید.

° درقرن یازدهم میلادی ، جنگ قدرت میان ارباب حکومت وارباب کلیسا درگرفت که‌درحقیقت نبرد درنظام ملوکیت بود ومردم در بندبردگی هردوقرارداشتند.

° بعد از ان معرکه‌مذهب وساینس آغازگردیدزیرا پاپ ازساینس و طرفداران عقلیت (راسیونالیست) احساس خطرمینمودبنابرین اهل کلیسا ، ساینس دانان و متخصصین علوم طبیعی را تکفیر نمودندحالانکه‌دین خدا با ساینس مخالف نمیباشد. دربحبوحه‌نبرد کلیسا وساینس ، یکتن ازمشهور ترین دانشمندان علوم هیئات وطبیعت بنام (برونو) فقط باین جرم زنده‌درآتش سوختانده شد که

بقیه در صفحه (۱۳۳)

ترجمه ونگارش :
استاد ابو نجیب الرحمن

جنایات وحدود

عقوبات قتل عمد شبه عمد و قتل خطأ

مبحث اول عقوبات قتل عمد :

درشریعت برای قتل عمد چندین عقوبت تعیین شده است که برخی از انها عقوبت اصلی و برخی دیگر عقوبت تبعی میباشند عقوبات اصلی عبارت اند ازقصاص ، دیت تعزیرو بنا برروایی کفاره و عقوبت های تبعی عبارت اند از محروم شدن ازمیراث و محروم شدن از وصیت.

قصاص : قصاص در لغت مساوات را گویند ودر اصطلاح مجازات جانی است بمثل فعل آن.

عقوبت قصاص درشریعت اسلامی درنتیجه ارتکاب جریمه قتل عمد واجب گردیده و مشروعیت آن به کتاب الله، سنت واجماع ثابت شده است و عقل سلیم آن‌را نیز تایید میکنند دلیل مشروعیت قصاص به کتاب الله این فرموده خداوند بزرگ است.

(یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی) و دلیل مشروعیت آن به سنت این فرموده پیغمبر اسلام حضرت محمد ﷺ است که میگویند :

(من قتل قتلناه) کسیکه شخصی رابکشداورا قصاص مینمائیم(والعمدقود).

ودلیل مشروعیت ان به اجماع اینست ـ که اصحاب رضی الله عنهم و سائر مسلمانان به قصاص ازجانی حکم موده وکدام اختلافی در زمینه بوجود نیامده است وهمین طور عقل سلیم مشروعیت قصاص راتأیید مینماید چه هر فرد بشر طبیعتا میخواهد برانانیکه بیچاره و نا توان هستند ظلم و ستم روا داشته وانکه رانسبت باوکم زور تراست مورد تجاوز قرار دهد پس اگر جزای شدیدی به منظور رفع تجاوز

نمیتواند دو عقوبت را جزای فعل واحد قرار دهد ولی اگر تعدد افعال باشد درانصورت جمع نمودن

وجلو گیری ازان درمیان نباشد امنیت وآرامش در جامعه از بین رفته وزندگی افراد همیشه درمعرض خطر قرار خواهد داشت.

عقوبت قتل عمد قصاص بوده و اگر قصاص در نتیجه کدام سببی صورت نگیرد به عوض ان دیت واضافه بران تعزیر که بدل عقوبت قصاص گفته میشوند لازم میگردد و اگرروی کدام سببی در زمینه تطبیق عقوبت دیت موانعی ایجاد گردد بعوض ان عقوبت تعزیر لازم میشود.

فرق میان عقوبت دیت وعقوبت تعزیر گاهی بدل قصاص میباشد و گاهی هم بدل بدل قصاص واقع میشود یعنی بدل‌عقوبت دیت‌که دراصل‌بدل عقوبت

قصاص است اما عقوبت دیت تنها بدل قصاص میباشد.

در قرار دادن دیت بدل قصاص این نتیجه مرتب میگردد که قاضی چند عقوبت جواز دارد بدین معنی که قصاص عقوبت بعضی افعال و دیت عقوبت برخی‌دیگرپس اگر کسی شخصی راعمدا به قتل رساند عقوبت ان قصاص است و اگر در زمینه قصاص موانعی ایجاد شود عقوبت دیت ویادیت وتعزیر لازم میگرد د واگر در مورد تنفیذ عقوبت دیت موانعی ایجاد شود عقوبت تعزیر تطبیق میگرد دواگر کسی دونفر رابقتل رساند قاضی میتواند عقوبت قصاص رادرمورد یکی ان ودیت وتعزیر رابه سبب قتل دومی درصورت موانع قصاص ویا تعزیر

رادر صورت موانع قصاص ودیت بر جانی لازم گرداند ودر نتیجه بر قاتل موصوف عقوبت قصاص دیت و تعزیر تطبیق میگردد .

خلاصه اینکه جمع کر دن بین عقوبت اصلی وبدل ان جواز ندارد . ولی جمع کردن بین دو عقوبت بدلی و دو عقوبت اصلی جائز است مانند جمع دیت وتعزیر (که هر دو بدل قصاص) وجمع بین قصاص وکفاره که هر دوعقوبت اصلی اند وبدون شک جمع بین عقویت اصلی وتبعی جواز دارد چه در زمینه کدام مالعی عقلی وشرعی موجود نیست .

ازاینکه گفتیم قصاص اصل ودیت وتعزیر بدل آن هستند نهمیده میشود که قاضی درصورتی میتواند به عقوبت بدلی حکم کند که درزمینه تنفیذ عقوبت اصلی کدام مانع شرعی موجود باشد و گرنه حکم بر عقوبت اصلی واجب است .

موانع قصاص :

عقوبت اصلی واولی قتل عمد که با تمام شرایطوارکان ان صورت گرفته باشد همانا قصاص بوده وبر جانی مورد تطبیق قرار میگیرد ولی دربرخی از حالات استثنائی عوامل واسبابی بمیان میاید که مانع تنفیذ حکم قصاص برجانی میگردد پیرامون همه اسباب موصوف‌فقهاء اختلاف نظردارند که‌اینک بشرح ان میپردازیم :

اول - مقتول جزء قاتل باشد :

امام ابوحنیفه امام شافعی و امام‌احمد رحمة‌الله‌علیهم‌میگویند که اگر در قتل عمد مقتول جزء قاتل باشد قصاص ساقط میشود بدین معنی که اگر پدرپسرش را عمدابقتل رساند به قصاص محکوم نیمگردد زیرا پیشوای اسلام حضرت محمد (ﷺ) فرموده اند .

(لایقاد الوالد بولده) پدر در برابر پسرش قصاص نمیشود وهم چنان فرموده اند (انت ومالک لابیک)) تو ودارائی ات ملک پدرت هستی .

حدیث اولی درمنع‌قصاص صراحت داشته وحدیث دومی ضمنا دلالت بر منع قصاص دارد .

امام مالک باِئمه ثلاثه اختلاف نظر داشته ومیگوید . درصورتیکه پدر فرزندش را عمدا بقتل رساند ودران هیچ گونه شبهه تا دیب موجود نباشد به قصاص محکوم میگردد واگر جزئی ترین شبهه درمیان بود در اینصورت قصاص نشده وبالای اودیت غلیظ لازم میگردد .

واژه والد شامل پدر وپدر کلان هر چند که ببالا رود وولد بفر زند و فرزند فرزند هر چند که پائین اید میشود . همچنان مادر حکم پدر را دارد زیرا در حدیث لفظ والد امده است ومادر یکی از والدین میباشد .

دوم- عدم‌مساوات جانی‌ومجنی علیه :

امام شافعی امام مالک و امام احمد رحمة الله در قتل عمد هنگامی قصاص رالازم میدانند که جانی ومجنی علیه هر دو درحریت واسلام مساوی باشند پس اگر جانی بامجنی علیه در حریت واسلام مساوی نباشد یعنی جانی مسلمان ومجنی علیه کافر و یا جانی شخص حروآزاد ومجنی‌علیه غلام وبرده بود قصاص لازم نمیگردد وهمینکه‌جانی و مجنی علیه از نگاه حریت و اسلام باهم مساوی بودند فرق های دیگرچون مساوات در صحتمندی وسالم بودن اعضأ ویا مساوات و برابری در شرافت و فضائل و اختلاف در سن وسال ورتبه و درجه مدار نبوده و مانع قصاص نمیگردد - امام ابو حنهفه (رح) میگوید که عدم مساوات جانی و مجنی علیه در قتل عمد مانع قصاص نمیگردد. پس اگر قاتل آزاد باشد و یا غلام و برده قصاص براو تطبیق میگردد واگرمقتول غلامی باشد که بوسیله مالکش به قتل رسیده است درین صورت از نگاه امام ابو حنفیه مالک یعنی قاتل قصاص نمیشود چه آنحضرت(ص) فرموده اند (لایقاد الوالد بولده ولا السید بعبده) علت ممانعت اینست اگرقصاص واجب شود بازهم برای سید یا با دار بوده و امکان ندارد که مالک هم قصاص شود وهم قصاص بگیرد .

هم چنان امام ابو حنیفه میگوید کــه مسلمان در برابر ذمی و ذمی در برابر مسلمان قصاص میشود زیرا نصوصیکه در مورد عقوبت قصاص نازل شده .است همه عام بوده و بین یک مقتول بامقتول دیگرتفرقه را قایل نیست چنانچه خداوند مهربان میفرماید (کتب علیکـم القصاص فی القتلی) و (کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس)

از طرف دیگر قصاص برای حمایه . جامعه از خونریزی و بی امنی لازم گردانیده شده وتطبیق آن در قتل‌عمدی که‌بین ذمی و مسلمان واقع میشود بیشتر به منفعت جامه میباشد زیرا در صورت عدم خوف از جزا تعصبات دینی و خصوصا در وقت غضب بیشتر سبب تجاوز بردیگران گردیده و قتل وقتال را در جامعه بار می‌آورد .

سوم : جانی مرتکب جنایت‌نشده ولی دیگران را در راه ارتکاب جنایت کمک ، معاونت و تشویق کرده باشد :

این شرط در صورت تحقق میابد که جنایت اشخاص متعدد صورت‌گرفته باشد فقهای مذاهب چارگانه اتفاق نظر دارند که تعدد جنایت کاران در قتل عمد مانع حکم قصاص بر همه ایشان نمیشود و این در صورتیکه قتل بفعل همه آنها صورت گرفته باشد زیرا اگر در حالت دست داشتن چند نفر در قتل مجنی علیه قصاص برهمه ایشان تطبیق نگردد و شرکت چند تن در قتل یکنفر از موانع قصاص باشد این امر سبب میگردد که هر شخصیکه قصد قتل‌کسی را داشته باشد چند نفر همکار برای خود جهت قتل شخص مورد نظرش پیــدا کرده وبدین ترتیب از عقوبت قصاص رهائی می یـــابد و درینصورت هدف و غایه فرضیت قصاص که هما نا حمایت زندگی وضع قتل وقتال در جامعه است نیز بر آورده نمیشود . خداوند بزرگ میفرماید : (ولکم فی‌القصاص حیوة یا ـ اولی‌الالباب لعلکم تتقون) درصورتیکه قاتل یک شخص بوده اشخاص متعدد دیگر در قتل مقتول بــا قاتل همکاری کرده باشند مانند اینکه مقتول‌را محکم گرفته باشند ویا باقاتل کمک کرده باشند ویا جانی را در راه قتل مجنی علیه تشویق کرده باشند ویا امر بقتل مجنی علیه نموده باشند در همه این صورتها اکثریت فقها براین نظریه‌هستند که اشخاص موصوف‌قاتل شمرده نشده و به قصاص محکوم نمیشوندوجزای شان درین حالات بــه صفت معاونین و یــا شریک قاتل تعزیر میباشد که نظر به تفاوت شرایط ارتکاب جرم وحالت جرم از یک مجرم تــا مجرم دیگر فــرق مینماید .

چهارم ـ قتل به سبب :

امام ابو حنیفه رحمة الله قتل به سبب را از جمله موانع قصاص میداند زیرا به نزد او قصاص دران نوع قتل



لازم میشود که بفعل مستقل جانی طور عمدی صورت‌گرفته باشدچه او میگوید که قصاص ، قتل به صورت مستقیم بــوده و باید از کسیکه قصاص گرفته میشود اوهم مجنی علیه را طورمستقیم به قتل رسانیده باشد اما سائر فقها میان‌قتل بالسبب وقتلی‌که بفعل‌مستقیم جانی صورت گرفته باشد فرقی را قائل نشده و عقوبت جانی را در قتل عمد به هر شکلی که باشد قصاص میدانند .

پنجم ـ مجهول بودن ولی مقتول :

در قتلی که عمداً صورت گرفته و ولی مقتول نامعلوم باشد امام ابو حنیفه میگوید : که حکم بقصاص لازم نمیشود زیرا استیفای قصاص مربوط به ولی مقتول بوده و در صورت مجهول بودن ان اخذ قصاص از قاتل ناممکن خواهد بود اما اصحاب مذاهب دیگر درین مورد با امام ابـو حنیفه مخالف بوده و مجهول بودن ولی مقتول را مانع حکم به قصاص نمیداند .

ششم ـ وقوع قتل در دار حرب :

امام ابو حنیفه وقوع قتل را در دار حرب از زمره موانع قصاص شمرده و در وجـوب حکم بــه قصاص شرط میگذارد کــه بـاید قتل در دار حرب واقع نشده باشد چــه بنزد او عصمت تنها به اسلام نبوده بلکه بـه اسلام و دار اسلام و نیرومندی مسلمانـــان مربوط است اما امام‌شافعی ، امام‌مالک وامام احمد میگویند که اگر قتل عمد در دارحرب صورت‌گرفته باشد ویا در دار اسلام در هـر دو حـــالت عقوبت جانی قصاص است ونزد ایشان عصمت به‌اسلام است نه بکدام چیزی دیگری.

په ژوندانه کې د ایمان نقش

ژباړن :
شهید محمدولی (شاقب)

د فرد په ژوندانه کې د ایمان اغیزه

ایا موږ کولی شو هغه مهم شیان چې یو فرد یې د ځان لپاره غواړي او په خپل ژوند کې هغو ته زیات اهمیت ورکوي وټاکو او تعین یې کړو ؟

کوم لوړ اهداف ، او لوړې غايي دي چې فرد د هغو د لاس ته وروستلو لپاره نه ستړې کېدونکې هلې ځلې کوي او تل يې زړه د هغو په لورې ځکوي او هڅه ورپسې کوي؟

هو ! موږ کولی شو چې دا هدفونه او غايي تعين او وټاکو ، دا هغه وخت چې موږ خپل نفس ، او ځان ته په ځير شو ، او د انسانانو د پخوانۍ لرې او معاصر ، نږدې تاريخ پېښې راوڅېړو .

کولی شو چې دا هدفونه او غوښتنې تعين او ټاکو ، په دې شرط چې لومړی موږ وپوهېږو چې زموږ غرض له فرد څخه يو روغ ، سم انسان دی نه شاذ فرد ، سالم انسان دی نه مختل ، مشوه او مشوش انسان.

فرد غواړي چې په خپل انسانيت باندې شعور ولري ، او د انسان په چوکاټ کې په انساني خاصيتنو ژوند وکړي او غواړي چې کرامت او شخصيت ، او خپل ذاتيت باندې احساس ولري ، او دا چې په دې لوی بې پايه جهان کې ، دی يو ارزښتناک او اهميت لرونکی .موجود دی ، او غواړي چې وپوهېږي ، چې دده وجود يو هدف لري ، او ژوند يې يو مهم رسالت ، او دا چې ده د کائناتو په دې بې شمېره موجوداتو کې د يو مستقل شخصيت لرونکي موجود په حيث ځای نيولی ، او دی داسې يو مخلوق دی چې له شاديانو او څارويو ، او حشراتو څخه امتياز لري او دی د ځمکې په سر عبث نه دی خلق شوی ، اونه دعقل قوه او د بيالولو او منطق قوه يې هدفه ور کړ شويده .

فرد ، کرامت او درناوی ته اهميت ورکوي ، او د هغې په څنګ کې « قوت » هم مهم ګڼي قوت او قدرت د طبيعت په مقابل کې اودپېښو، حوادثو په وړاندې ، د بل چا د تيرې په مقابل او د خپلو نا مشروعه غوښتنو په مقابل کې قوت د خپلو هيلو د پوره کولو ، او هدفونو د تحقق لپاره ، او دمسؤليتونو او وجائبو د اداء کولو لپاره ، داسې قوه اووسه ، چې د فرد عضوي اوجسمي ليمګړتيا، باندې پټې کېږدي ، او اخلاقي ، روحي کمزورتيا ، .او د شخصيت ضعيفوالی يې د مقدراتو ، مړينې ، او د ټولنې دهغې د مختلفه قواو سره سره په مقابل کې پياوړې او تکميل کړي .

هغه له دی پرته یو بل څیز ته هم ډیراهمیت ورکوی،اوهغه داسی څیز او شی دی چی ټول وګړی په لیګا ، منډی ، وریهسی وهی او ، لټوی یی ، چی دا څیز له نیکمرغی څخه عبارت دی ،اوفرد نیکمرغی اوسعادت غواړی ، دی ددی جهان نیکمرغی او سعادت غواړی ، او یوازی د هغه جهان په سعادت او نیکمرغی بس نه وی ، دی غواړی چی په کرار زړه او ارامه نفس ، داډه روحیاتو په ما دی نعمتو کی خپل ژوند تیر کړی ، وغواړی چی په داخلی او نفسی امن او اطمینان چی دنفس ټول اړخونه یی راونیسی، ژوند وکړی ، او داسی رضا ، خوښه، یې په نصیب شی چی د روح ټولی خواوی یی راونیسی او هیلی یی دومره را ژوندی شی چی د هغه د ژوند ټول آفاق یی روښانه شی ، او داسی محبت او مینه ور په برخه شی چی له نور او رڼا سرمیو ځای ، او د ده د وجود ذره ذره ، پری منوره ، او د چاپیریال او دده دنیا په ټولو خواو کی مشا هده او و لید ل شی .

دادی هغه مهم اولوی شیان چی د سالم فطرت خاوند یی د ځان ، او خپلو دوستانو ، او خپلو خپلوانو لپاره هیله کوی .

اما هغه شان انسانان چی غواړی ژوند وکړی ، څو پوری و خوری او خپله خیټه مړه کړی ، او د څاروبو ، ځناورو په څیر ، یوازی مادی خوندونه واخلی او بیاد نورو ساکښو په څیر له منځه ولاړ شی ، او ومری .

یا هغه کسان چی غواړی د څیرونکو ځناورو په څیر . . . لیوه پړانګ ، د منګلو او تیزو نوکانو ، په منطق په نورو برید او حمله وکړی او هغوی تر خپل نفوذ او تسلط لاندی راولی ، اوله دی تیریو ، ظلمونو او برید ونو څخه لذت اوخوند اخلی.

دا ، اوهغه اوددوی په څیر نور کسان ، د بشریت او ټولو انسانانو معیار او مقیاس نه شمیرل کیږی خو یا همدا لری نه ده چی له دی دلی څخه کوم یی ، له دی د غفلت له خوبه راوینښ شی ، او را بیداره شی او په خود شی او د خپل ځان له موقعیت څخه و پوښتی چی هغه:چیری دی ؟ اوخپل ذات ، پوښتنه وکړی چی د ی څه شی دی ؟ ، او له سالمه او ښو انسانانو سره ـ یو ځای په ګډه ، انسانی کرامت ، سعادت، نیکمرغی او اطمینان ، ډاډ او هغه لوړ انسانی اساسات چی له هغو پرته انسان خپل ځان ورکوی ، اودخپل ژوند خوند نشی څکلی ، او د خپل شخصیت او وجود لپاره کوم ارزښت او قیمت نشی احساس کو لی ، و غواړی او ویی لټوی .

نوآیا،ددی لوی واساساتو ،اوعالی ارزښتو نواو دفردپه ژوند ددی ژورو مبادیو دتحقق او پوره کیدو په باب ک ایمان کومه مثبته اغیزه لری ؟ !

همدغه موضوع ده چی مونږ غواړو ددی کتاب په راتلونکو فصلونو-که خدای غوښتی وی-د هغه ځواب ووایو .

ایمان او د انسان کرامت

ولقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات وفضلنا هم علی کثیـر ممن خلقنا تفضیلا ...

قرآن مجید

انسان د مادینو په نظرکی :

انسان څه شی دی؟

انسان دماد ی کسا نو په نظر کی ددی ځمکی له خاورو څخه یوموټی خاور ی دی ، چی له همد ی ځمکی یی نشئت کړ ی ، او منځ ته راغلی، او په ځمکه ګرځی ، او د ځمکی له محصولاتو څخه خوراک کوی، اوله څه مودی وروسته بیر ته ځمکی ته ور ګرځی او ورسره ګډیږی .

هغه دیوموټی او یو ی ټوټی غوښی ، وینی ، اعصا بو ، د مختلفه جهاراتو غدو ، او سلولونو مجموعه دی عقل فکر ، لکه څرنګه چی صفرا له تریخی ، او ځیګر ، او ادرا ر له

مثالي څخه را ځاځي ـ له مغزو څخه را پیدا کیږي .

انسان دهغوی له نظره د اسی یو موجود دی چی له کوم اهمیت اونه‌پرته‌وروموجوداتوکوم امتیاز لري هغه ددی خاور ینی کری دډول ډول ساکښوله جملی څخه یو ژوی او حیوان دی، بلکه هغه دحشراتو ، خوځیدو نکو ساکښو او شادیا نو له تبر او جنس څخه دی، خویوازی څه چی لری دادی چی دز ما نی په تیریدو سره یی تطور اوتکامل کړی، تردی‌چی‌دی اوسنی‌مرحلی‌ته رسیدلی او دا خیره بی غوره کړی .

دا‌ځمکه چی انسان د هغی په سر ژوند کوی ، له دی څخه پر ته چی دشمسی‌نظام په‌فامیل‌یوه وړوکی سیاره ده بل څه نه ده ، او داشمسی منظومه چی ځمکه یی یوله سیارا تو څخه ده دلورو لویو او زیاتو شمسی منظومو څخه یوه منظو مه ده ، چی بیا افلاک تری جوړیږی ، او شما ر یی ملیونو ، ملیونو ته رسیږی .

په دی ډول مونږ ته‌دفلکیا تو نوی او معاصر علم او پوهی خبر را کړی ، او مونږ له «کوپرنیک»څخه دا زده کړل چی په‌دی لوی بی پایه جهان کی انسا ن یو ډ یر نا څیز ه مو جود دی . دادمکا ن له‌پلوه . .

اما د زما ن له پلوه «داروین» راغی، او نور ژیولوژستان راغلل ، مونږ ته یی داپه ثبوت ورسوله، چی انسان دزمانی په‌لحاظهم یوبی‌ارزښته موجود دی ځکه چی، ددی خاوړینی کری عمر ، ملیونو کالونوته رسیږی نو ددی څوسوو حتی ، سلهاؤ سوو ، کلونو ، څه قیمت او ارزښت دی‌چی انسان‌دهغی پەسر ژوند کړی‌او‌کوی بی ؟

دزمان‌اومکان په‌لحاظ دمادیینو په نظر دا دانسان ارزښت دی،هغوی انسا ن ته دهغه څه چی نور و ر ته « دالهی روح » یـا « نـاطقه نـفـس » وا یی ، امتیا ز نـه و ر کـو ی ، او انـسا ن د هـغـو ی لـه نـظر ه

له دی مادی هیکل‌او ځیری‌اوحیوانی جسم‌څخه‌پرته نورڅه نه‌دی ، نوددی جسم‌اوهیکل‌چی‌دوی‌انسان ورته وایی ارزښت څه شی او څومره دی ؟

دپوهانو اوعلماؤ له جملی‌یونفر د انسان جسم پـه لـومړنیو اساسی عناصرو ، بیرته‌اړولی ، او دا لاندینی نتیجی‌یی‌تری اخیستی دی .

که‌چیرته مونږ‌داسی یوتن‌ولرو چی دجسم تول‌یی «١٤٠» طله وی اود هغه تول‌ځان وتلو،اوویی سنجوو، دا لاندی مواد به په تـا کلی انـدازه پکی ووینو .

دومره اندازه غوړی ،چی د«٧» کلچوصابون دجوړښت لپاره کفایت کوی ، په هغه اندازه کاربن چی «٧» پنسل قلمونود جوړیدو لپاره بس وی

په هغه اندازه فاسفورس چی د«١٢٠» لـرګـکیو سرونـو لپاره چـی سـوری کونځی‌وی کفایت وی .

په‌هغه‌اندازه دمګنیشیم‌مالګه چی یو غرپ یی د یـوځل جلابولـو لپاره بس کیږی .

په‌هغه اندازه «آو سپنه» چی د یو متوسط‌الحجم میخ د جوړید و لپاره کافی‌وی .

په‌هغه اندازه اهک چی‌دیوی دچرګانو کوتی دسپینیدو لپاره کفایت کوی .

په هغه اندازه ګوګرد ، چی دیو سپی پوستکی لـه ورګو ، پاکولی شی .

په هغه اندازه اوبه چی لس ، ګیلنوته رسیږی .

چی دا مـواد تول ، له بازار څخه‌په‌پنځوسو یاشپیتوافغانیو رانیولی شو ، اودا دانسان مادی ارزښت او قیمت دی .

نه هلته ساو روح شته ، اونه په هغه کی اسمانی نفخه ،چی دی استثنائی موجود سره ارتباط او اړیکی ولری . !!!

یـو ملحد عرب داسی وایی :

« ایا مونږ دفکر له پلوه له حشراتـو څخه هغوی هم دفکر په‌لحاظ ، څه زیات یاستو ؟ ، مونږ تیک خپلوځانو سره الډول اومساوی یـو ، او تری ډیرنه‌یو ، په همدی‌ډول حشرات‌هم ، مونږ بی‌له‌دی چی خپل شخصیت او ځان ثابت او متحقق کړو ، نور څه

« گربه چوک از شجاعت (!) سر بازان روسی در افغانستان تقدیر کرد . » (رادیوهای‌جهان)

شنیدم که دجال سرخ لعین — جهانخواره دیو کرملن نشین
سرش چون‌ز ودکا دمی گرم‌شد — فزولتر ز هر وقت بیشرم شد
به‌بیهوده گویی دهان بر کشود — سپاه سیه کار خود را ستود
شجاعش بنامید و گردو دلیر — به فن نبرد آزمایی خبیر
مرا خنده آمد ز گفتار او — بگفتم باین بی حیایی تفو
سپس مرغ اندیشه ام پرگرفت — دلم راه سودای دیگر گرفت
چنین پرسش آمد بذهنم پدید — بود پرسشی نغز باید شنید
که این هرزه گویی ز ودکا بود — و یا از کمونزم رسوا بود
شراب کمونزم کرده خراب — دماغ ورا ، یا که ودکای ناب
پس از فکر بسیار در یافتم — دل این نهان راز بشگافتم
که برده کمونزم هوش از سرش — نموده چنین بی حیا و خرش
کمونزم افیون شیطان بود — بلای دل و جان انسان بود
ازین بنگ‌هر کسیکه مدهوش شد — عدوی خرد قاتل هوش شد
در آن ز آدمیت نماند اثر — بخندد به بیعقلیش گاو وخر
ضمیرش شود پایمال جنون — در آن نگذرد غیر سودای خون
حیا ازو جودش گریزان شود — ز دیبای اخلاق عریان شود
سرش را شیاطین کند رقصگه — به چیزی نیندیشد الا گنه
زبانش شود آسیاب دروغ — بگفتارش هرگز نماند فروغ
دلش چشمه سار بدیها شود — از آن‌چشمه سیراب ، اعضا شود
گهی روبهی گاه گرگی کند — گهی خردی و گه بزرگی کند
شود تیز چنگال و درنده خو — دغلباز و مکار و بی آبرو
دلیری نماید علیه نحیف — بتازد به وحشیگری بر ضعیف
ولی با قوی پنجهٔ پر توان — رهٔ آشتی گیرد از ترس جان
کرملین نشینان چنین اند همه — عدوی بشر ، ضد دین اند همه
ز زهر کمونزم نوشیده اند — چو دیوان وحشی خروشیده اند
تهی گشته اند از صفات بشر — چو شیطان فریب و زیانندو شر
جهان تا در آرند زیر نگین — گهی‌کارشان مکرو گاهست‌کین
کمونزم چون عقل شانرا ربود — جنون راهشان جانب ما کشود
به کهسار ما حمله آور شدند — سوی میهن شیر پرور شدند

عقابان ما صعوه پنداشتند
چو تخمین خود را خطا یافتند
چو خوردند صد ضربهٔ آتشین
چو دیدند در صیدگه شیر را
چو تاوان هنگفت پرداختند
بدیدند چون حالت خود پریش
نهادند دام دگر تا مگر
سخنها بگفتند از آشتی !
نشدزآتش افروزی شان خموش
سرودند سازی به تار شکست
نمودند با تلخی اقرار ها
زغلطیدن شان به‌دریای خون
زدیوان‌سرخی که‌درچنگ مرگ
خسارات جنگی نمودند یاد
فغان بر کشیدند کای مردمان
«پراودا» که‌دایم‌حقیقتکش است
زبان رابه‌حرف حقیقت کشاد
ز کشتار شان لشکر روس را
بدینسان هویدا بدون هراس
ولی گر به اینک پانگی کند
بلا فد ز غیرت و مردانگی
صبا ای پیام آور راستان
بگو گربهٔ یا وه پرداز را
که ای بیحیایی بنامت تمام
دگر پرده افتاده از روی تو
دروغت بود گرچه‌زاندازه بیش
توهم‌دردل‌خویش‌خندی بخود
نیاید گهی تا ابد باورت
دلاور مگو وحش خویش بگو
مگر کشتن کودکان غیرت است؟!
شجاعت مگر قتل زنها بود ؟ !
مگر زهر در چشمه ها ریختن
مگر کارگر را [illegible]شیدن ز تیغ

ز شیران تهی کشور انگاشتند
به سنگر جنود خدا یافتند
بهردم زشلاق مردان دین
چو کردند حس ضرب شمشیررا
چودر معرکه جنگ را باختند
گرفتند راه دگر را به پیش
به دام افتد این ملت نامور
چه در ها که سفتند از آشتی !
شرار قیام قیامت خروش
که زینهارازین بعد«آتش بس»است
ز رسوایی خویشتن بار ها
ز مرگ هزاران کمونست دون
فتادند با جملهٔ ساز و برگ
بگفتند بیش از حد است و زیاد
فزون گشت ازین جنگ مارا زیان
بجز کذب ازحرف حق خامش است
ز مردان دشمن شکن کرد یاد
غلامان بی دین جاسوس را
نمود اعترافات بسیار « تاس »
بخود نسبت شیر جنگی کند
کند یا وه گویی ز دیوانگی
پیامم به کاخ کرملن رسان
سیه کار دیو دغلباز را
صد ابلیس در مکر پیشت غلام
ندارد اثر سحر و جادوی تو
نه بیگانه باور نماید نه خویش
زنی در نهان ریشخندی بخود
که گرد و دلاور بود لشکرت
تهی مغزیی آبرویش بگو
سبعانه‌بمباردمان غیرت است؟!
و یا پیر مردی که تنها بود ؟ !
مگر شعله بر کشتها بیختن
ز دهقان نکردن ستم را دریغ

مگر تیرباران زندانیان   مگرجان گرفتن ز هر ناتوان
مگر آتش اندر مساجد زدن   شرار ستم درمعابد زدن
مگر دزدی وغارت خانه‌ها   رذیلانه تخریب کاشانه ها
مگر دختران را نمودن شهید   و یا دیگر اعمال زشت وپلید
دلیری بود ای تودجال قرن؟ !   ستم پیشه شیطان قتال قرن
دلاور بود لشکر کرد گار   که از ارتش توبر آرد دمار
دلاور عقابان این کشورند   که قلب شیاطین روسی درند
دلیرند و یل شیر مردان ما   کزایشان بخون خفته سرخ اژدها
دلیرند آن پاسداران دین   که‌نازد به ایشان زمان وزمین
شجاع است آن ملت نامور   که افگنده اند رکرملن شرر
دلیری درآن قوم گردد سراغ   کزو دردل روسها مانده داغ
به آن شهسواران سنگر سلام   که کردند خواب خوشت را حرام
شکستند آلات جنگ ترا   بریدند درنده چنگ ترا
سپاه کمونزم راتار ومار   نمودند از لطف پرور دگار
هزاران تن از خرسهای پلید   زشیران این خاک‌درخون طپید
بهر دره صدها کمونست دون   بپای اجل خفت وشد سرنگون
بهر دشت صدها عدوی‌خدا   به دوزخ روان شد سرازتن‌جدا
چو اردوی سرخ تو ناکام شد   ذلیل وپریشان وبدنام شد
ره صلح کاذب گرفتی به پیش   تنازل (۱) نمودی زاندازه بیش
ولی قهرمانان سنگر نشین   نسازند باکفر واعدای دین
لذا پاسخ صلح تو جنگ بود   که آن صلح نی‌بلکه‌نیرنگ‌بود
تودانی که‌زان لحظه‌تااین‌زمان   شیاطین‌سرخ اند بس ناتوان
دوچندان شده حملهٔ شیرها   مضاعف (۲) شده برق‌شمشیرها
به آنسوی آمو رسیده نبرد (۳)   ازین غصه قلب توبگرفته‌درد
پس‌ای پای تاسرو قاحت کنون   دمی‌عقل خودرا رهان از جنون
نگر تابینی که باشد دلیر؟   گروهی زگربه و یاخیل شیر؟

۱ — عقب‌نشینی وانعطاف .

۲-دوچند .

۳ — اشاره است به‌عملیات دلیرانه مجاهدین درین اواخر که درداخل امپراطوری سرخ صورت‌گرفت ، وتاس وپراودا رابه فریاد آورد .

عبدالاحد تارشی

نه غواړو ، اوهمدارنگه حشرات هم ، زمونږ او حشراتو په منځ کی توپیر ، دتفوق توپیردی ، او زمونږ او زیات تکامل کونکی‌ساکښی دتفوق توپیر ، په توپیر دحشراتو او د زیات تکامل کونکی حیوان چندانی د اعتبار وړ ، تفوق نه‌لری .

مونږ څه له‌لاسه ورکوو ، او کائنات به‌څه‌له‌لاسه ورکړی ، اولمړ ، سپوږمی څه شئی له لاسه ورکوی که چیرته مونږ خپل ځانونه له لاسه ورکړو » « په‌اصطلاح ، دنیانه‌په‌سونږ ورانه‌ده نه‌اباده » » . .

داروین ،فروید اوددی‌په‌څیر کسان ، د انسان په هکله، له دی نظرڅخه کومه ښه نظریه نه لری ، انسان ددوی په عقیده‌دحشراتو هم نسبه او دشادیا نو یو خاښ دی ! ! هغوی په انسان کی له پوتکی او پوښ څخه پرته نورڅه نه وینی ، او دهغه ، په وجود او ځان کی له ختی ، او بوینا کی ختی څخه غیر ، نورڅه نه پیژنی ، نو انسان دهغوپه نزد داسی یو مخلوق دی ، چی‌دخپل فطرت په اساس ، ښکته خواته زور کوی او ورجذبیږی نه داچی پورته خوا ته دلوړید و هڅه ولری ، او په خته او طبیعت کی‌ئی دادی چی په ځمکه ځان و غورځوی ، نه داچی داسمان په لوری ، دالوتو خیال ولری .

په بل عبارت هغه ، تکامل کونکی حیوان دی ، چی له یوی مرحلی څخه یی بلی مرحلی ته توپ وهلی ، اوله یوی درجی څخه‌یی‌بلی درجی ته تکامل کړی ، ترڅو چی اوسنی دی فعلی مرحلی ته‌را رسیدلی دی ، لوحیوالیت په انسان کی‌دپوتکی او مغز ، ظاهر او باطن تشکیلونکی دی .

دا یه کومه بله مفکوره وی ، چی له دی مفکوری څخه به ناوړه اغیزه ولری ؟ اوانسانی نفس ته به له دی الهام څخه پرته بل کوم ناوړه الهام موجوردوی‌چی‌خرابه‌اغیزه ولری ؟ هغه داچی انسان خپل‌ځان سپک ، پست اوبی ارزښته تصور کړ ن ، ځا ر وی . ، ځنا ور، خته ، بوینا که خه ، ، دی به په دی وخت کی داله‌خپل ځان‌څخه‌لری ونه کڼی ، چی دناوړه اعمالو په کنده کی گذارشی ، اوپه ناوړه کړو وړو کی ولړلشی ، اوپه‌چټلی‌مرداریو کی به له‌غړید لو څخه پاک ونه لری بلکه په‌دی صورت کی. له هغه څخه به دا دتعجب وړ خبروی‌چی‌د خپلو ناوړه‌او غیر مشروع غوښتنو په مقابل کی راولاړشی ، شرافتمندانه ، پاک ، سوچه ، او دعفت‌ژوند غوره کړی ، او دمادی غوښتنوله فشار څخه ځان وژغوری ، او دحق او عدالت دتحقق لپاره خپل سراو مال‌قربان کړی ،او دخدای پاک رضا او خوښه‌وغواړی.

انسان د مومنانو په نظرکی:

اما انسان د مومنانو په نظرکی داسی یو مخلوق دی چی دخدای‌په نزد کرامت لری ، اوخپل پروردگار یی هغه په ډیر ښه ډول پیدا کړی ، او پـه ښی څیری او ښا یسته صورت یـی تصویر او ترتیب کړی ، په‌خپلو لاسونو یی جوړ کړی ،او خپل روح څخه‌یی‌په هغی ور پوکړی،او ملائکی، پرښتی‌یی هغه ته په سجدی غورځولی، او دپوهی ، ارادی په وسیله یی هغه ته امتیاز وربښلی ، او په ځمکه کی یی دخپل‌خلیفه په توگه تاکلی ، او دکائناتو دنشاط محوریی‌گرځولی ،او ټول اسمائی او ځمکنی موجودات‌یی ورته مسخر کړی ، او ظاهری ، باطنی ، ښکاره اوپټ‌نعمتونه یی پری لور ولی‌دی ، نو ټول هغه څه چی په کائناتوکی دی د ده لپاره دی ، او دده په خدمت کی دی ، اما خپله دی ، خدای پاک دځان او خپل عبادت لپاره غوره کړی دی .

خدای پاک په ځینی قدسی اثاروکی داسی وایی : « **ابن‌آدم خلقتک لنفسی و خلقت کل شی لک، فبحقی علیک لاتشغل بما خلقته لک عما خلقتک له** » ای د آدم ځویه ! ته ما د ځان لپاره پیدا کړی یی ، او نور ټول شیا ن می ستا لپاره پیدا کړی دی ، نو د هغه حق په خاطر چی زه یی پر تا لرم ،

په هغه څه چی ستا لپاره می پیدا کړی له هغه څه څخه چی ته می د هغه لپاره‌پیدا کړی‌یی، مشغول او مصروف مه شه » .

ابن آدم خلقتک لنفسی فلا تلعب ، و تکلفت برزقک فلا تتعب ابن آدم اطلبنی تجدنی فان وجدتنی وجدت کل شی وان فتنی فاتک کل شی و انا احب الیک من کل شی

«ای د آدم ځویه ! ما ته د ځان لپاره پیداکړی یی ، نو ته لهو لعب مکوه ! ما د ستا د روزی ذمه وهلی نو ته ډیره اندیښنه مکوه ! ای د آدم ځویه ! ، ما وغواړه ، موندلی می شی ، که چیر ته تا زه و مندلم ، هر څه دی موندلی دی او که چیرته په لاس درنغلم ، هر څه در څخه‌تللی دی ، او زه له هر څه څخه تا ته زیات محبوب یم »

ربښتیا ، انسان د حجم او جسمی ژوندانه له پلوه ، ددی لوی او وسیع جهان په مقابل کی کاملاً یو بی ارزښته او نا چیزه موجود دی خو د روح او خپلی معنوی جنبی او باطنی اړخ په لحاظ له ټولو مخلوقاتو لوړ او ارزښتناک دی ، نو ایا انسان له دی معنوی اړخ او روح څخه پرته بل کوم څه چیز دی ؟

ددی لاندینی شعر ویونکی ته دی خدای خیر ورکړی څه ښه یی ویلی دی :

دواؤک فیک و ماتبصر
وداؤک منک و ماتشعر
تزعم انک جسم صغیر
وفیک انطوی العام الکبیر

د وادی په خپل ځان کی ده خو ته‌یی نه‌وینی ، او رنځ دی‌هم له خپل ځان څخه دی خو ته نه پوهیږی ، ته دا گمان کوی چی یو وړوکی جسم یی ، په داسی حال کی چی په تا کی لوی جهان او عالم رانغاړل شوی دی ربښتیا هم‌انسان دځمکی‌په سر ، د خپل لنډ عمر په لحاظ ، د ژیولوژستیکی زمانی په بی پایه بیدیا کی د یوی ذری ، بڼه لری که چیرته هغه څه چی دوی ئی وایی ربښتیا وی خو مومنان او مسلمانان‌عقیده او یقین لری ، چی مړینه د انسان پای ، او وروستی مرحله نه ده ، بلکه هغه د ابدیت یو تم ځای دی ، چی پای او انتها نه لری ، او په ابدی او تل پاتی جهان کی انسان ځای نیسی ، اوهلته ورځی دوی ته به داسی ویل کیږی:

سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین

«سلام دی‌په تاسی وی ، جنت ته ورننوزی په داسی حال کی‌چی تل به پکی یاستی . » کله چی د مطلق دین په نظر کی‌انسان‌ته په‌دی‌اندازی کرامت باندی اعتراف‌لری‌دهغه‌لپاره د اسلام له نظره درجه او منزله ده څومره لوی درجه او منزله ؟ « یعنی په زیات ارزښت یی قایل دی »

قرآنکریم په لس گونو بلکه‌په سلهاو کرته په خپلو آیاتونو کی له انسان څخه یادونه کړی ده ، مونږ ته د شاهد په توگه ، هغه ځیلوړی آیاتونه چی د خدای پاک له خوا د جبرائیل امین په واسطه د محمد (ﷺ) په زړه رانښکته شوی کفایت کوی، او دا هغه پنځه آیاتونه دی چی د انسان له حیثیت او له خدای پاک سره د هغه له اړیکو ، چی د خلقت‌او کرامت‌اړیکی دی،اودلارښوونی‌اوتعلیم علاته ده یادو نه کوی ، په دی ایاتونو کی د « رب » کلمه استعمال شوی چی له هغی څخه د روزنی ، څارنی ، او د کمالاتو د پراوونو د وهنی ، ویمه رالېږېږی ، او دا پنځه آیاتونه ، د قرآن دا دی چی خدای پاک وایی : **اقرء باسم ربک الذی خلق . خلق‌الانسان من علق اقرء وربک‌الاکرم‌الذی علم بالقلم. علم الانسان مالم یعلم** « ولوله ! د خپل رب په نامه ، هغه چی د هر چیز خالق دی ، انسان یی له غوټی‌وینی څخه پیدا کړ ، ولوله ! او ستا پروردگار ډیر مهربان دی ، هغه رب چی انسان ته یی د قلم پواسطه علم ورزده کړ ، ورزده یی کړ انسان ته هغه څه چی‌زده یی نه ؤ ».

دخدای په نزد دانسان‌منزلت

د قرآن کریم د مختلفه سورتونو په

ډیرو آیاتونو کی خدای ته د انسان نزدیوالی او انسان ته د خدای ور نزدیوالی ښودل شوی او بیان شوی دی ، دارنګه نزدیوالی چی د خدای او بنده په منځ کی د واسطو اودلالانو د موجودیت افسانه یی بیخی له منځه یوړه ، او د هغو کسانو تود بازار یی چی‌خپل ځانونه یی د خدای پاک د رحمت دوره ، پردی او حجاب ګرځولی ؤ ، او د دین له لاری یی خپله روزی ګټله خدای خو پوهیږی چی هغوی دروغجن دی ـ له سقوط سره مخامخ کړ .

انسان ته د خدای پاک دتقرب په هکله قرآن کریم وا یی : **واذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان:**«که چی‌دما پوښتنه زما بندګان در ځخه وکړی نو زه نزدی یم د دعا کونکی دعامنم هغه وخت چی ما ځخه څه‌وغواړی»

ولله‌المشرق والمغرب‌فاینماتو لوافثم وجه‌الله:«لمرخاته اولمرپریوته،خدای لره دی او هره خواچی مخ واړوی ! په همغه خوا خدای متوجه دی »

ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب الیه من حبل‌الورید.«په تحقیق‌سره چی آدمی می پیدا کړ ، او په هغه څه پوهیږم چی ده ته خپل نفس وسوسه ، وراچوی او مونږ هغه ته له شارګ « سارګ » ځخه زیات ورنږدی یو».

مایکون من نجوی‌ثلاثة الاهورابعهم ولاخمسة الاهوسادسهم ولاادنی ولااکثر الاهومعهم اینماکانوا :

«د دی تنوپټی‌خبری‌نه‌وی مګرخدای یی څلورم وی ، نه دپنځو تنو مګر خدای یی شپږم‌وی اونه له‌هغی‌ځخه د لږو ، اونه د ډیرو ، مګر خدای پاک هغوی‌سره وی،هرچیری‌چی‌هغوی وی » ددی مفهوم اومانا په تائید پیغمبر ﷺ د خدای پاک‌له‌خوا-ډیر احادیث ویلی دی‌لکه ځرنګه‌چی‌وایی **اناعندظن‌عبدی‌بی‌وانا معه‌اذا ذکرنی اذا ذکر نی فی‌نفسه ذکرته فی‌نفسی واذا ذکرنی فی‌ملا‌ٔ ذکرته‌فی‌ملا‌ٔ خیر منه ، وان تقرب الی شبراً تقربت الیه ذراعاًوان‌تقرب‌الی ذراعاً تقربت الیه‌باعاً وان‌آتانی‌یمشی‌آتیته هرولة :**

«زه دخپل‌بنده په‌ګمان چی په مایی لری ، یم،هغه وخت چی مایاد کړی‌زه‌له هغه سره یم ، که‌چیرته‌ماپه خپل‌نفس‌کی‌یادکړی ، زه یی په‌خپل نفس کی یادوم ، که چیرته مادکوم ټولګی‌په مجلس کی‌یادکړی‌زه به‌یی‌له هغه‌ټولګی‌ځخه‌په یوښه ټولګی‌کی یاد کړم ، که چیرته ماته یوه لویشت رانږدی‌شی ، زه یومتر ورنږدی کیږم اوکه چیرته‌ماته‌یومتررانږدی‌شی ،زه هغه ته یوه واژه ورنږدی کیږم ، او که چیرته دی‌زما په‌خوا راوخوزیږی اوراځی ، زه دهغه په‌لوری په‌منډه ورځم »

داده دخدای په نزد دانسان قدر او منزلت . ·

راپورتاژ...

حرفهای سیاسی ژهنو شده و به ساخت و بافت های کشور های دیگر دل بستید و خواستید سرنوشت تان از اسلام آباد ، ایران و سازمان ملل تعیین شود ، بفهمید که سرنوشت تان مثل سرنوشت فلسطین است .

سپس استاد برهان الدین ربانی رهبر جمیعت اسلامی افغانستان بیانیه پر محتوی و علمی شانرا درمیان شعار های کفرستیزالله اکبر و مرگ به‌ظاهر شاه ایراد کردند . و این محفل با شکوه در حوالی ساعت یک و نیم بعد از ظهر با دعای استاد احمد زی پایان پذیرفت .

در پایان محفل جراید انقلاب اسلامی افغانستان چاپ تهران، جریده مجاهد ، مجله میثاق خون و ضمیمه آن (ویژه نامه شهداء) ، و یک سلسله نشرات دیگر به حاضرین توزیع گردید .

«اداره»

مجاهدین افغانستان از دیدگاه کمونیستهای عرب

نوشته : دکترحلمی محمدالقاعود
ترجمه : م.س .بلخی

هفت سال جهاد افغانستان واقعیتهای حوادث خونینی راآشکار نمودکه همه روزه درسرتاسرافغانستان جریان داشته است وهمهء این وقایع را میتوان ازگزارشهای وسائل ارتباط جمعی جهانی وازگفتگوهای پیچیده وغیرمستقیم که میان حکومت مزدورروسیه وپاکستان در ژنیوانجام می گیرددریافت .

علی الرغم اینکه حقایق واضح وآشکاربوده بازهم عده ازکمونیستهای جهان عرب مخصوصا کمونیستهای مصری همه این واقعیتهارانادیده گرفته مجاهدین افغانستان را به عنوان شورشیان وراهزنان یاد میکنند .

نمیدانم چه علت است تاراهزنان قادرشوندکه مدت هفت سال به یک جنگ فرمایشی ادامه دهند که با جانب مقابل شان هیچ تناسب و برابری ندارند؟ وبازهم پرسش دیگری مطرح میشودکه چنین راهزنانی با تقدیم یک ملیون شهید وبیش ازپنج ملیون مهاجربازهم به جنگ اصرارورزند؟

یکبارد یگرمیتوان پرسیدکه چراوچه علتی باعث شده تاآنهاخانه وکاشانه شانرا ترک نموده مهاجرت را برگزینندوبکشورهای ایران و پاکستان هجرت نموده باگرسنگی و مرض دست وپنجه نرم کنند؟

همچنین بایدسوال کرد :آنها چرارایت جهادبرافراشته اند ،در حالیکه فجایع وکشتارگاههای به اصطلاح ترقی خواهان روسی و مزدوران آنها رابچشم سرمشاهده میکنند؟

آنها درهرگوشه وکنارافغانستان صدها هواپیما وهزاران تانک رادر زمین وهوامی بینندکه فجایع خونینی را مرتکب میشوند .

پس هرکه درچنین شرایط واوضاع سهمگین به مبارزه اش ادامه می دهدبرخلاف گمان کمونیستهارهزن وشورشگرنیست .

تعجب وحیرت درین است که کمونیست های عرب نسبت به کمونیستهای روس شدیدترمیباشند ،درحالیکه روسها خودبا مجاهدین بحیث نیروی مقاومت تعامل دارندمی بینیم که کمونیستهای جهان عرب بااصرار شدیدمیخواهندقضیه افغانستان را بحیث قضیه راهزنان تصویرنمایند .

آیا مقابله با راهزنان این امررا ایجاب میکندتامجله ستاره سرخ ارگان رسمی نیروهای مسلح روسیه طی یک رشته گزارشها جنگ درافغانستان را موردارزیابی قراردهدوسپس نقاط مثبت ومنفی تاکتیکها واسالیب جنگی نیروهای ارتش سرخ رابیان نموده نقاط ضعف ارتش سرخ را درجنگ افغانستان چنین برشمارد :

دراستعمال توپهای هلیکوپترها ودرامدادرسانی وهمچنان در نقل زخمیان ازمیدان معرکه ، خلاهای ارتش سرخ نهفته است .

وآنگاه روزنامه نگار مجله ستاره سرخ همچنین می افزاید: تمرین افسران روسی برای جنگ کامل نبوده وبا طبیعت جغرافیائی وجنگی افغانستان سازگار نمی باشد.

درینجا باید گفت: که اینها چگونه راهزنانی هستند که اینهمه نیروهای ارتش سرخ درخلال هفت سال جنگ وپیکار بازهم موفق نشده اند تا آنها را سرکوب نمایند؟

حتما آنها راهزنانی اند از نوع مخصوص که اصلا "درتاریخ سابقه ندارند. زیرا یک ابرقدرت جهان با اینهمه ارتش معروفش نتوانسته آنها را مغلوب کند درحالیکه در گذشته همین ارتش سرخ یک جمهوری اسلامی را تماماً بکام خودفرو برد که بنام (قرم) یا کریمیا یاد میشد. آیا این ترقی خواهان کشور های عربی آنرا شنیده اند؟

ازدیگر نقاط تعجب انگیز قضیه آن است که کمونیستهای کشور های اروپائی این لشکرکشی روسیه به افغانستان را محکوم نموده اند حتی حزب کمونیست ایطالیا که قویترین حزب کمونیست دراروپای غربی میباشد تقاضانامه با مضای بیش از نودهزار جوان حزبی تهیه نموده ودران خواستار خروج نیرو های روسی از افغانستان شده است.

درحالیکه کمونیستهای مصر هر عیب ونقصانیکه درقوامیس وفرهنگ ها پیدا نموده اند آنرا بمجاهدین افغانستان برچسب زده اند و هر گونه اوصاف نیک وفضائل را که در یافتاند به حکومت مزدور روسیه درکابل نسبت داده اند.

ازهمینجا تفاوت وفرق میان کمونیستهای اروپائی وکمونیست های مصری را میتوان دریافت بلکه به این واقعیت میتوان پی برد که کمونیستهای اروپائی دارای منطق وفکرونظری میباشند برعکس کمونیستهای عرب که طوطی وار و کورکورانه ازمسکو پیروی میکنند.

باید متذکر شد که نطاق برنامه انگلیسی رادیو مسکو که چندین بار دخالت نظامی روسیه را محکوم نمود نسبت به کمونیستهای عرب شجاع و دلیر بوده است.

جهان امروز از مشرق تا بمغرب آن این حقیقت را دریافته است که روسها برای مهار کردن ملت در افغانستان چندین بازیچه کوکی را درافغانستان به مسند قدرت نشانیده اند تا مقدمه ادغام این سرزمین اصیل اسلامی را بجمهوریت های مسلمان نشینی زیر اشغال روسیه فراهم سازند.

اما این گفته وادعای کمونیست های عرب را هرگز عقل ومنطق قبول کرده نمیتواند که: روسها نیروهای خودرا بنا به تقاضای حکومت قانونی وقت افغانستان وارد این سرزمین اسلامی کرده باشند.

هرچندکه کمونیستهای عرب، امریکا را متهم بکمک رسانی به مجاهدین میکنند پس دربرابرگزارش های سازمان ملل متحد چه بهانه ای خواهند تراشید زیرا سازمان ملل متحد ازصحنه های تراژیدی دخالت روسها درافغانستان پرده برداشته است که ارتش سرخ ومزدوران داخلی آنها فجایع بزرگی بر ضد سالخوردگان، کودکان و زنان افغانستان مرتکب شده اند.

سازمان ملل متحد این گزارش خودرا که توسط قاضی اطریشی فیلکس ارماکورا تهیه شده انتشار داد که درین گزارش حکومت دست نشانده روسیه درافغانستان بخاطر عدم رعایت حقوق بشر وانجام فجایع وجرائم درافغانستان موردنکوهش قرارگرفته اوضاع عمومی زیست بشری درافغانستان نه تنها برای افراد بلکه برای دهکده ها وقبایل هم، مصیبت بار توصیف شده است که همه از جانب روسها ودولت مزدور شان اعمال میشود.

اما تعجب درینجاست که روسها خود احیانا اعمال حکومت خودرا مورد انتقاد قرار میدهند چنانچه شاعر معروف روسی ایفجنکو امتیازات طبقاتی وقیود آزادیها وسانسور مطبوعات را موردتقبیح قرار میدهد، اما یک کمونیست عرب هرگز جرئت آنرا ندارد که درمورد افغانستان وباگفتگوهای روسیه با صهیونیست ها درهلسنگی سرزنشی را متوجه روسیه نماید. باید متوجه بود که به اصطلاح ترقی خواهان این معما را چگونه حل خواهند کرد.

بهرحال مجاهدین افغانستان با پروردگار خود عهدوپیمان بسته اند نه با شیطان وهرکه خدا یار و مددگارش باشد هرگز خوار وذلیل نخواهد شد.

ترجمه و نگارش
ع - ابو طارق

نظام سیاسی در اسلام

فرع دوم
قوهٔ اجرائیه

قوهٔ اجرائیه مسؤلیت تنفیذ اوامر شریعت را بعهده داشته و تطبیق احکام شرعی از اختصاص این قوه پنداشته میشود تا در راه انتظام امور تأمین رفع احتیاجات مسلمانها مکلفیت خودرا درک نماید و درین راه سعی ورزد .

خلیفه ، در نظام سیاسی اسلام بحیث رئیس دولت، مکلف است وظایف قوهٔ اجرائیه را رهبری نموده و توسط وزراء به امور عامه بپردازد ، در اینجا اندکی بعقب بر می گردیم تا موضوع را از آغاز آن تعقیب نمائیم . نظام خلافت در اسلام ، بعد از رحلت رسول‌الله ﷺ برمبنای اجماعی اساس گذاشته میشود که از طرف مهاجرین و انصار ، در سقیفه بن ساعده به خلافت ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه انجام می گردد و مهاجرین به اکثریت آراء به انتخاب جانشین رسول‌الله ﷺ می پردازند و بهترین و افضل‌ترین شخصیت بزرگوار اسلام را بحیث رهنما و قائد خود انتخاب می نمایند وزمام امور را بدست نیرومند ایشان می سپارند و مسلمانان نیاز جامعه اسلامی را براساس حقی که خداوند برای ایشان داده است با اکثریت آراء ازطریق انتخاب چنین شخصیت میخواهند مرفوع گردانند و امام خویش را برمی گزینند و شایستگی این مقام بزرگ را برای چنین شخصیت بزرگی چون ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه تشخیص می کنند تا مهمات دین ودنیای خود را استوار گردانند ، شخصیت بزرگواری که تا آنروز جامعه اسلامی مثل آن را ندارد .

قبلاً این مطلب واضح گردید که «امت یا ملت» در اسلام صاحب سلطه عامه پنداشته میشود و این ملت و مردم است که توسط أهل «حل و عقد» به تسوید قوانین پرداخته و درین ساحه از عموم ملت نمایندگی می کنند، اما نسبت آنکه تنفیذ احکام ایجاب می نماید تا اهل خبره و تخصص این وظیفه را بعهده گیرد و از جانب دیگر ساحه اجرا آت به مرور زمان بیشتر وسعت اختیار می کند اهل «حل و عقد» نمیتوانند سلطهٔ اجرائیه را نیز بعهده گیرند لذا ایجاب می کند تا «خلیفه» رئیس دولت که رئیس قوهٔ اجرائیه پنداشته میشود از طرف اهل «حل و عقد» انتخاب گردد و خود بحیث مشاورین خلیفه وظیفه تفتیش و مراقبت را بعهده گیرند وهمین‌ها اند که میتوانند خلیفه را در صورت اجرا آت مخالف قانون عزل نمایند .

در این جا از کیفیت و چگونگی تولیهٔ خلفیه بحث خواهیم کرد و این مبحث ایجاب می نماید اندکی بیشتر وارد موضوع گردیم .

فقها و دانشمندان سیاست دراسلام این مبحث را عادتاً تحت عنوان «طریق اثبات خلافت و یا امامت» بحث نموده اند که در مورد با اقوال و نظریاتی رو برو می گردیم که بصورت خلاصه قابل تذکر است :

«ماوردی» می گوید : خلافت بدوصورت

منعقد می گردد :
۱ - از طریق اهل «حل و عقد»
۲ - از طریق خلیفه اولی .
ابوالحسن الا شعری می گوید :
درین مورد که انعقاد امامت براساس نص صورت می گیرد و یا اصلا ایجاب نصی را نمی نماید . بین دانشمندان اختلاف نظر دیده میشود دسته باین خیال اند که امامت جز از طریق نص از جانب خداوند سبحانه و تعالی صورت گرفته نمیتواند و باین سلسله انتخاب خلیفه بعدی از طرف خلیفه اول مطابق همین روحیه دیده میشود . جمعیت دیگری ، معتقد اندکه انعقاد خلافت از طریق عقدی صورت می گیرد که با أهل عقد بمیان می آید و اثبات خلافت ایجاب وجود نصی را نمی کند .

صاحب مواقف می گوید : خلافت بر اساس نص و تعیین امام سابق ثابت می گردد همانطوریکه بیعت أهل (حل وعقد) مثبت خلافت پنداشته میشود که این نظریه از اهل سنت و جماعت معتزله صالحیه وزیدیه تائید گردیده ولی دسته دیگری باین عقیده اند که خلافت ایجاب می کند از طریق نص تثبیت گردد .

قرطبی می گوید : برای انتخاب اما می که بتواند امام شناخته شود سه طریقه ذیل موجود است .
۱ - طریقه نص همانطوریکه ابی بکر رضی الله عنه براساس نص یعنی بـه اشاره رسول الله صلی الله علیه وسلم تعین گردیدند ، که تفویض خلافت به عمر (رض) نیز براساس همان نص گفته شده میتواند .
۲ - طریقه دومی را حضرت عمر (رض) اساس می گذارند و جمعیتی را بـرای انتخاب خلیفه وظیفه میدهد .
۳ - سومین طریقه ، طریقه اجماع اهل «حل و عقد» در مورد تعیین خلیفه است .

در حاشیه ابن عابدین توضیح می گردد که : امامت بـر اساس بیعت و یا بـر اساس تعیین خلیفه اول صورت می گیرد و همچنان میتواند که کسی ، خلافت را از طریق غلبه بدست آورد که این موضوع در شرح «مقاصد» نیز بر اساس همین سه اصل تذکر می یابد .

در «المسایره» عـقد خلافت یا امامت از طریق استخلاف و یا براساس بیعت جماعتی از علماء و اهل رأی و تدبر مورد بحث قرار می گیرد .

مغنی المحتاج اثبات امامت را از سه طریق ذیل منعقد میداند .
۱ - طریق بیعت ، طوریکه صحابه کرام (رض) به ابوبکـر صـدیق (رض) بیعت نمودند .
۲ - طریق استخلاف امام .
۳ - طریق استیلای شخص متغلب برامامت ، که اینهمه نظریات را میتوان تحت چهار شکل دسته بندی کرد .
۱ - انعقاد خلافت از طریق غلبه و استیلاء که بمعنی واحد اند .
۲ - انعقاد خلافت از طریق نص .
۳ - انعقاد خلافت ازطریق استخلاف و یا ولایت عهدی .
٤ - انعقاد خلافت از طریق بیعت و یا تعیین و یا اتفاق که همه بمعنی واحد اند .

۱ - آیا استیلاء مثبت خلافت است؟

کسانی که نظریه استیلاء را مثبت خلافت دانسته اند به دو دسته تقسیم می گردند .
الف ـ دسته اولی فکـر می کنند که استیلاء و غلبه ، طریقه ای از طرق تثبیت خلافت پنداشته میشود .
ب ـ دسته دو می ابراز نظر می کنند که استیلاء یگانه طریقی است برای ثبوت خلافت ، که دلایل دسته اول را میتوان در حاشیه ابن عابدین و تحفة المحتاج و مغنی المحتاج مطالعه کرد .

مغنی المحتاج وضاحت میدهد که خلافت از طریق استیلاء وقتی مثبت خلافت شده میتوانـد که شخص غـلبه کننده جامع شروط معتبره در امامت بوده و استیلاء بعد از مرگ خلیفه اولی بـه منظور انتظام وضع مسلمانان صورت گـرفته بـاشد بـهمین تـرتیب استیلاء بر خلیفه که در قید حیات بـوده وقتی سلطه غالب مثبت خلافت شده میتواند که خلیفه مغلوب نـیز از طـریق غلبه خلافت را بدست آورده باشد ولی اگـر خلیفه مغلوب از طریـق بیعت و یا ولایت عهدی به مقام خلافت رسیده است استیلاء کننده ثابت گفته شده نمیتواند باین تـرتیب استیلاء و غلبه وقتی مثبت خلافت شده میتواند که متضمن دو شرط باشد .
۱ - امام متغلب جامع شروط مطلوبه در خلافت باشد .
۲ - استیلاء سبب وحدت مسلمانها گردد .
از جانب دیگـر تحقـق ایـن دو شرط تنها برای اثبات امامت کاف نبوده بلکه باید در نظر داشت .
الف ـ در صورتی که استیلاء بعد

از وفات خلیفه باشد، لازم است برای انعقاد خلافت استیلاء کننده دو شرط أولی بصورت کامل دیده شود.

ب ـ در صورتی که خلیفه زنده باشد بازهم باید دید:

در صورتی که خلیفه مغلوب مقام خلافت را بقوه بدست آورده باشد استیلای شخص غالب وقتی مثبت خلافت شده میتواند که شروط خلافت را دارا باشد.

در حالتی که خلیفه براساس بیعت اهل حل و عقد به مقام خلافت رسیده باشد، درینصورت خلافت استیلاء کننده منعقد گردیده نمیتواند، زیرا خلافت بر اساس بیعت، قویتر از ثبوت خلافتی است که از طریق استیلاء و غلبه بمیان اید ولی از نگاه مقررات اسلامی ما مخالف مبدأ غلبه و استعمال قدرت در انعقاد خلافت بوده و این طریقه را صحیح و شرعی نمیدانیم، و این طریقه نه تنها مخالف انعقاد خلافت شرعی بوده بلکه طریقه است که برضد مبدأ شوری که یکی از پایه‌های اساسی نظام سیاسی در اسلام است و منافی حقوق ملت در انتخاب خلیفه پنداشته میشود، که این مطلب از طرف قاضی ابویعلی الغراء متکی به قول امام احمد بن حنبل (رض) تائید می گردد. علاوه باید کرد که استیلاء وقتی مثبت خلافت شده میتواند که مسلمانان از طریق بیعت اینگونه استیلاء را تائید نمایند که درینصورت بازهم این بیعت است که خلافت را متحقق می گرداند نه استیلا و غلبه.

۲ـ اثبات خلافت از طریق نص:

کسانی که خلافت را از طریق نص ثابت میداند بدو دسته تقسیم گردیده اند:

۱ـ زیدیه باین نظر اند که امامت و خلافت از طریق نص صورت می گیرد ولی جایز است تا اهل «حل و عقد» شخص غیرمنصوص علیه را برای وارسی مصالح امت بحیث امام و خلیفه خود تعیین نمایند اینها استدلال می نمایند که امام لازم است منصوص علیه به وصف باشد نه به اسم و نام که باین ترتیب صفات امام است که مقام امامت را فراهم می گرداند نه نام او.

۲ـ دستهٔ عقیده دارند که اثبات خلافت تنها از طریق نص صورت گرفته میتواند. و تنها رسول الله ﷺ است که میتواند خلیفه را تعیین نماید نه اشخاص دیگری که باین ترتیب خلافت را قضیهٔ نمیدانند که در آن مصلحت مردم دخیل بوده و مردم در انتخاب خلیفه حقی داشته باشند تا خود به تعیین خلیفه بپردازند، بلکه آنرا رکنی از ارکان دین فکر می کنند و جائز نمیدانند که پیامبران در این قضیه اغفال و اهمال نمایند و یا آنرا بعامه مردم محول سازند و باین ترتیب تعیین خلیفه را واجب میدانند و یک سلسله دلائلی فرعی ارائه می کنند تا این نظریه را ثابت گردانند مثلاً می گویند که رسول الله ﷺ فرموده اند:

من کنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

أنت مني بمنزلة هارون من موسى.

أقضا كم علي.

آنها می گویند که این گفته ها همه نصی است بر امامت و باین سلسله استنباطاتی را که از وقائع کرده اند، ضمیمه این اثار تحویل میدهند و می گویند: رسول الله ﷺ هیچکسی از صحابه را بر سیدنا علی (رض) بحیث آمر تعیین نکرده اند وقتی اگر به غزوه و یا سریه امر گردیده اند خود بحیث امیر بوده اند، ولی دیگران احیاناً امرا بوده اند و گاهی تحت امر دیگران قرار داشته اند

باین سلسله علاوه می گردد که وقتی سوره «براءة» نازل گردید و ابابکر (رض) امیرحجاج بودند علی (رض) را فرستاده بودند تا این سوره را بر مردم تلاوت کنند برای اینکه چگونگی نظام سیاسی در اسلام وضاحت داده شود در اینجا موضوع را از همین نگاه تعقیب میداریم و درجواب طرفداران خلافت بنص گفته میشود.

ادعای اینکه امامت بحیث رکنی از ارکان دین نزد دسته از مردم قبول گردیده است، جای تعجب نیست زیرا هر که خواسته باشد میتواند بدون در نظر داشت اصول و ارکان مطالبی را روی ادعای قصدی از ارکان دین قبول کند و به مخالفت بپردازد درحالیکه امامت فقط به منظور حفظ مصالح عامه به انتخاب مردم تفویض گردیده است نه آنکه بسان آریائیها وراثت در سلسله شاهی و حکومت، مقدس دانسته شود در اسلام اگرامامت از ارکان دین دیده می‌شد ایجاب می نمود بسان نماز و روزه، حج و زکات فرضیت آن واضح می گردید و بصورت صریح و اشکارا، به تعیین خلیفه امر می‌شد همانطوریکه ابابکر صدیق (رض) برای امامت در نماز خلیفه تعیین گردیدند.

کسانی که به خلافت منصوصی معتقد اند. این حدیث را دلیل می اوردند که رسول الله ﷺ فرموده اند:

من کنت مولاه فعلي مولاه وآل من والا وعاد من عاداه در اینجا گفته

میشود که مولی درلغت بمعنی اولی بوده‌وقتی «بفای» تعقیب گفته میشود که (فعلی مولاه) از آن چنین مراد گرفته شده میتواند که مولی بمعنی أحق و أولی بوده و ثابت می گرداند که مراد از آن امامت است و ایشان مفترض الطاعت اند . در حالی که :

۱- کلمه «مولی» دارای معانی زیادی است که از آن ، ناصر ، محب والی، مکان‌ازاد شده‌وازاد کننده‌حلیف‌پسر کاکا. فرار،معلق،همسایه‌وداماد‌آمده‌است که از اینهمه معانی هیچ معنای آن دلالت به امام واجب الطاعة نمی‌نماید

۲- در صحت این حدیث نظریاتی موجود است که ابو داود سجستانی و ابو حاتم الرازی بر آن طعن گفته اند و دلیل بربطلان آن آورده اند و گفته اند رسول الله ﷺ فرموده اند : مزینیه و جهینه و غفار و اسلم موالی مردم نیستند و مولی جز خداوند و رسول او نیست درینصورت اگر رسول الله ﷺ گفته باشد که : من کنت مولاه فعلی مولاه یکی از این دو خبر جعلی پنداشته میشود .

۳ - فرض کنید که‌حدیث مذکور صحیح پنداشته شود بازهم مطلبی درآن دیده نمیشود که امامت را ثابت کرده بتواند بلکه این خبر دلالت به فضیلت می نماید و حدیث مذکور چنین معنی میدهد (کسی که من دوست وی هستم علی نیز دوست وی است) که مقصود از آن تفهیم مردم است به فضل امیر المومنین کرم الله وجهه .

٤- برخی گفته‌اند که‌این خبرروی علت و سببی گفته شده است که اصلاً متوجه اثبات امامت و خلافت نیست و منشاء آنرا اختلافی می گویند که بین علی (رض) و اسامه (رض) رخ میدهد وقتی سخن به رسول الله ﷺ میرسد می‌فرمایند : من کنت مولاه فعلی مولاه دسته دیگری این خبر را به قضیه افک ارتباط میدهند وقتی علی(رض) می گویند که:زنان‌بسیار دیگری‌نیزاست.موضوع بر ام المومنین عائشه رضی الله عنها بسیارمشکل‌تمام میشود وحربهٔ بدست اهل نفاق میافتد تاعلیه‌امیر المؤمنین(رض)طعن گویند واز وی‌اظهار‌برائت کنند رسول‌الله ﷺ برای رد گفته اهل نفاق می فرماید که : من کنت مولاه فعلی مولاه

٥- فرض نمائید که این حدیث دلالت‌به امامت‌نماید مراد از آن امامت در آینده شده خواهد توانست که‌براساس عقد بیعت بوجود می‌آید ؛ زیرا امامت در وقتی که رسول‌الله ﷺ تشریف‌دارند بدون مفهوم است .

٦ - اگر درمورد امامت‌نص دیده می‌شد چگونه‌امیر المومنین‌وعباس(رض) در وقت بیعت به خلیفه اول احتجاج نکردند و دلیل نیاوردند،عجیب‌اینست که هزاران هزار انسان مؤمن ومجاهد واصحاب رضی الله عنهم فقط درمدت دو ماه‌موضوع خلافت و امامت راهمه فراموش‌می‌کنند و هیچگونه اعتراضی صورت نمی گیرد .

۷ - آیا در روز غدیر ممانعتی دیده می‌شد که بصراحت اعلان‌می گردید که ای مردم ! بعد از من علی خلیفه و جانشین من است و از این صراحت عدول می آمد و گفته می شد که (من کنت مولاه فعلی مولاه) ؟

۸- این فرموده رسول‌الله ﷺ که (اللهم وال من والاه وعاد من عاداه دعای است که حتی برای کوچکترین مسلمانی صورت گرفته میتواند .

۹ - برخی گفته اند که رسول الله ﷺ در مورد فتنه های که بعد از ایشان بمیان می آید اشاراتی نموده اند و این سخن نیز بهمین مناسبت ها گفته شده است که (من کنت مولاه فعلی مولاه) تا هوشداری باشد برای مردم و از ایشان رو نگردانند ولی‌دیده شد که باوجود ابلاغ این دوستی در وقت حکمیت اهل النهر و خوارج از ایشان رو گردانیدند .

دلیل دومی که روی این حدیث استوار است «انت منی بمنزلة هارون من موسى الا أنه لا نبی بعدی» یعنی تو بمن به منزله ها رونی به موسی مگر اینکه بعد از من نبی نیست مثبت خلافت به معنی امامت شده نمیتواند و این فرموده رسول الله ﷺ در جواب حضرت علی کرم‌الله‌وجهه صورت‌می‌گیرد که فرماید : ایا مرا با باز نشستگان‌ترک نمودید ، حدیث مذکور را سعد بن ابی وقاص روایت نموده می گویند وقتی رسول‌الله ﷺ عازم غزوه تبوک گردیده و جناب امیرالمومنین رضی الله عنه را به سرپرستی اهل خود ومدینه وظیفه میدهند، درین وقت اهل نفاق سخنانی ساخته و گفتند علی‌را نسبت بغض‌از غزوه‌تبوک‌بازداشت

درین وقت رسول الله ﷺ خطاب به علی رضی الله عنه می‌فرماید : آیا تو راضی‌نیستی که بمن به منزله هارون به موسی‌باشی مگر آنکه بعد ازمن نبی نیست . یعنی همانطوریکه موسی علیه السلام هارون علیه السلام را برای سرپرستی اهل و قوم خود گذاشتند ترا وظیفه سرپرستی

دادم و این واضح است که هارون و موسی علیهما السلام از پدر و مادر واحد بودند درحالیکه رسول الله ﷺ و علی رضی الله عنه از پدر و مادر واحـد نیستند و علاوه می بینیم که هارون بعد از موسی علیهما السلام جانشین وی نیستند زیـرا وی قبل از موسی علیه السلام از دنیا رحلت کرده اند. لذا معنی حدیث مبارک طوری نیست که علی(رض) جانشین وی باشد بلکه مراد از استخلاف براهل و مدینه منوره است .

در مورد این حدیث مبارک که (أقضا کم علی) و بعد این آیه مبارکه را که «واطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم» در روشنی این حدیث مطالعه می کند تأویل سخت نا بجا و غیر صحیح است که اصلا ایجاب بحث نمیکند .

ولی چرا باید مطلب را گذاشت و دلائل چید ، این شخصیت بزرگوار علی بن ابی طالب کرم الله وجهه را که دریکی از خطبه‌های که در جواب معاویه رضی الله عنه می فرماید جوابی واضح را بدست طرفین موضوع میدهد .

موصوف می‌فرماید: انما الشوری للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماماً کان لله رضی فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان أبی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین وولاه الله ما تولی
باین مفهوم که : محققاً شوری از مهاجرین و انصار بوده وقتی برشخصی اجتماع نمایند و ویرا امام گـردانند، خداوند را رضایت حاصل است از جانب دیگر وقتی صحابـه (رض) به منظور بیعت دست ویرا می گیرند می فرماید : مرا بگذارید و به سراغ کسی دیگری روید . . . دعونی والتمسوا غیری . . . و این نشان میدهد در صورتی که حضرت موصوف خلافت خـود را براساسی نصی ثابت میدیدند هیچگاه از قبول آن خود داری نمی فرمودند .

۳ - نظریهٔ سوم : خلافت ولی العهد

ولایت عهدی و استخلاف هرچند که در حکم باهم یکسان اند ولی اندکی از هم فرق میرسانند زیرا استخلاف وقتی مورد بحث قرار می گیرد که خلیفه در بستر مرگ افتد و استخلاف روی این اصل قرار می گیرد تا شخص صالح و مطلوب برای خلافت نامزد گردد ، اما ولایت عهدی در حال صحت خلیفه صورت می گیرد .

دستهٔ از فقهاء باین عقیده اند که ولایت عهدی طریقه مستقلی است برای استخلاف وثبوت امامت، لذا جائزاست که خلیفه شخص دیگری را نامزد جانشینی خود گرداند که اینگونه نامزدی متضمن بیعت بوده و متابعت از ولی عهد را لازم می گرداند و اینگونه استخلاف را بر اساسی اجماع امت میدانند و رویه ابوبکر صدیق(رض) را دلیل می‌آورند

دسته دیگری از فقهاء چنانچه قاضی ابی یعلی می گوید امام میتواند دیگری را به ولایت عهدی نامزد گرداند واین امر محتاج به شهادت اهل حل و عقد و یا برخی از آنها دیده نمیشود امـا اینگونه نامزدی عقد پنداشته نمیشود ، زیرا خلافت دوامام دریک وقت جواز ندارد.

فضیلت مآب شیخ ابو زهره می گوید : نامزدی خلیفه بعدی جز اقتراحی بیش نیست که از طرف خلیفه اول صورت گرفته است و مسلمانها میتوانند آنرا بپذیرند و یا رد نمایند، که این نظریه را مرحوم عبدالوهاب خلاف نیز تائید نموده می گوید که : عهد و استخلاف به معنی ترشیح از طرف سلف بـرای خلف نبوده بلکه ملت حق ندارد، کسی را که خواسته باشند بحیث امام وخلیفه انتخاب نمایند که استاذ مرحوم محمد یوسف موسی نیز این مفکوره را تائید نموده و این نظریه بیشتر مورد تائید دیده میشود ، زیرا در موضوع انتخاب امیرالمومنین عمر بن الخطاب(رض) وقتی از طرف ابی بکر صدیق(رض) نامزد می گردند بعـد از رحلت خلیفه اول مردم به امیرالمومنین (رض) بیعت مـی کنند بهمین ترتیب خلافت حضرت عثمان(رض) بعد از اخذ نظریات مردم از طرف شوری تثبیت می گردد و باین ترتیب خلافت این دو خلیفه باساس بیعت انجام می یابد نه آنکه به مجرد عهد خلیفه سابق بمیان آمده باشد .

در وقت خلفای بنی امیه نیز وقتی جانشین خلیفه برای خلافت نامزد می‌گردید از مردم بیعت اخذ می گـردید و بعد از فوت خلیفه بازهم بیعت مجدد صورت می گرفت و همه باین عقیده بودند که عهد مجرد شرعاً خلافت ولی عهد را ثابت نمی گرداند و ضرور است تا برای تثبیت خلافت بیعت عامه مردم صورت گیرد ، شخصیت بزرگواری چون عمر بن عبدالعزیز (رض) وقتی باستخلاف سلیمان بن عبدالملک به خلافت میرسد و فرمان ولایت عهدی وی بعد از فوت سلیمان قرأت می گردد حضرت ایشان به منبرجا می گیرند و به مردم خطاب نموده می فرمایند : ای مردم من دربن خلافت

تحت آز مون قرار گرفته ام و بدون مشوره و اخذ نظر من و مشاوره بامسلمانان صورت گرفته است ، من بیعت را برشما تحمیل نمی کنم این حق شما است که کدام کس را به خلافت برمی گزینید . حضرت موصوف میدانند که تولیه خلیفه جز از طریق بیعت میسر شده نمیتواند و ولایت عهدی از نگاه شریعت هیچگونه الزامی را ثابت گردانیده نمیتواند .

این است آنچه را که در مورد ولایت عهدی دانسته اند و آنانی که ولایت عهدی را بدون بیعت مردم ، طریقه برای ثبوت خلافت دانسته اند قابل تعجب دیده میشود .

٤- انتخاب ملت یگانه طریقه اثبات خلافت است .

وقتی طرق اثبات خلافت را که قبلاً مطالعه نمودیم اند کی بیشتر دقیق گردیم این حقیقت بدست می آید که ثبوت خلافت جز از طریق انتخاب مردم بوجود آمده نتوانسته واین نتیجه است که مورد قبول اکثر مجتهدین دیده میشود و علمای فقه بآن صبغه قانونی میدهند و می گویند : «امامت عقداست» ابو الحسن اشعری می گوید : امامت براساس اتفاق و انتخاب صورت گرفته است نه بر اساس تعیین ونص» .

امام الحرمین می گوید : وقتی ثابت می گردد که امامت هیچکس براساس نص ثابت نگردیده است دلالت بآن میدارد که خلافت و امامت تنها از طریق انتخابات صورت گرفته میتواند. عبدالقادر بغدادی می گوید : ثبوت امامت از طریق نص و یا انتخابات موضوعی است که مورد اختلاف قرارداشته ولی بیشترین کسان از اصحاب ما وخوارج و معتزله باین عقیده اند که ثبوت امامت تنها از طریق انتخاب ملت و بر اساس اجتهاد مجتهدین در مورد کسی صورت می گیرد که برای امامت دیده شود وی می گوید تردیدی نیست که ثبوت امامت از طریق نص جائز بوده ولی برای تعیین امامت هیچگونه نصی دیده نشده است و این خود میر ساند که تنها ملت است که حق انتخاب امام برای آنست و همین نظریه است که با مبادی اسلام و طبیعت نظام حکم آن موافق دیده میشود و حکومت براساس شوری که (وامرهم شوری بینهم) و (شاورهم فی الامر) برای همین امر ابلاغ می گردد . اینجاست که شوری اصلی از اصول نظام سیاسی در اسلام بوده سیدنا عمر (رض) می فرماید: شخصی که بدون مشاوره بامسلمانها بکسی بیعت می نماید ، بیعت وی هیچگونه مفهومی ندارد و نتیجه را بار نمی آورد .

استاد میو استاذ شریعت اسلامی در فاکولته حقوق پوهنتون پاریس و استاد جودفری می گویند که تعیین خلیفه در اسلام از اختصاصات ویژه اجتماع اسلامی است که بصورت انتخاب صورت می گیرد .

درین مورد تر شیح خلیفه که وقتی توسط اهل حل و عقد صورت می گیرد

ایا این نوع انتخاب نهائی پنداشته خواهد شد و یا با دو نظریه ذیل روبرو خواهیم بود .

١- برخی گفته اند که امام از طرف اهل حل و عقد به شکل نهائی آن صورت گرفته و بیعت را منعقد می گرداند ما وردی می گوید که امامت بدو شکل صورت می گیرد .

اول از طریق انتخاب اهل حل و عقد که صاحب مواقف نیز در مورد ابراز نظر می کند که امامت همانطوریکه بر اساس نص ثابت می گردد از طریق انتخاب اهل حل و عقد نیز انجام می- گردد ولی مولف تحفة المحتاج معتقد است که صحیحترین طریقه اثبات خلافت بیعت اهل حل وعقد از علماء رؤساء و بزرگان مردم است اشخاصی که اجتماع آنها در وقت بیعت میرباشد .

استاد عبدالوهاب خلاف در مورد ما هیت أهل حل و عقد می گوید : کسیکه دارای شروط متفق علیها برای امامت دیده شود وقتی امام پنداشته شده میتواند که اهل حل و عقد یعنی نمایندگان مردم که عادل ، عالم و صاحب نظران اند مبایعت نمایند .

باین صورت برخی از علماء بصراحت ذکر می کنند که اهل حل و عقد کسانی اند که خلیفه را بصورت نهائی میتوانند انتخاب کنند و در مورد امامت باوی عقد بندند که برای ما بقی مردم در آن هیچگونه اعتباری نیست نظریه دوم طوری است که اهل حل و عقد یعنی نمایندگان مردم اولتر از دیگران عقد امامت را باامام بسته و بعد از توشیح نمایندگان نوبت به بیعت مردم میرسد و باین ترتیب عقد خلافت با نجام میرسد . کسانی که باین مفکوره اند ، متقدمین از خوارج و پیروان سلیمان بن جریر از شیعه اند ، خوارج می گویند : اثبات خلافت باساس انتخاب آزاد صورت گرفته و همه مسلمانان در آن حق ابراز

بقیه در صفحه (٩٢)

ترسوها گریختند

دکتور محمد ظاهر «صدیق»

در جریان جهاد مردم ما اکثر اوقات چنین واقع شده که یک مجاهد فقط یک مرمی داشته و یا یک گولهٔ راکت ضد تانک با او بوده است ، اما باهمین یک مرمی یک روس را برزمین افگنده . ویا با یک گولهٔ راکت یک‌تانک روس را در شعله های آتش فرو برده ـ این دیالوگ جریان حادثه ایست که یک مجاهدبنام عبدالرحیم در پای سپیدکوه در سال ۱۳۶۱ برایم قصه کرده است :

رحیم : زود شـو بیادر ـ تانکها از سرک برآمدن ـ ببین از سای میگذرن که طرف قریهٔ ما بیاین .

کریم : راستی چقدر به تیزی میآین.

رحیم : اگر راه آنها را در سای نزدیک پایان باغ نگیریم بـه‌قریه میرسن در قریه بیرانی زیاد میکنن .

کریم : راستی اگر بـه قریه برسن ـ موضع ما افشا می شه باز در قریه حال طفلا وزنها چطور خواهد شد ؟

رحیم : بیادر زود شو ـ سلاح خوده بگیر ـ نارنجکها را هم بگیر ـ

کریم : توچه مگیری ؟

رحیم : راکت خوده‌گرفتم ـ حیف دو مرمی داریم .

کریم : زود شو (موقعی که این دو برادر مجاهد آمادگی می‌گیرنـد ـ مـادر رحیم با بیقراری منتظر است و همینکه پسرش می برآید)

مادر : بچیم زود برین ـ اگر تانکها بـه قریه برسن ، زنـده جان نمی مانن ـ برین بخیر خدا پشتیبان تان .

رحیم : مادر جان بامان خدا ـ برای ما دعاکو ـ کریم جان از راست قلـه بـرآئیم ازی راه باغهاست ـ در زیر درختها ما را دشمن دیـده نمیتانه. ای راه به سای هم نزدیک است ـ راه بالا درخت نداره ـ کردهـای گندم شدیا راست در اونجه دشمن ما را می‌بینند .

کریم : بدو ـ اگر خـوده در کنار چپ سای رسانده بتانیم ـ خوب میشه. درهمین جا پیش روی تـانکها را میگیریم ـ هر قدرکه تانکها پیش بیاید خطر شان زیادتر می شه .

رحیم : راست‌گفتی ـ هله ـ زود شو.

کریم : بیادر ای دگرها از قریه بالا حرکت‌کردن ـ بما علامه دادن .

رحیم : آنها بالاتر سنگر گرفته اند ـ وقتتر برآمدن ـ دو ماه پیش بـه یادت است که قـوا از راه بالا آمده بود ـ او نا فکر کردن که باز دشمن از بالا خواهند آمد .

کریم : خوب شد یک تعداد در بالا ویک تعداد در پائین قریه پیش روی دشمن را می‌گیریم ـ دشمن هر بـار راه آمدن خود را تغیرمیته .

رحیم : ماراکت داریم ـ اگر ما اول تانکها را زدیم بسیارسر ما بلند میشه .

کریم : خدا این سر بلندی را نصیب ما کند ـ ما از خـدای خود دیگه چه

میخواهیم .

رحیم : کاشکی چند نفراز برادرا همراهی ما می‌آمدن .

کریم : فرق نمیکند - خوب است - در چند جا با دشمن روبروشویم - یکی بودن و نزدیک بودن ما خوب نیست - آتش سلاح دشمن زیاد است اگه درین جای خورد جمع شویم بسیار خطر داره - پراگنده بودن .. . خوب . . . است .

رحیم : می‌شنوی بیادر تانکها نزدیک می‌شن .

کریم : تانکها آتش هم می‌کنن . از پشت - ببین، ببین - از روی درختها ببین از پشت تانکها موتری پیاده هم در حرکت است .

رحیم : معلوم میشه که نزدیک رسیدن - اگر از سای تیر شدن - برای ما بسیار مشکل میشه . در بین درختها نشان گرفتن تانک سخت است.

کریم - ازین دیوار میگذریم کمی پیشتر میرویم - در هرجا که برابر شد تانک را نشان گیریم .

رحیم - اونه ، اونه ، تانک معلوم میشه - ببین از تانکهای تیز رو خورد است . دو تانک طرف ما میآیه خاک و دود از پشت آنها بلند اس .

کریم - هله - زود در یک جای خوب سنگر بگیریم .

رحیم - اینطرف بیا اونجه می‌بینی سنگ قاله است . قریب یک و نیم متر از زمین بلند است .

کریم - راست گفتی - بطرف راست برو - احتیاط کو که دشمن نبینه .

رحیم - اینه رسیدیم - مه همینجا پشت دیوار سنگی راکت خودرا جابجا می‌کنم تو چند قدم بالای برو - از یک دیگر کمی دور باشیم .

کریم - خومه کمی بالا ترمیروم آنطرفتر - تو همین جاباش - جای بسیار خوب است

رحیم - بار اول - خدا کند خوب نشان گرفته بتانم - دفعه اول است . که با راکت با یک تانک روس روبرو میشوم - دستم ده کلشنکوف خوب آشنا شده بود .



کریم - خدا با ما باشد .

رحیم - عقب دیوار سنگی خوب خود را جا بجا می‌کند - میله راکت را درست روی یک سنگ کلان می گذارد. پشت سرخود را خوب در انداز می کند که جائی برای آتش عقب راکت باشد تانک تیز رو روس از پستی و بلندی میگذرد یکنواخت حرکت نمی کند یک دفعه تمام بدنه آن معلوم میشود . بعد تنها قسمت بالائی آن به نظر میرسد .)

خدایا اینه تانک نزدیک شد - ازسای میگذرد - او هو رو بروی مه میآیه خدا کند مره ندیده باشند . رو بروی مه می یاید (از جای اصابت مرمی در نزدیکی او خاک به هوا بالا میشود سرش را پائین می‌کند. که دیده نشود. صدای چرخش زنجیر تانک و غرش آن او را سخت مضطرب می‌سازد .)

کریم - (آنطرفتر در یک خط عقب دیوار سنگی نشسته از پشت سنگ قاله متوجه تانک دشمن است .

رحیم - (کمی سرش را بالا میکند تا حرکت تانک را تعقیب کند) او هو تانک رسید در چند قدمی ما رسید رو برو سرما میآید (رفیق نشان میگیرد و انگشتش روی ماشه فشار میآورد آتش بزرگ وصدای مهیب) اوه به تانک نخورد - تانک خطا خورد بی محابا میگوید - حیف که بچ شدی حاله زیر زنجیر تانک روس نشوم - خدایا کمک (در همین موقع دفعتاً خودرا تکان داده راکتش را برمیدارد و در یک حرکت خودرا دو سه متر از جایش دور تر پرتاب میکند چون از عقب سنگ قاله ودر بین فرورفتگی زمین خود را می اندازد دشمن اورا نمی بیند همینکه بزمین می افتد خاک بالا شده از انفجار مرمی که در نزدیکی او پرتاب شده بود ، سررویش را میپوشاند . درمیان گرد و خاک چند لوت میخورد و قریب (٢٠) متر پائین ترازخودرا عقب سنگ‌ها پنهان کرده سرگلوله راکت را جا بجا میکند (اوه این تانک راهش را چپ کرد یا ترسید یا فکر کرد من از بین رفته ام (تانک غرش کنان بسوی بالا رفت .

کریم - (درحالیکه خودرا بسرعت در عقب سنگ قاله ها به رحیم نزدیک

میساخت پرسید) رحیم زنده هستی - زخمی نشدی ؟

رحیم - بلی - می بینی شکر زنده هستم - زخمی هم نشدم.

کریم - هیچ وقت شور خوردن نیست - اگر حرکت کنیم دشمن ازهوا و یا در زمین ما را می بیند و هدف قرار میدهد - انشاء الله غم تانک‌روس را برادرهای بالا میخورند .

رحیم -(صدای‌مهیب‌انفجار تانک فضای منطقه را به هم میزند و دود سیاه بـه فضا بالا میشود). الله اکبر الله اکبر- برادرها شکر تانک را زدن او که از خطا خوردن مرمی‌اش سخت هیجانی شده بود و از سرو رویش عرق سر داده بود. بادستمال عرق‌سرورویش را پاک‌می‌کرد ،الهی شکر که تانک سلامت نرفت این لعنتی نزدیک مرا کشته بود .

کریم - شکر خدا که زده شد کمر دشمن شکست .

رحیم - او نه کریم تانک دوم طرف مانزدیک‌شده میرود دشمن‌حواس خودرا از دست داده آماده شو.

کریم - این دفعه خوب دقت کوکه دیگرمرمی هم نداریم‌واگر خدای نا خواسته خطاخورد مشکل است که از دست روس‌ها خلاص شویم . یا ما را می‌کشند یا زنده دستگیر می کنند .

رحیم - پناه‌بخدا - کوشش‌می‌کنم که امـدفعه مرمی‌سرنکندازخطاخوردن راکت اول‌چنان‌ترسنده شده‌ام که‌اندازه ندارد . پیش برادرهای‌همسنگرچه بگویم به مه خواهند گفت که ببین‌درس‌قدمی خود تانک را زده نتانستی درحالیکه بیست روز پیش بچه صوفی قربان از صد متری تانک را به هوا پراند .

کریم - خدا کند که باز خجالت نشیم اگر خطا خورد زنده نمی مانیم .

رحیم - هله از مه دور شو که تانک‌آمد اینه از بلندی پائین‌شد خوب وقتش‌است خدایا مدد ! این دفعه ما را نشرمانی .



(بدقت نشان می گیرد - وقتی از نشان گرفتن خود مطمئن شد. انگشتش برماشه میرود - در یک وقت‌دوانفجار یک انفجار از فیر راکت و یک انفجار از متلاشی شدن تانک) مرمی بهدف خورده بود - مرمی زره تانک راشگافته و صدای‌انفجار آن چون رعد سینه کوه را تکان داد کوهی که این قریه را در دامنه اش جـا داده بـود. الله اکبر الله اکبر - تانک را زدم تانک را زدم خدایا شکر - خدا شکر (راکت انداز را برسم پیروزی بالای سرش دور میدهد)

کریم - آفرین رحیم - دشمن را سرنگون و ما را سر بلند ساختی.

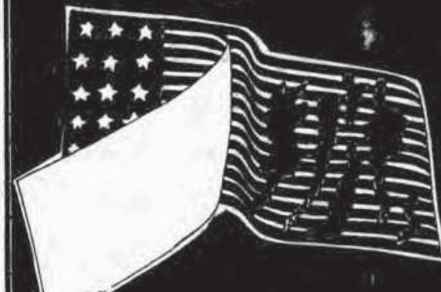
رحیم - نگو رحیم جان را که هیچ وقت در زندگی برابر همین لحظه خوش نبوده ام‌تانک را زدم- توته‌های تانک و دود آن‌چه نمودی‌خوبی درنظر دارد تـانک را زدم - تانـک روس را اما گوشهایم برنگس‌میکند. نمیدانم‌تاثیر فیر راکت است یا انفجار تانک دشمن

کریم - از هر دویش - اما چند لحظه بهرصورت‌گوشها از صدای‌مهیب برنگس می کند لیکن شکر زود جور میشوی‌و این صدا از گوشت‌دور میشود

رحیم - اما منظرهٔ انفجار تانک مدتهای زیاد پیش چشم میماند . (در برابر چشمان حیرت زده هر دو مجاهد تانک روس روی شد یار میسوخت . آنها از جای شان بلند شدند تا جبهه را ببینند از سه تانک که در همین‌حوالی با راکت برادران‌مجاهد زده شده بودند تانکهای دیگر با واحد پیاده در حال فرار دیده می‌شدند. دشمن فهمیده بود که در عقب پلوان‌ها و سنگ قاله ها مجاهد دست به ماشه نشسته و منتظر آمدن روس است لیکن روسها فهمیده بودند که پیشروی شان به معنی‌مرگ شان است .

کریم - میشنوی ازهرسو صدای الله اکبر است‌بلند اونه ببین برادرهای دیگر هم ازعقب‌سنگرهای‌شان‌برخاستند جوانانی که قوای روس را ضربه زده بودند سلاحهای شان را برسم پیروزی بالای سرشان شور میدادند و می‌گفتند (خرسهای‌ترسوگریختند،ترسوها گریختند)

امریکا



از

دیدگاه



سید قطب

امریکا در ارزیابی سید قطب

ترجمه ف ــ فاضل

۵ - احساسات و عواطف امریکائیان :

امریکا از سرمایه احساسات و عواطف انسانی بی بهره است و این پدیده ها در زندگی امریکائی ها حدی ندارند، و شهید عزیز سید قطب عوامل آنرا چنین ریشه یابی میکند : «زمانیکه انسان همه ساعات زندگی اش را درکار های شاقه و طاقت فرسا بکار برد و هدفش هم «دالر» باشد و در سراسر زندگی جز به دالر به امر دیگری نیندیشد ، خواه نا خواه احساسات و عواطف روحی دروی جای نمیداشته باشد .

روح در نزد امریکائی ها ناتوان ، بی تأثیر ، بی ارزش و بی اعتبار است . امریکائی ها روح را هم ارزیابی مادی می کنند و آنرا مادی می‌سنجند. سید قطب دو سال را در امریکا سپری کرد و در خلال آن شاهد صلادت ، تکبر ، ظلم و ستمگری آنان بود و بی توجهی شان را به امور معنوی احساس کرد و غفلت شان را در امـــور اخلاقی و ارزشهای انسانی مشاهده نمود ، از همین رو وقتیکه‌دوستش «توفیق‌الحکیم» کتاب «شاه اودیپ» را برایش اهداء کرده و زیر اهداء نبشته بود که «از طرف آنکس که هماره ترا یا میکند» این جمله کوتاه دلتنگی سید را یکباره دور کرد و زنـــدگی شـــرق و اخلاق شرقیان را برایش تداعی نموده وآرامش روحی برایش پیش شد و میان شرقیان و امریکائیان مقارنه ای به عمل آورد ، سپس به توفیق الحکیم نبشت : جمله «ازطرف آنکس که هماره ترا یادمیکند» که در اهداء نوشته بودی به من آرامش روحی بخشید و روح شرقی را که با او الفت دارم به یادم آورد . و یاد آوری خلاصه همین روح است . و من‌چقدربه‌این آرامش و نسیم روحبخش آن نیاز مند بودم . . . باوجود همه متاعهای مادی یگانه چیزیکه درمیان امریکائیان آنرا نقیصه میدانم و ایشان بـه آن ارزشی قـــائل نیستنـــد روح ! است»

سید قطب در ادامه حرفهایش به توفیق الحکیم میگوید : «در اینجا من چقدر نیازمندم تا با کسی در موضوعی حرف بزنم که با مسأله دالر ، ستاره های سینما ، مودل های موتر هارابطه ای نداشته باشد بلی درباره و مورد انسان ، فکر و روح با او حرف بزنم»

سید قطب در مورد عدم اهتمام امریکا به روح ، احساسات ، ارزشها و عواطف این حقیقت را یاد آوری میکند که : «من می ترسم که قافله زندگی به پیش بتازد و از چشم ها نا پدید شود و تومار زمان را در هم نوردد و امریکا به سرمایه انسانی از ارزشهای که میان انسان و شئی و انسان و حیوان تمیز می کند چیزی نه افزاید

ویا آنچه می افزاید بسیار اندک باشد» .

هم چنان در مورد این حقیقت میگوید : امریکائی در مورد نیروی عضلاتی و نیروی مادی نظر بدوی دارد و در مقابل مبادی عالی و اخلاق را در زندگی فردی و خانوادگی وزندگی اجتماعی اش بی ارزش می شمارد وتنها به اداره کار و روابط اقتصادی و ثروت می اندیشد»

سید قطب راجع به زندگی در امریکا و دید ساکنان آن به روابط اجتماعی ، فضائل اخلاقی و ارزشهای انسانی دلایل زیادی دارد و این دلائل را از پژوهش در زندگی واقعی آنها که ممثل نمونه های افراد آن استبدست آورده است .

سید قطب برخی ازین نمونههای زشت را یاد آور شده است و در مقدمه آن گفته است «زندگی مادی در نزد امریکائی مقدس است و ناتوانی اسباب آن هر چه که باشد جریمه است ، جریمه ایکه قابل بخشایش نیست و مستحقهیچ نوع عطوفت، رحمت ومددگاری نمی باشد، مسالهمبادی اخلاقو حقوق در وجدان امریکائی خرافاتبوده به مذاق او برابر نیست ، وجدان امریکائی میگوید : نیرومندباش همهچیز در اختیار توست ، و اگر ضعیف و ناتوان باشی هیچ مبدا و قانونی به کمکت نخواهد شتابید و در زمین هرگزجایپاینداری. اما آنکه میمیرد او مرتکب جریمه مرگ ! شده و او حق هیچ نوع اهتمام و احترام را دارا نیست ، زیرا او مرده است»

دراینجا ما به نمونه های اشاره می کنیم که سید قطب در مورد بی عاطفگی امریکائیان تقدیم کرده است :

صحنه یک تعداد مریضان در شفاخانه که پرستار در برابر یکمریض در حال جانکندن فکاهی میگوید ومی خندد ، یا یکتعداد مردمیکه بخاطر تقدیم تعزیت به خانه یکی از دوستان آمده اند و در یک اطاق مشغولساعت تیری و فکاهی گفتن هستند و مرده در اطاق دیگر آماده تکفین است . و شگفت آور تر اینکه همسر مرده و فامیلش نیز درین مجلس بذله گویی و فکاهی اشتراک دارند. یا زنیکهشوهرش قبل از یک محفل خاص داعی اجل را لبیک گفته وهمسرشبهآنمحفلمی رود تا به خود دوستی پیدا کند . یازنیکه راجع به شوهرش که چند لحظه قبل مرده میگوید :

طالعم خیلی بلندی کرد من زندگی اش را نیز بیمه کرده بودم ، مصرفتداویاشهماندکبودامامرد،زیرا من زندگی او را در اداره صلیب آبی!! بیمه کرده بودم . و در این حالخنده ای سر میدهد .

سید شهید امریکائیان را دقیق شناخته و ایشان را چنین و صف کرده است . من در خلال این مدت در او و در آن ساحه فراخ ، جز به ندرت روی انسانی ای را که از معنی راستین انسان تعبیر کند نیافتم ، بلکه من در آنجا رمه ای از حیوانات را مشاهده کردم» .

از همین رو او مردم را از اقتدا به امریکائیان بر حذر داشته و در ساحه عواطف واحساسات آنها میگوید:

آن عده انسانهای که امریکا را در شعور و سلوک الگوی خود قرار میدهند ، شنیعترین نوع اشتباه را مرتکب گردیده و سرمایه ارزشهای انسانی شانرا در معرض نابودی قرار میدهند .»

۶ ـ امریکا سرزمین بکر

خداوند به امریکائیان نعمتهای فراوان، لطف بیکران ، عطیه پایان ناپذیری ارزانی داشته است که طبیعت این سرزمین جادوئی ، زیبائی طبیعی و دلربا ، موارد خوبی ها و امکانات آن ممثل آن است . امریکائیان در قاره گسترده و پهن با منابع طبیعی تمام نشدنی که حاوی گنجینه های پرارزش، نیرو های ذخیره شده است ثروت زیادی را در اختیار دارند. وامریکائیان باوجود انهماک زیاد در منابع وموارد کشور شان و حرص بیش از حد در جهت بکار انداختن آنها ، باوجود این همه بسیاری از آن گنجینه ها پنهان مانده و آن نیرو ها و مواد تا کنون ، هم چنان ذخیره شده و آن سرزمین ها دست نخورده و بدون استفاده باقی مانده است .

سید قطب میگوید : امریکاعبارت از مساحههای گسترده زمین استکه از اتلانتیک تا پاسفیک را احتوا می کند . . . و منابع پر درامد و مواد خام آن پایان ناپذیر بوده از نیرو های طبیعی و بشری زیادی برخوردار است .»

او نمونه ای از زیبائی طبیعی و دلربای امریکا را در شهر گریلیمربوط

ایالت «کولو رادو» چنین یاد آوری میکند : این شهر کوچک که گریلی نام دارد و من فعلاً در آن سکونت پذیر هستم بسیار زیاد زیبا است ، حتی انسان گمان می برد که این شهر در مرغزار خیالی ای نمو کرده باشد ، هر خانه آن چون نباتی در یک باغچه و هر خیابان آن چون راهی درمیان سبزه زاری جلب نظر میکند»

سید قطب به نمونه دیگری ازین زیبائی طبیعی در سانفرانسسکو اشاره میکند ور میگوید : من حالا بالای ستیغ کوهی که مشرف به باغچه‌ای از اشجار است قرار دارم این باغچه را بنام «باغچه خدایان» یاد می نمایند ، راه بالا شدن و برگشت هر دو واضح به نظر می خورد گوئی که هر دو در قلعه بلند کوه با یکدیگر هم آغوش شده اند»

سید قطب در مورد گنجینه های پنهان و مواد خام و سرزمین های تازه ایکه تا کنون مورد استفاده قرار نگرفته و عمر امریکا را چند نسل‌دیگر در از می کنند ، میگوید : امریکائی تاکنون از مرحله سازندگی فراغت نیافته است . در امریکا سرزمین های پهناوری وجود دارد که نمی توان آنرا اندازه کرد ، زمین های در آن وجود دارد که تا کنون دست نخورده است و جنگل های که تا کنون پای انسان بدان نرسیده است در آنجا معادنی وجود دارد که‌نه باز شده و نه استخراج ، و امریکائی تا کنون در مراحل اول سازندگی قرار دارد»

سید قطب که آئین پاک اسلام مظهر حرکتش بود و به کار ها و اشخاص از دید گاه قرآن می نگریست، برخی آیات را میدید که در زندگی امریکائی ها تطبیق می گردد . او این تطبیق را به مثابه تفسیر عملی آیات قرآنی میدانست .

شهید سید قطب آیه مبارکه : «فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیئ» را می خوانند و امریکا را مثال آن می آورد اومیگوید : وقتیکه در امریکا سپری می کردم برای العین مصداق فرموده خدا را که میگوید : فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیئ» رامیدیدم. زیرا صحنه ای را که این آیت ترسیم میکند ، صحنه سرا زیر شدن نعمت ها و ارزاق بلا حسابی است‌که در همه زمینهای امریکا به چشم می خورد»

۷ - امریکا کار گاه بزرگ

کار گاه بزرگ طنزیست که سید قطب آنرا در مورد امریکا بکار برده است و خوانده که مقالات گذشته را مطالعه کرده باشد علاوه بر اینکه پر صحت این لقب باور میکند، برموهبت بی مانند سید قطب در نقد و ارزیابی و طنز های نیشدارش نیز پی خواهد برد .

امریکا در نزد فریب خوردگان بی‌هدف‌ازمنزلت رفیع و مکانت عالی ای برخوردار است‌که آنها بنوبه‌خودامریکا را «سا در آزادی، پیشوای جهان‌متمدن «زادگاه دانش ، پیشروی ، مدنیت و نظم» و . . . لقب داده اند ، ولی امریکا با این همه القاب در نزد سید عزیز ، کار گاه و ورکشاب بزرگیست که تنها به درد ماشین آلات می‌خورد و دیپوئی برای اسلحه ، تحویلخانه ای برای ماده و جز یک مرکز احتیاطی وسائل صنایع ، و طعام چیز دیگری نیست والگوی تمدن، آزادی، پیشروی اخلاق ، نظام و ارزشها برای بشریت شده نمی تواند . و هرگاه به امریکا ازین دیدگاه بنگریم جز زیان نفعی نخواهیم برد .

شهید سید قطب میگوید : مدت یکسال را در آن «کار گاه» بزرگ که جهان نوین می خوانندش سپری کردم و از نو یارک تا واشنگتن و «دنفر» و «گریلی» به سیر و سیاحت پرداختم . . .»

هم چنان میگوید : پژوهش ثابت میکند که نبوغ امریکائی در ساحه کار و تولید متبلور شده است و امریکائی را وا داشته است که در ساحه ارزشهای دیگر انسانی گامی برندارد . امریکا در ساحه کار و تولید آنقدر پیشروی نمودهٔ است که هیچ ملتی بدان نمی رسد و درین راه معجزه های آفریده است و زندگی را به مافوق تصور و ورای باور و تصدیق ارتقا داده است . اما انسان توازنش را در برابر وسائل و آلات حفظ نه نموده حتی نزدیک است که انسان ماشین دیگری گردد»

سید قطب به دوستان ویارانش نامه های مبنی بر شناخت و حقیقت امریکا گسیل میداشت و از آنها می خواست تا این پیام ها را به مردم برسانند و فریب خوردگانی را که نا خود آگاه ویا آگاهانه امریکا را می

ستایند و او را به فضائل ساختگی آرایش میدهند مانع گردند .

از جمله آن نامه ها ، نامه‌ایست به توفیق الحکیم که در آن آمده است ، «از هدیه گرانبهایت متشکرم ، «شاه او دیپ» کتاب جدید تو بـه مقایسه آنچه در این کار گاه بزرگ و بی معنائی که جهان جدیدش می خوانند تحفه عزیز و پر ارشمیت»

هم چنان در نامه ایکه به انور معداوی ارسال داشته در آن نگاشته است نمیدانم احساسات در مورد ادب و هنر چگونه است ؟ اما من این یکسال فاصله و این غربت روحی و جسدی‌دراین «کار گاه بزرگ» که جهان جدیدش میگفتند، مدت مدیدی احساس می کنم»

به عباس خضر دوست دیرینش نگاشته بود : امریکا می تواند ورکشاپ برای همه جهان باشد و وظیفه خود را درین رابطه به خوبی انجام دهد ، اما اینکه همه‌جهان مثل امریکا باشد ، بـدون شک مصیبت بـزرگ بـرای انسانیت است»

۸ - امریکائی بدوی می اندیشد :

قبلاً یاد آوری کـردیم کـه امریکا از نگاه ترقی مادی در ساحه علم و تکنالوژی پیشروی سیل آسا و حیرت انگیزی نموده است اما از نقطه نظر عواطف و احساسات انسانی سرمایه اش تقریباً برابر با هیچ است . و مـا در این بحث بدوی اندیشی امریکائی ها را در زندگی بیان داشته و نمونه های آنرا در مسائل مختلف مورد توجه‌شان با فعالیت های که دارند یاد آوری



استاد «آرین پور» و سید نجم‌الدین «واثق»

خواهیم کرد .

امریکائی ها به قله تکنالوژی ، پیشرفت ، رفاهیت مـادی، نظم و ترتیب رسیده اند و در این ساحه ها گوی سبقت را از دولت های دیگر ربوده اند امادر مورد عواطف، سلوک، تدین ، عبادت ، روابط اجتماعی و خانوادگی ، سیاست ، اقتصاد ، ذوق ها ، سلیقه ها و عادات ، ملت بدوی اند . . . بدوی به درجه ایکه حیرت ، شگفت و دهشت بار می آورد .

شهید سید قطب میگوید: کسیکه درباره زندگی ملت امریکا پژوهش کند ، خود را با حیرانی در برابر پدیـده شگفت آوری می یابد که شاید درمیان هیچ ملتی در گستره خاکی با چنین پدیده ای روبرو نگردد ؛ ملتی در جهان دانش ، کار و تولید معراج ترقی را می پیماید اما در جهان شعور و سلوک به اندازه بدوی است کـه از مدارج اخلاق بشر نخستین گامی فراتر نه نهاده است حتی در بـرخی نواحی شعور ، احساس و سلوک از آنها هم بدوی تر اند .

ولی این حیرت با کنجکاوی و دید پژوهشگر در گذشته و حال این ملت ، و اسبابیکه معراج تمدن را بـا قله بدویت در امریکا گره داده است ، از بین می رود»

سید قطب راجع به مهم ترین اسباب این دو گانگی و تضاد حرفهای گفته و بارز ترین علل بدوی اندیشی آنها را بیان داشته است ، از جملـه اینکه امریکائی مانند سائر ملت ها رشد طبیعی و درست نکرده است ، بلکـه رشد او از همان آوان نخست شاذ و زشت بوده . امریکا همراه با میلادعلم مادی تطبیقی زاده شد و به آن ایمان آورد و جانب عضلاتی در کیانش رشد یافت و جانب انسانی در او رو بـه تحلیل رفت .

و از جمله اسباب آن تبار اصلی امریکائی و حالات روانی اجداد شان و فـرار از انسان اروپـائی و اخـلاق

اوست .

هم چنان ترکیب اجتماعی و فکری نیاکان امریکائی ها نیز یکی از علل این تفکر بدوی شده می تواند ، زیرا آنها یا ماجراجو و سانحه جو بودند و یا مجرم . و از جمله عوامل آن می توان کشمکش خونین و تلخی را که امریکائی با طبیعت ، هستی و انسان در جریان سفر داشت یاد آوری کرد .

مزج و خلط آن شرائط وآمیختگی آن اروپائی هائیکه به امریکا آمده دست بدست هم داده این ویژه‌گیها بدوی را درمیانشان‌رشدونموداده طوریکه‌آنها در برابر صفات کمال و انسانی درمیان افراد و گروه ها دست و پنجه نرم کردند ، که نتیجهٔ انگیزه های حیوانی بر انگیزه های انسانی غلبه یافت .

زیرا آنها زمانیکه گامهای نخست خود را بر می داشتند ، و بخاطر غلبه بر اوضاع خویشتن را به علم تطبیقی مسلح می ساختند و این علم به ارزشهای انسانی و جهان نفس و احساس و شعور کاری ندارد از همینرو افق معنویاتشان گسترده نشده،نفسهای شان ناتوان و مشاعر شان محدود ماند .

۹ - بدوی اندیشی در امور دینی :

امریکائی در تدین و نظر و رابطه اش به دین و انجام شعائر آن بدوی می اندیشد ، روش های روحانیون امریکائی درکلیسا ها در امر دعوت مردم به دین و کار هائیکه مردم در داخل کلیسا ها انجام میدهند دلالت به بدویت آنها میکند . حتی روحانیان امریکائی در داخل کلیسا مردم را به فحشاء و فساد تشویق میدارند.

امریکا به بنای کلیسا ها بسیار علاقمند است من در یک شهریکه سا کنانش از ده هزار تجاوز نمی کرد بیش از بیست کلیسا را شمردم، تعداد کسانیکه در شب ها و روز های یکشنبه ها ، جشن های عمومی وجشن هائیکه مقدس مآب هـای محلی بـر پامیدارند ، بسیار اندک اند .

از همینرو هیچکس چون امریکائی از احساس دینی و احترام شعایر آن دور تر نیست ، و احساس و سلوک امـریکائی از دین بسـیار فاصله دارد .

کلیسا که مکان عبادت در جهان مسیحیت است در امریکا بر خلاف همه جا برای هر چیز جز عبادت مهیا است . و مشکل است که میان کلیسا و آنجا هائیکه برای سیر و تفریح و عیاشی ساخته شده و خود آنجا ها را بنام Fun یاد میکنند، انسان فرق و تمییز کند و اکثریت کسانیکه به کلیسا می روند ، کار شان را یک عنعنه اجتماعی دانسته و کلیسا را جائی برای دید وا دید ها و دوستی ها گذراندن وقت میدانند و این تنها احساس مردم‌عادی نبوده ، متولیان کلیسا نیز چنین می اندیشند .

سید قطب که می خواست راجع به علاقه امریکا به مسائل دینی‌پژوهش انجام دهد در نتیجه پژوهشهای خـود به بدوی اندیشی امریکائی‌ها در این ساحه نظر میدهد ، او میگوید : من در هر جائیکه از امریکا می بودم ، حتماً با انجمن های کلیسا سرو کار داشتم زیرا این ناحیه از نواحی مهم جامعه بود ، و بایست بصورت ژرف و از داخل بررسی می شد»

سید قطب برخی از نمونه های را که دلالت به این بدوی اندیشی میکند چنین یاد آوری میکند : برپا سازی کلیسا ها و تاسیس انجمن ها در آن و اعلان فعالیت ها و تفریح‌داخل کلیسا و رقابت با کلیسا های دیگر . اجرای برنامه های عیاشی در کلیساها، استخدام زیبـا ترین دختران جهت به دام انداختن جوانان و کشاندن به کلیسا ها ، محفل های رقص و سرود مختلط بین مرد و زن در داخل کلیسا. مهیا ساختن فضابرای‌عیاشی، شهوترانی و فحشاء در داخل کلیسا ها ، تشویق روحانیان به همه این هرزگی هایکه در راه کلیسا و آنچه در داخل کلیساصورت می پذیرد»

بعد ازینکه سید قطب این امور را یاد آوری میکند میگوید : جذب کسانیکه مرتکب چنین اعمال می شوند و وقت خود را در همچو کار ها بسر می رسانند به کلیسا چـه ارزشی دارد ؟ آیا داخل شدن به کلیسا هدف است ویا اینکه زنده کردن اخلاق و مبادی آن در احساس و سلوک مردم؟ ولی در امریکا کلیسا برای آنچه ساخته شده است که در بالا ذکر گردید و تنها رفتن به کلیسا غایه و هدف است نه چیز دیگر .

«ادامه دارد»

رمضان و پیروزی های اسلامی

ترجمه م ـ «فرهمند»

خداوند بزرگ رمضان را ماه پیروزیهای عظیم اسلامی گردانیده که عظمت آن در تاریخ افتخار آفرین اسلامی ما متجلی بوده و همچون برق در افق درخشان تاریخ اسلام میدرخشد. این ماه آنقدر تاثیر عمیقی بجا گذاشته که مسلمانان حفظ برتریها و عزت وآبروی شان را در رابطه باآن دانسته اند معتقد اند که تا انسان برنفس و هوا هایش تسلط حاصل نکند و تا طغیان گری‌های درونی خویش‌را به توسط روزه سرکوب نکرده و خویشتن را به اخلاق اسلامی نه آراید، نمیتواند در برابر دشمن پیروز گردد. خداوند روزه را منحیث سلاح در هم کوبنده هوا های نفسانی و پاک کننده روح انسانی، تهذیب گر عقل و وجدان، و بالاخره وسیله فتح ونصرت علیه دشمنان، فرض گردانیده ومیفرماید

«یاایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون»

ترجمه : ای مؤمنان ! روزه گرفتن بر شما فرض شده است، همچنانکه برپیشینیان فرض شده بود تا (به سبب آن) پرهیزگار شوید.

خداوند با فرو فرستادن قرآن درین ماه، رابطه مسلمانان را با کتاب مقدس آسمانی شان عمیق ترساخته و زمانی ایشان را ملتفت به قرآن میسازد که به اثر داشتن روزه، از همه پلیدیها پاک بوده و روح طاهر شان به علت گرسنگی‌های روزانه و بیدار خوابی‌های شبانه ازهمه ادناس پر امان مانده بدیهی است که انسان درین مرحله که روحش متوجه آفرید گارش است و جز او به چیز دیگری نمیاندیشد، تنها قرآن میخواند و در معانی او تعمق مینماید، و قرآن روشنگر ضمیرش میشود.

آری! انسانیکه روحش را قرآن تجلی داده، و شجاعت و قهرمانی‌هایش از ایمانش سرچشمه گرفته، دیگر جهان مادی و متاع زائل آن نزدش بی ارزش بوده به سوی شهادت میشتابد، وجهان جاودانگی را که دیار متقیان و با شگاه صابران و مجاهدان است کسب میکند و حیات را در مقامی میگزینند که کسی مانندش را در جهان مادی نه دیده ونه شنیده و نه تصور نموده است.

پیروزیهای اسلامی در ماه رمضان:

تاریخ اسلام شاهد معرکه های عظیمی است که مسلمان ها باوجود دشواریها ومشاکل ماه روزه، به تحمل آن پرداخته و به پیروزیهای بزرگ‌دست یافتند. این پیروزیهانمایانگر قوه اراده مسلمانان آن عصر و مصداق ارشاد خداوندی است که میفرماید :

«ولله العزة ولرسوله و للمومنین»

غالبیت از آن خدا و پیامبرش و مومنین است که باداشتن اعتماد به نفس، جهاد توأم باخلاص میکنند).

اولین ظفرمندی که مسلمان ها به آن دست یافتند و ضامن رفع شأن و منزلت شان گردید، در معرکه «بدر کبری» بود که صبحگاهان روز جمعه مطابق هفدهم رمضان سال دوم هجرت بوقوع پیوست. درین معرکه هزار تن از قوای کفر بانواع اسلحه و وسایل جنگی در برابرتعداد اندکی از مسلمانان که بیش از ۳۱۳ نفر نبودند، شکست

خوردندو با متحمل شدن خسارات جنگی از صحنه‌نبرد ، فرار نمودند . این‌پیروزی بیانگر نیروی ایمان و اراده راسخ مسلمانان و به‌ثبوت رساننده قول‌خداوند بود که میفرماید :

«کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله». (بساجماعات کوچکی‌است که بر گروه های بزرگ ، به یاری خداوند غالب میشوند).

خداوند پیروزی‌را بدست آن عده از بنده‌گان مخلص خویش متحقق‌ساخت که باپایمردی‌اطمینان کامل‌واستواری در برابر کفار ایستاده قهرمانانه میرز میدند . ایشان باوجودکمی‌عدد ووسایل جنگی ، از کسی جز خدا یاری نمی طلبیدند ، تا خداوند به سربازان غیبی خویش (فرشتگان) یاری شان نموده و دشمنان‌شان‌را رسوا ساخت . خداونداین حقیقت را در آیه ده سوره انفال چنین توضیح مینماید :

آنگاه که خداوند را طلب یاری کردید ندای شما را اجابت کرد و به هزار ملائکه کمک تان کرد خداوند این‌پیروزی رافرو نفرستاد مگر به خاطر خوشنودی و اطمینان قلب های شما ، حقا که پیروزی از نزد خداوند بوده او غالب و دانا است .

تفسیر قرطبی در توضیح این آیت روایتی را از ابی اسید مالک ابن ربیعه (یکی از رجال بدر) نقل میکند که وی میگفت «اگرمن نابینا نمیشدم محلی که ملائکه‌ها در بدر به کمک مان شتافته بودندبدون‌اشتباه برایتان نشان میدادم» این قول دلالت برآن میکند که یاری خداوند از چشم‌هیچ‌مجاهد بدری‌پوشیده نبوده و همه آنرا به چشم سر مشاهده نموده بودند . خداوند در بدر بنده‌های مخلص خودرا که تنها برای حصول رضای او مبارزه میکردند ، پیروز نمود و وعده اش را که میفرماید :

«وکان حقا علینا نصرا لمومنین» متحقق ساخت .

یکی از عوامل عمدهٔ پیروزیهای مسلمانان‌صبر واستقامت‌در برابرسختی‌ها و مشکلات بود. و چنانکه پیامبراسلام میفرمائید : «الصبر نصف الایمان» به به صبر میتوان شاهد پیروزی را در آغوش کشید . روزه گرفتن‌خود نوعی صبر در برابر هوا هاو شهوات سر کش انسانی است ، پس انسان روزه داریکه توأم با روزه گرفتن فضائل و آداب‌آن را مراعات‌میکند، او نه تنها پیروزی و نصرت را در آغوش می کشد ، بلکه درجه متعالی قرب آفریدگارش را نیز کسب مینماید . آری روزه یکی‌از ارکان اساسی و مهم اسلام است که خداوند اهمیت آنرا در حدیث قدسی‌چنین‌توضیح میدهد : «کل‌عمل ابن‌آدم له الاالصوم فانه لی وانا اجزی‌به» همه کارکردهای انسان مربوط و وابسته به خودش‌است و تنها روزه که متعلق‌به من(خداوند) بوده و بسبب آن پاداشش میدهم .

فتح مکه :

یکی از پیروزیهای عظیم دیگر که تاریخ اسلام را تبلور خاص‌بخشیده فتح مکه است که در ماه رمضان سال هشتم هجرت نصیب مسلمانان گردید پیامبر اسلام ﷺ و یاران گرانقدرش ، درحالیکه مشکلات رمضان را متحمل بودند ، تصمیم فتح مکه را گرفته ، با عزم‌های متین‌و استوار ، تکبیر گویان داخل شهر مکه گردیدند و به اندک زمان به مرام خویش نایل شدند . پیامبر گرانقدر بعداز فتح مکه‌وسرنگونی دولت کفر ، دولت اسلامی را اساس گذاری نموده ، و بر تاریخ شرک ، وشیطنت‌خط بطلان کشید و کعبه را از بت‌ها پاک نمود .

غزوه تبوک :

پیامبر اسلام ﷺ در خروجش به سوی غزوه تبوک ، به مسلمانان آموزا ند که روزه مانع اعمال مهم اسلامی نبوده و باز دارنده مسلمانان از جهاد نیست. فلهذا در سخت ترین فرصت، گرمی از یک طرف و مشاکل روزه از طرف دیگر ، گرانی میکرد، بسوی‌تبوک شهریکه در گرمترین نقطه شمال جزیرة العرب و در مرز دولت روم‌قرارداشت رهسپار شد . رومی‌ها با جمع‌آوری‌قوای شان درین‌منطقه قصد در هم کوبی‌دولت نو بنیاد اسلامی را داشتند . ولی قبل ازینکه اقدامی نمایند، سپاه اسلام به فرماندهی قائد بزرگوار شان محمد ﷺ با تحمل همه مشاکل ولی باایمان و عقیده کامل و روحیه متعالی‌ایثار به‌جان و مال بسوی شان شتافتند ، و پلان شوم شان را در نطفه خنثی کردند . آری رومی ها به مجرد شنیدن حمله لشکر اسلام ، روحیات جنگی خویش را باخته ، خوف و رعب سراسر وجود شان را فراگرفته بود. فلهذا قبل ازینکه با سپاه اسلام داخل نبرد گردند ، تبوک را ترک نموده و به‌عقب‌مرزهای‌کشور شان (روم) فرار نمودند . زمانیکه نیروهای اسلامی به تبوک مواصلت نمودند، بامشاهده این‌وضع دیگر داخل

کشمکش وزدو خورد نگردیده پیروزمندانه عودت نمودند چون هدف مسلمانان عقب رانی قوای اشغالگر رومی بود و قبل ازینکه داخل جنگ شوند، این هدف تحقق یافته بود. و دیگر نیاز به آن نمیرفت که به خاک دشمن حمله کنند.

اما عبارتیرا که «دائرة المعارف اسلامی» در توضیح واژه تبوک نگاشته و علت عودت سپاه مسلمین و پیامبر ﷺ را بعد از فرارقوای رومی، مشکلات گرمی وضعف برخی مسلمین خوانده، از واقعیت امر بدور است. زیرا لشکریکه پیامبر علیه السلام را در غزوهٔ تبوک همراهی میکردند همه مصایب و سختی‌ها را در راه خدا پذیرفته بودند و وجود قائد بزرگشان سبب همت نیرومندی و نشاط بیشتر شان می شد دیگر خستگی وضعف نزد آنان مفهومی نداشت که بسبب آن بدون جنگ باز میگشتند. سبب و علت عمده پیامبر ﷺ و یاران فداکارش از تبوک و عدم تجاوز در حدود دولت روم، تنها تحقق اهدافی بود که قبلاً پی ریزی شده بود. بعد ازینکه عده ای از دشمنان فرار نمودند وعده ای به صلح یا تسلیم راضی شدند دیگر پیامبر ﷺ نیازی نداشت که به جنگ بپردازد.

علت دیگری که پیامبر ﷺ را وادار به عودت از تبوک نمود مشوره اصحاب گرانقدرش بود، از آنجائیکه وی ﷺ هیچ عملی را بدون مشوره انجام نمیداد، بعد از تحقق هدفش در رابطه حمله به مرزهای روم و یا عدم آن با یارانش مشوره نمود که بنا به اکثریت آراء عدم حمله و عودت به محل اصلی شان تایید گردید. و پیامبر ﷺ نیز عودت را بر حمله ترجیح دادند.

نبردهای پیامبر اسلام ﷺ در ماه رمضان به مسلمانان آموز اندکه روزه مانع هیچ عمل مهم اسلامی نشده، بلکه بزرگترین تربیت گاه جهاد محسوب میشود. همان بود که مسلمان‌های بعدی با پیروی از خط قائد گرانقدر اسلام محمد ﷺ داخل معرکه های عظیم و پراهمیتی، درین ماه شدند و پیروزی-های چشم گیری کسب نمودند.

اینک به امثله چندی از فتوحات اسلامی که در ماه های رمضان بعد از زمان پیامبر ﷺ نصیب مجاهدین اسلام گردیده بصورت مختصر اشاره می کنیم.

نبرد فراض:

نبرد بزرگ بین نیروهای مسلمان بقیادت خالد بن ولید و عساکر رومی و قبایل عربی ایکه به حمایت از رومی‌ها می‌جنگیدند در منطقه فراض که حیثیت منطقه متنازع فیه بین روم و فارس را داشت، اتفاق افتاد. درین جنگ هزاران تن از عساکر رومی و قبایل با همه امکانات جنگی، در مقابل قوای اندک مسلمانان تصمیم جنگ را گرفته در کنارهٔ نهریکه خالدبن ولید در آنطرفش قرارداشت، جمع شدند بعد از گردهمائی از خالد فرمانده لشکر مسلمین تقاضا نمودند تا او نهر را عبور کرده بایشان داخل جنگ شود و یا ایشان با عبور نهر داخل پیکار باخالد خواهند شد. خالد درحالیکه از سیمایش اطمینان و اعتزاز هویدا بود، از رومی‌ها خواست تا ایشان نهررا عبور نموده باوی بجنگند رومی‌ها زمانیکه از نهر گذشتند، سراسر در محاصره لشکر اسلام افتیدند و جز شکست و رسوایی دیگرچیزی را نصیب نشدند. این معرکه در رمضان سال دوازدهم هجرت رویداد که خالد با بدست آوردن این پیروزی، آخرین مسؤلیت خویش را، در عراق بسر رسانیده ضعف و ناتوانی دو ابر قدرت روم و فارس را



در برابر نیروی جوان و دولت جدید التاسیس اسلامی نمایان گردانید.

فتح الدلس :

فتح اندلس در رمضان سال(۹۲) هجری بدست فاتح جوان طارق بن‌زیاد تحقق یافت و زمینه طلوع آفتاب اسلام را در اروپا مساعد ساخت. با پیروزی اسلام در اندلس، این منطقه حیثیت قلعه مستحکم تمدن کهن اسلامی را بخود گرفت‌که اصالت آن تا ده قرن متوالی ادامه یافت. اما اختلافاتی که بعدها درمیان مسلمانان‌پدید آمد، زمینه سقوط این‌حصار مستحکم‌اسلام‌را فراهم نمود و به زیر ساطه مسیحیانش افکند. ولی زمانیکه قدرت و حکومت به دست مسیحیان افتید، آنوقت ارزش حکومت اسلامی‌در آن معلوم‌شد زیرا وضع‌زندگی مردم در عهد حکومت اسلامی بهتر از عهد مسیحیت بوده است. نویسنده‌گان منصف غربی و از جمله «ویل دیورانت» این مسئله را در کتابش (Story of Civiligation) چنین توضیح میدهد «بسا از مسیحیهائیکه در اسپانیا بسر میبردند سلطه مسلمانان را برمسیحیت ترجیح میدادند» این دلالت برآن‌میکند که دوره حکومت اسلامی دورهٔ رفاه و آسایش‌مردم بوده است‌تا دورهٔ مسیحیت و راستی حقیقت هم اینست که اسپانیا در عهدیکه اسلام‌در آن حکومت‌میکرد مهد تمدن‌ها بود، ولی‌بعد ازینکه اسلام را طرد نمود، دیگر چیزی نداشت تا به دنیا عرضه نماید.

فتح بیت المقدس :

بیت المقدس زمانی فتح میشود که فرمانده پیروزمند اسلام، صلاح الدین «ایوبی» در رمضان سال ۵۸۳ هجری برصلیبی ها میتازد و قدرت وحشیانه آنها را که بنام «صلیب» فکر اشغال همه فلسطین را داشتند نابود ساخته صدا های هیجان انگیز «الله اکبر» را از گلدسته های مساجد این شهر طنین‌انداز میکند. آری این مکان‌گرامی و قبله‌اول مسلمانان و شاهد «اسراء» پیامبر اسلام بعد از مدت‌ها اسارت فتح میشود ولی ولی دیری نمیپاید که بنابر سهل‌انگاری مسلمین‌دوبارهٔ‌اسیردست‌یهودیان‌میگردد. اما از آنجایکه خداوند وعده نموده، پیروزی از آن مسلمین خواهد بود، در صورت‌تجدید عهد مسلمانان‌به اسلام شان، میتوانند این ضایعه بزرگ را جبران نموده طومار استعمار صهیونیزم را در هم نور دند و به آن پایان‌بخشند ان شاء الله.

***

نظام سیاسی در ...

رأی را دارا اند نه آنکه برخی را در ابراز نظر حق داد و از دسته دیگر چشم پوشید و یا باوجود مخالفت‌برخی امامت را ثابت‌گفت که از دانشمندان متاخر دکتور محمد ضیاء الدین الریس پیرو این‌نظریه‌بوده و آنرا تائید نموده می‌گوید: اهل حل و عقد پیش از کمیسیون‌ترشیح‌نبوده واختیارنهائی‌برای مردم است.

این نظریاتی‌بود که از «الماوردی» در مورد اهل حل و عقد نقل گردید.

الماوردی‌در مورد امامت می‌گوید امامت عقدی است‌که بر اساس رضایت و اختیار عقد می شود نه آنکه ازطریق اکراه واجبار صورت گیرد.

ابن تیمیه بادر نظر داشت‌موضوع و تحلیل این مناقشه موقف اهل سنت و جماعت را چنین خلاصه می‌کند: شخصی بحیث امام تا وقتی نمیتواند موقف امامت را اشغال کند که اهل شوکت باوی در آن موافقه نکرده باشند زیرا اهل شوکت است که میتواند اطاعت‌مردم را برای امام‌فراهم گردانند چه امامت به روی قدرت‌وسلطه استوار شده میتواند بعدعلاوه می‌کند: امامت به موافقه یک دو یا چهار کسی‌بوجود آمده نمیتواند تا موافقه انهمه اشخاص حاصل گردد که بدون موافقه آنها استحکام نیروی امامت آمده نمیتواند:

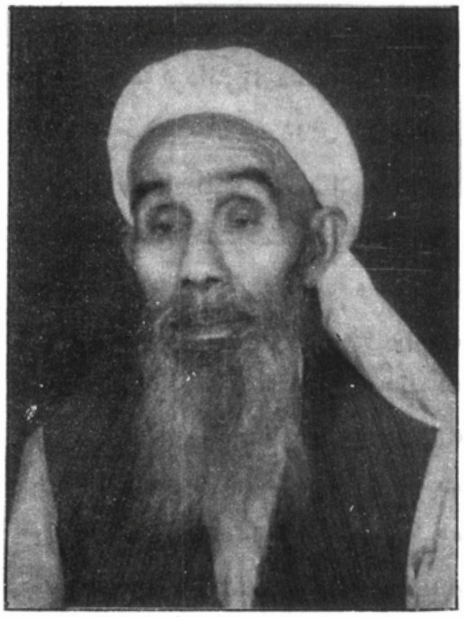
نظریه ما درین مورد :

ترجیح برای یکی از این دورأی نسبت عدم نص در مورد امامت خارج از آن است‌که بتوان روی دلیلی استناد کرد بلکه استنادتنهاروی فعل‌صحابه‌کرام (رض) صورت‌گرفته میتواندکه آنهادرین مورد چگونه عمل‌کرده‌اندوچگونه‌طریقه را برای رسیدن به خلافت‌انتخاب‌کرده اند ودر انتخاب ابی بکر، عمر و عثمان درپیش‌گرفته‌بودندزیرا خلافت همین سه شخصیت است‌که محل اجماع مسلمانها قرار داشته است که درین مورد اندکی روشنی می افگنیم.

باقیدارد

مولوی عبدالملک

یکتن از دانشمندان مجاهد وشهیر ولایت فاریاب به رحمت ایزدی پیوست



مولوی «عبدالملک»

با تأسف اطلاع یافتیم که مولوی عبدالملک یکتن ازعلمای مشهور فاریاب پس از یک مریضی‌ایکه چند روز عاید حالشان بـود شب دو شنبه سیزده رمضان المبارک (۲۱ ثـور) بـه عـمـر هشتاد و دو سالگی در پشاور رحلت کردند .

(انا لله وانا الیه راجعون)

مولوی عبدالملک فرزند خواجه مراد که در سال ١٢٨٤ش در قـریه «انجلاد» دیده بجهان می کشاید ، وبه سن هفت‌سالگی نزد داملاشاهمردا نقل‌که ازروحانیون‌روشن‌ضمیر ومشهور«انجلاد» فاریاب بود زانوی تلمذ می‌زند دا ملا صاحب که آثار نبوغ را در سیمای این طفـل معصوم مشاهـده می کند ، اورا بیش از پیش تحت تربیه می گیرد ، او در بین سالهای ١٢٩١ - ١٢٩٩ کتب متداول و مبادی علوم را فرا می گیرد چون به علم و دانش علاقه‌فراوانی پیدا می کند ،زادگاهش‌را جهت‌فراگرفتن دانش به قصد اند خوی ترک میگوید ، یک سال را در اند خوی سپری میکند سپس به سنگچارک جوز جان می‌رود و ازآنجا روانه بلخ می شود . سپس جهت‌کسب علوم وارد قطغن زمیـن می گـردد . و یکسال را نـزد علمای مشهور آند یار سپری‌میکند ، بعه از یکسال درنگ در پنجشیر و کسب علـوم نـزد مولـوی عبدالغنی خان‌مشهور به مولوی‌صاحب قلعه بلند رفته ، زانوی تلفد می زند ، و در آنجا بدان پایه می‌رسدکه در غیاب استاد ، وظیفه تدریس‌شاگردان‌را بعهده می‌گیرد .

سپس جهت‌کسب دانش با دو سه تن از طالبان دیگر، مدرسه قلعه بلند را بعد از سه سال ترک می گویند و از راه فیض آباد ، لغمان وکنر وارد پشاور میشوند .

مولوی‌صاحب‌مرحوم‌مدت‌چهارده ماه را در مدارس مردان ، سوات و شهر پشاور سپری کرده سپس‌عازم دهلی می‌شوند ، و در مدرسه مشهور دهـلی (فتح پوری) شامل شده با تخصص در رشته فقه به سائر علوم نیز دسترسی‌پیدا می‌کند . و بالاخره در سال ١٣١٤ به عمر سی و یک سالگی بصفت نخستین فارغ التحصیل از مدارس دهلی وارد فاریاب می شوند ، و در مدرسه کاروان باشی بصفت سر مدرس ایفای وظیفه میکنند و به تبلیغ و ارشاد خلق نـیز می پردازند .

مولوی صاحب مرحوم‌در فاریاب تا زمان هجرت مدت‌پنجاه و دو سال را در مناطق مختلف فاریاب مثل ، انجلاد گرزیوان، تگابشان ، آبن تور ، پاختو ، میمنه ، خانقاه ومدرسه‌ابومسلم خراسانی به تدریس ، تبلیغ تربیه و رهنمائی‌مردم می‌پردازند، و صد ها شاگرد و مولوی از ایشان کسب فیض و علم می‌کنند و چندین مدرسه و درسگاه را در مناطق مختلف فاریاب تاسیس می نمایند .

و بعد از کودتای ننگین‌هفت‌ثور

چهره دولت مزدور را افشاء کرده مردم را به جهاد تشویق و ترغیب می کند و شاگردانش‌را دستور میدهد که همراه با مردم سلاح بردوش در برابر مزدوران سنگر گیرند . بعد ازین دولت از فعالیت‌های گسترده مولوی صاحب مجاهد اطلاع حاصل میکند و مولوی صاحب مجبور به هجرت شده و درسال ۱۳۵۹ش خانه و کاشانه اش را ترک می گوید و به منطقه«خواجه توش‌ایری» که تحت تصرف مجاهدین است هجرت می‌کند ، و درآنجامدرسه ای‌تاسیس کرده به مردم درس‌خداشناسی‌وجهاد میدهد ، و شکر رنجی‌هایکه که به اساس‌طبیعت انسانی بین مجاهدین‌رو نما می شود به آنها خاتمه میدهد. مولوی صاحب عبدالملک متأسفانه در سال ۱۳٦٤هش نعمت بینائی را نسبت کبرسن از دست میدهند ، اما باز هم دست از ارشاد و تبلیغ بر نمیدارد بالاخره در سرطان ۱۳٦٥ ه‌ش به پشاور هجرت می گزینند و بعد از مدتی عشق زیارت حرمین شریفین ایشان را وادار میکند به ادای عمره بر وند وبعد از ادای‌عمره دوباره به پشاور تشریف می‌آورند ، مریضی‌ای عاید حالشان گردیده شب دو شنبه ۲۱ ثور سیزدهم رمضان‌المبارک این در بای خروشان‌علم به عمر ۸۲ سالگی‌بعد از یکعمر تلاش و خدمت به آئین‌مقدس اسلام و ابنای وطن جان به جاذآفرین تسلیم میکند .

(انا لله وانا الیه راجعون)

مجله میثاق خون وفات این‌عالم متبحر را به همه ملت مؤمن و مجاهد افغانستان و بازماندگان مرحوم تسلیت عرض میدارد . «اداره»



رهبر جمعیت اسلامی افغانستان هنگام عیادت مرحوم مولوی عبدالملک .

ادیب‌دانشورمحترم‌مولوی‌محمدحنیف «حنیف» در تاریخ وفات مرحوم‌مولوی صاحب عبدالملک ابیاتی سروده اند که اینک تقدیم میشود :

دریغ عبدملک عالم کلام خدای
بفاریاب نبودش کسی با وهمتای
مقیم مدرسه و مرد منبر و محراب
در اسمان فقاهت مرد جهان آرای
میان معرکه آن‌پخته سال سنگرساز
جهاد کرد بسی با گروه کفر گرای
شب دو شنبه ، ماه صیام وماه قیام
برفت‌ازره‌هجرت‌ازین‌دو روزه سرای
ز پیر عقل بجستیم سال رحلت او
بآه و درد بگفت«چراغ‌میمنه وای»
۱۳٦٦ ه ش

کشته شمع

یاران کجاست کشور زیبای من دریغ
کاین نیمه‌جان بپای گرامیش بسپرم
چون کشته شمع سربرواقش فرونهم
چون پرشکسته مرغ ببامش فراپرم

استاد «خلیلی»

بقلم : محمد نسیم «فقیری»



به مناسبت رحلت استاد (خلیلی)

ای استاد !

در سوگ ورثای تو چه می‌توان نوشت ؟!

مگر این چند سطر شتابزده و شکسته خواهد توانست که از مقام شامخ ادبی تو ، تجلیل نماید ؟!

مگر مرثیه ها و تعزیه های شاعران و نویسندگان ، می‌توانند حق بزرگ ترا که برتاریخ شعرو ادبیات معاصر دری داری ، ادا نمایند؟!

آیا خامه های لرزان ما ، توان آنرا دارد که نقش عظیم ترا در غنا و باروری هر چه بیشتر شعر و ادب و تاریخ ، به تصویر بکشد ؟!

ای‌زنده نگهدار میراث افتخارات کهن !

ای استاد !

دنیای نوو کهن شعر دری ازهم فاصلهٔ زیادی دارد وتو :

این دو دنیا را بهم پیوند دادی...

ای آخرین قافله سالار کاروان شعر و ادب درگذرگاه تاریخ !..

ای «امیر الشعرای زمان ما» !

که بهترین و پربار ترین دوران حیات تو ، پایان عمرت بودکه هنر شعر را با استادی تمام درخدمت جهاد قرار دادی وبه توانمندی نیروی هنری بازوی فرهنگی انقلاب افزودی ...

ای شاعر پا برهنگان تهیدست !

ای «ستایشگر هفتاد خوان اشک و خون که به آفرین برهنه پایان تهیدست آزادیخواه پرداختی وسخن را از ایوان به میدان کشیدی» !

ای استاد !

رفتن توبرای مایک ضایعه است، ضایعهٔ بس بزرگ ...

تو در رثای «یار سفرکردهٔ ما» ، استاد ذبیح‌الله شهید، آن«قائدبرجسته» گفته بودی که «سرا گرخفت ، سنگرو صد سر دیگر باقیست...»

درست است ...

ما در میادین جهاد مسلحانه ، قهرمانان زیادی داریم ...

جای یکی را دیگری می‌گیرد ...

ولی استاد !

در سنگر شعر و ادبیات جهادی جای ترا چه کسی خواهد گرفت و حقایق پوشیدهٔ تاریخ معاصر را که به ما خواهد گفت ؟...

جای تو خالیست .

و بی گمان برای سالیان در از خالی می‌ماند ...

استاد !

آیا گفتنی هایت را همه گفتی ؟

ای «دایرة المعارف» ...

ای تاریخ ...

کاش بیماری مجالت میداد تا از تاریخ نیم قرن اخیر کشور ، بیشتر پرده برداری زیرا :

«تاریخ ، سرگذشت ها را در غبار اغراض پنهان کرده است»

ای استاد !

جنازهٔ تو باتشریفات رسمی تشییع نگردید و رجال عسکری و ملکی ، جنرالان چند ستاره ! و آنانیکه به تعبیر تو «از گردن شان دم آویخته اند» شرکت نداشتند ولی افتخار برتو :

که دردشوار ترین لحظات تاریخ این ملت ، درکنار مهاجران دردمند بودی و جنازهٔ تو بردوش مجاهدان و مهاجران حمل گردید و در جوار «کشتگان بیگناه سرزمین خود» و در دیار آوارگی به خاک سپرده شدی ...

وای خاک !

تو استاد «ما را عزیز دار

کاین نور چشم ماست که در برگرفته ای .»

در گلزمین شعر و ادب

تابوت آتشین

«استاد خلیلی»

من بی وطن که دور ز آغوش مادرم
بنشسته ام بر آتش و در خون شنا ورم
برگم که تند باد فگنده بهر برم
گردم که حادثات نشانده بهر درم
خورشید نیزه دار فلک می برد فرود
هر صبحدم ندیدهٔ تو نیش خنجرم
از هر ستاره برق غضب می جهد برون
چون شامگاه چشم بیفتد برا خترم
دریای بیکرانهٔ خونست موج زن
گلگون شفق نه شام نماید برابرم
این کرهٔ رمادی سر گشتهٔ سیاه
آید بزیر پای چو سوزنده مجمرم
نی خاک جای می دهدم نی فلک پناه
نی مرگ می کشد زکرم تنگ در برم
خاکی که پرورده مرا دوستان کجاست
من خاک دیگران چکنم خاک بر سرم
تیریست آتشین که بهر نیزهٔ شعاع
از ترکش کما نور خورشید می خورم
زین کهکشان مارتن صد هزار چشم
هر شب هزار نیش خورد زار پیکرم
این کاخهای سر زده بر سقف آسمان
کفر است اگر بخاک در دوست بشمرم
امواج (هلمند) نبرد دل زکف که من
دیوانهٔ نوازش دریای دیگرم
نیلاب * من کجاست که هر روز می گذشت
غوغا کنان ز پیش چو سیمینه اژدرم
تاریک گشت یکسره ایام زندگی
گر کس ز روز حرف زند نیست باورم
تا آشناست هر چه ازین پرده بشنوم
بیگانه است هر که درین صحنه بنگرم

در گلزمین

شعر

و ادب

دل همدمی ندید بدرد آشنا که من
در پیش وی نشسته گریبان خود درم
این عصر معبد زر وسیم است لیک من
نی طالب زرم که طلبگار بوذرم
شد روز ها که نیست نوازشگر ضمیر
گلبانگ آسمانی الله اکبرم
من راست می نگارم و این چپ نگار ها
خواهند آشنا بحروف سبز ورم
بر آشیان مرغ دلم چنگ زد عقاب
اینک بخون و اشک شده سرخ بر پرم
دیگر مرا زجام طرب بی نیاز کرد
زهری که روزگار فگنده بساغرم
هر لحظه زهر می خورم و زنده ام هنوز
زین تنگنا بکوی عدم ره چسان برم
فرخنده مادرم چو ز دنیا کشید رخت
بسپرد با غرور بدامان کشورم
کشور مرا به سینهٔ تنگش گرفت گرم
پرورد آنچنان که نه پرورد مادرم
لبخند آفتابش جان داد بر تنم
ابر گهر نثارش شد سایه بر سرم
با عشق بر فروخت نهان خانهٔ دلم
با اشک شست گرد غم از دیدهٔ ترم
از پر تو امید جلا داد خاطرم
وز صبغهٔ خدای بر آراست گوهرم
جز نقش سر بلندی و آزادی و وفا
با هیچ حرف هرزه نیالود دفترم
یاران کجاست ؟ کشور زیبای من دریغ
کاین نیمه جان بپای گرامیش بسپرم
چون کشته شمع سر بر واقش فرونهم
چون پر شکسته مرغ ببامش فراپرم

---

* هد سن ـ دریای در امریکا ـ نیلاب دریای نزدیک زادگاه شاعر در شمال کابل

در گلزمین شعر و ادب

عصر مفاسد است کجا رخت خود کشم
دور مظالم است کجا بار خود برم
دیر وز بود چشم من و خاک کوی دوست
امروز اسیر قاصد و بال کبوترم
جان میدهم بمژده اگر آورد نسیم
مشتی غبار از سر بالین مادرم
فرخنده طالعی که صبا دسته های خار
آرد بمن ز خاک شهیدان کشورم
کترا نهم بجای مژه روی چشم خویش
یا بر فراز سر چو گرانمایه گوهرم
پیری رسید و جای گهر می چکد کنون
خونابهٔ سرشک ز کلک سخنورم
یک داغ به نگشته فلک آزمون کند
هر دم برنگ دیگر با داغ دیگرم
جای عنان نهاد بدستم عصا دریغ
تا من عصا زنان سفر مرگ بسپرم
تابوت آتشین شده در چشم من جهان
از هر جهت گرفته سراپا در اخگرم
گر مرده ام تپیدن بیجا برای چیست
ور زنده ام چگونه بتابوت اندرم

استاد «خلیلی»

نازم به خشکی لب ومژگان ترکه کرد
آزاد از تعلق هر خشک و تر مرا
شاکر ایزدم که به لطفش نیو فتاد
بر آستان دشمن میهن نظر مرا
من دامن خدای ندادم زدست خویش
عمری بدرچو حلقه نشانیداگر سرا
ممنون طالعم که نه پیوست هیچگاه
با خاینان ملک بیک رهگذر مرا

در گلزمین شعر و ادب

در رثای

آتش نفس سخن پرداز «خلیلی» نامدار

بسم الله الرحمن الرحیم

از شمار دو چشم یک تن کم   از شمار خرد هزاران بیش

با رحلت استاد سخن ، شاعر کم نظیر، نویسندهٔ بزرگ استاد خلیل الله «خلیلی» جهان ادب سوگوار گردید و دنیای دانش به ماتم نشست .

این کلمات شکسته بهیچصورت مرثیه یی در خور این ضایعهٔ عظیم نیست ، ولی قطراتی از خون دل سوخته یی است که بروی کاغذ چکیده و ارادت شخصی بنده را نسبت به استاد فقید منعکس نموده است .

چه سنگ است این دل خونین ما، کز غم نمی‌میرد
ز خون آشامی و سفاکی ماتم نمی میرد
پیا پی کاروان درد می کوبد ، در دل را
مگر این خونچکان از حملهٔ پیهم نمی میرد
چه طوفانها که پرپر کرد باغ هستی مارا
ولی این قطره خون، این لاله‌گون شبنم نمی‌میرد
درین آتش که ما هر لحظه می‌سوزیم ، غیر از ما
که گوید ؟ اگر سوزد بنی آدم ، نمی میرد
ز آه شعله افشانی که از دلهای ما خیزد
نمی سوزد چرا دنیا ، چرا عالم نمی میرد
به زخم سینهٔ ما زهر صد غم را دوا کردند
شگفتا ، دل میان سینه زین مرهم نمی‌میرد
یکی می گفت گلزار ادب هرگز نمی خشکد
بمیرد هر چه ، لیک این گلشن خرم نمی میرد

ولی ای وای درسوگ ادب بنشسته ایم اینک
دل بشکسته را بار دگر بشکسته ایم اینک

سخن جانداده چون گردیده استاد سخن خاموش
ادب مرده که خورشیدش شده در انجمن خاموش
نخیزد عطر جانپرور دگر از بوستان شعر
که گشته بلبل خوشخوان این رنگین چمن خاموش
جهان علم گردید، آسمان تا آسمان تاریک
نمی گویم که تنها گشته مهتاب وطن خاموش
زبان ملت آغشته در خون ماند از گفتار
فغان سینه سوز امت گلگون کفن خاموش
چرا دیگر نمی نالد هجر یوسف کشور

عبدالاحد تارشی

در گلزمین شعر و ادب

مگر یعقوب ما خوابیدوشد بیت الحزن خاموش؟
کجا شد آنکه در دریای آب دیـده می غلطید
چرا شد پیکر درد و غم و رنج و محن خاموش
بحال مردم آتش بجان خویش می نـالید
چرا آتش بجانها زد ، شد آن کام و دهن خاموش

که گلگون می‌کند زین پس بخون دیده دفتر را ؟
که موزون می‌نماید رنج روز افزون کشور را ؟
به درد مادران گشته در خون تر، که می‌گرید؟
برای کودکان زار بی مادر کـه می‌گریـد ؟
چـو استاد معانی سـر بخـاک تیره بنهاده
به موزون قامتان تن جـدا از سرکه می‌گرید ؟
کـه شعر آسمـانی در عزای خـاک می‌سازد ؟
به چاک سینه های مردم کشور کـه می‌گرید ؟
قیامت می کند برپا کـه از اشعار خـونبارش ؟
بیاد جنتی کانجا بود محشر ، که می‌گرید ؟

به گلگون جامگان سروقـد قهرمـان مـا
که‌جان در راه حق دادند در سنگر،که می‌گرید؟
که در بحر غزل از گریه طوفان می‌کند جاری؟
ز چشمان قصیده ، خرمن اخگر ، که می‌گرید؟

که شهر شعر را «ماتم‌سرای» خویش می‌سازد ؟
به سوگ کشتگان کافر احمر ،کـه می‌گرید ؟
کـه باشد کارش از درد وطن با «اشکها خونها» ؟
به قلبش داغ، خرمنها ، به چشمش اشک جیحونها

بجوییم از کـه دیگر شرح رزم قهرمانان را ؟
بیان صحنه هـای جنگ سنگر های ایمان را
کنون کز خـامهٔ استاد شعر تر نمی ریزد
که رسوا می‌کند نیرنگهای سرخ شیطان را ؟
دریغازان سرانگشتی کـه تا می شد بجنبیدن
بروی صفحه می‌آورد صد خورشید تابان را
چـو بگـرفتی قـلم بهـر ثنـای لشکر تــوحید
ندودی در رگ الفاظ ، جاری آب حیوان را

بـاوج آسمـان غیـرت و مردانگی می بـرد
ببـال شعر حماسی ، عـلمداران قرآن را
تـوای فـردوسی آتش زبـان مـا کجا رفتی ؟
که بنویسد کنون شهنامهٔ شیران افغان را ؟

در گلزمین شعر و ادب

که از هر کوچهٔ تاریخ با روشن چراغ شعر؟
برد تا رزمگاه بدر و خیبر قهرمانان را ؟
سخنهای در افشان که گردد ورد سنگر ها ؟
نشیند در دل دشمن بسان نوک خنجر ها

فراز کوهساران بخون آغشتهٔ کشور
به ویران شهر ها کز ظلم دشمن گشته‌خاکستر
کدامین مرغ معنی می‌کند پرواز ، با تندی ؟
بجز شاهین اشعار مهین استاد دانشور
دگر شعرکه بوی کشتگان عشق خواهد داد؟
درخشد از سخنهای که برق نیزه و خنجر ؟
به شام تیرهٔ آوارگان ، از اشک تابانش
که ریزد بعد ازین با کاروان شعر خود ، اختر ؟
صبا از ما بگو در خاک میهن آبشاران را
که سیلاب سر شک خویشتن ریزند خونین تر
به دریا ها بگو سرهای خود برصخره هاکوبند
بگیریند از دل پردرد بیش از فرصت دیگر
به بستانهای دایم شعله‌ور از وحشت دشمن
گلی باقی اگر باشد ، بگو از غم شود پرپر
که فرزند سخندان وطن رفت از جهان ما
ازان سوزد زدرد سینه مغز استخوان ما

بما جز رنج ، دور روز گار آورده ناورده
دمی آرامش قلب فگار آورده ناورده
درخت زندگانی اندرین ده سال وحشتبار
بجز مرگ عزیزان برگ و بار آورده ناورده
دبستان ادب تاگشته مضمونش سر شک و خون
بغیر از شاعران سوگوار آورده ناورده
زمان ما ازین آتش نفسهای سخن پرداز
یکی همچون خلیلی نامدار آورده ناورده
وطن دارد بسی سنگرنشین قهرمان اما
نظیرش در سخن یک شهسوار آوارده ناورده
زجو آتشخانهٔ دل از میان شعله های درد
کسی چون وی کلام آبدار آورده ناورده
زجو اعجاز سخن اندر خزان عمر چون استاد
کسی با شعر رزمی ، نو بهار آورده ناورده
بزرگ استاد ماجایت بهشت جاودان بادا !
به محشر رحمت پروردگارت سایبان بادا !

در گلزمین شعر و ادب

زبان قصه پرداز خراسان

لیلا ملک تیموری

به مناسبت وفات نا بهنگام استاد خلیل الله «خلیلی»

مرا امروز خون دل ز چشم خون فشان رفته
ز آشوب جهان دود د لم بر آسمان رفته
زبان از شرح درد من چو کوه آتش افشانست
ز سوز دل مرا از لطف نواها شعله سان رفته
دو چشمم از تماشای جهان و بیوفائی هاش
بپایم قطره قطره سیل اشک از دیده گان رفته
چه تقدیر است آدم را که شاخ آرزو هایش
ز تندی قضا بشکسته و زرد و خزان رفته
چه اسرار است یا رب در جهان پرز اسرارت
که تا بالی به اوجی می رسد مرغ از میان رفته
چرا پیر و جوان مهربان و با خدای ما
به کامت ای زمین تشنه خون ، خون چکان رفته
چرا از آسمان با صفای میهن ای یاران
مه و خورشید و ناهید و هزاران کهکشان رفته
درین آوارگی ما را چه گوهر های شایانی
همی بی نام و نام آور پنهان و عیان رفته
بیا ای هموطن بشمار درین دور رنج و غم
بغیر از دوستان ما را چه چیزها بیگمان رفته
وفای ما ، صفای ما ، دل حق آشنای ما
زبر از حیله ظاهر فریبان زمان رفته
توان ما و زور ما و مشت آهنین ما
خدا را از نفاق ما ، وطنداران توان رفته
حکایت های بس تلخ و حزین دارم ز رفتنها
کنم شرح یکی رفتن که با او قلب مان رفته
ز جمعی اختران و ماه خورشیدی نهان گشته
فروغ محفل ما دوستان از این میان رفته
یکی روشن ضمیر مهربانی پای تا سر عشق
ز جمعی عاشقان کوه جانان ، روح و جان رفته
سخنگوی سخن سنج سخن پرداز دانائی
نگر کبک زری از دامن افغانستان رفته
یکی مهر سراپا مهر از چرخ ادب یا رب
فروغ از دیده در خاک و چه گوهر رایگان رفته

در گلزمین شعر و ادب

ز بوستان ادب یاران، فغان و ناله می‌آید
خدا را بلبل شوریدهٔ، شیرین بیان رفته
کدا مین ناله پرسوز دارد سوز و ساز او
زبان بینوایان و فغان بی کسان رفته
زبان دلکش تاریخ پر اسرار خاک ما
یکی افسانه گوی قصه های باستان رفته
کسی کو از دل ویرانه ها می‌جست شان و فر
دریغا ! مرد کاوش گر همای راستان رفته
شکوه و عظمت تاریخ می خیزد ز اشعارش
زبان قصه پرداز خراسان از جهان رفته
خلیل ما خلیلی داد خواه اشک و خون ما
ز میدان جهاد ما زبان کهکشان رفته
چه فریاد و فغان می آید از ابیات رنگینش
خرو شان موج طوفان زا، دل پر آرمان رفته
چو خنجر می خلد حرفش بقلب دشمنان ما
خدایا ! تیغ جوهر دار جملهٔ غازیان رفته
کسی کو دلفگاران را نوازش با زبان میکرد
ببین آن کو پریشان و غمین از این و آن رفته
چه پیمان است یا رب بخت ما را با پریشانی
که هر کس از جهان رفته، بسی آشفته جان رفته
سخن از خامهٔ «لیلا» پریشان میشود امشب
پریشانم که با استاد ما لطف زبان رفته

جلال فرهیخته

قافله سالار سخن

آه که رفت از جهان قافله سالار سخن
چهره کشید در نقاب خاک معمار سخن
تیره و تار شد جهان، گشت زدیده هانهان
مهر مشعشع ادب مطلع انوار سخن
ترک سریر کرد دوش شامگه شهریار شعر
بست‌دو دیده از جهان‌سرور و سردارسخن
کودک و پیرو مرد وزن‌کرده سیاه در بدن
نرگس و نسترن بسوگ این علمدار سخن
مهر جهان تاب ما ماند زتابش و فروغ
وه‌که به بستان ادب نشگفد از هار سخن

در گلزمین
شعر
و ادب

نیست فسوس باد زهر درهمه جهان و دهر
بهر جریح پیکر و خسته و بیمار سخن
رفت شهنشه ادب مهـر ادب مـه ادب
راهـبر ره ادب بحر گهر بار سخن
مظهر درد بود او رزم و نبرد بود او
اختر فرد بود در زمان و معیار سخن
بگذردار چه سالیان لیک نیابد التیام
زخم عمیق پیکر زخمی و افکار سخن
نیست فسوس بعد ازین درهمه جای در زمین
همچو همو به آروین ، گنج ادب یار سخن
آه که زیـر خاک شد کنوز دنیای ادب
همره او بگور شد رموز و اسرار سخن

رفت فسوس رایگان گنج و بزرگ و شایگان
از کف ما به نا گهان دولت بیدار سخن

تابه نقاب خاک شد چهره خوب یار ما
خون فشان گشته این دیده اشکبار مـا
لحظه بی نیست فارغ از ماتم و سوگ پور خویش
میهن بی بدیـل ما مـادر سوگـوار ما
باز ماتم دگر مـام وطن نشسته است
اشک فشانی هم آن روز و شب است کارما

وای که مالد از تپش بهر همیشه شدخمش
قـلب عزیـز آریـا شاعـر نامـدار ما
بست فرو لب از ترنم سرور جان بخش
بلبل خوش کلام ما مفخر و افتخار ما
او همه جاودانه شد در همه جافسانه شد
سو ژه پر ترانه شد نیز به روزگار ما
رفت زما خلیل مـا همـدم بی بدیل ما
محبت ما دلیل مـا عـزت ما وقار ما
رفت زما عزیـز ما ثروت بیکسان ما
اندک ما زیـاد ما در هم مـا دنار مـا
رفت به فردوس برین نخبه افغان زمین
ماتم و سوگ بعد ازین در غم اوست کارما

ریزش اشک ما به سوگ او بـود فخر ما
لیک چگونه شود ازین پس کار سخن

در گلزمین شعر و ادب

صحنه سازی‌های شرق وغرب

جنایت های‌خودرا پرده‌است‌ازیادظاهر شاه
بود در کشورما بالی الحاد ظاهر شاه
گهی باساقیان سیم ساق از دیده ها پنهان
گهی ظاهر شود در حلهٔ زهاد ظاهرشاه
بحال زارملت اشک چون تمساح می‌ریزد
بود دانا به فن حیلهٔ صیاد ظاهرشاه
خطوط رمزمکاری است ظاهر در جبین او
درین باب‌است‌بعد از سامری استادظاهرشاه
به رغم‌سستی‌ترکیب عنصرهای‌ذات‌خویش
به قسوت گوی سبقت‌برده‌ازشدادظاهرشاه
زسوی‌جمعی ازاحبارسو با سوءاو صا فش
به‌عنوان‌چو « ظل الله »می‌شدیادظاهرشاه
نشان غدر دارد در جبین از نادر غادر
بود در راه ورسم هاشم جلاد ظاهرشاه
به پاس خاطرهرخارو خس در گلشن‌میهن
چه ظلمی رانکرده با گل و شمشاد ظاهرشاه
چرا میکرد جمع نوکران روس کافر را ؟
بقتل مسلمین بی گنه دلشاد ظاهرشاه
چرا میکرد پشتیبانی از افکار الحادی ؟
اگر می بود دور از فکرت الحاد ظاهرشاه
بود کاخ کریملین کعبه مقصود او دائم
کریملین همچوشیرین است‌وچون‌فرهادظاهرشاه
نبوده دست او هرگز جدا از دامن کفار
به طاغوتان دوران اتم منقاد ظاهرشاه
دل‌وجان را فدا میکرد بلکه دین‌وایمان را
به حسن صوت ولحن‌بیرک شیاد ظاهرشاه
زبیم ارتقای نهضت اسلام و آزادی
حمایت می‌نمود از نهضت‌الحاد ظاهرشاه
به دستور کریملین کاروان ملک و ملت را
سوی دشت‌تباهی می‌نمود ارشادظاهرشاه

رحمت‌الله «منطقی»

در گلزمین شعر وادب

تماشا می کند از دور قتل عام ملت را
که آخر داد ملت پروری را داد ظاهرشاه
عوام‌الناس میگویند: «اوقطب‌است‌یااوتاد»
توگو :«کم‌نیست‌ازفرعون‌ذی‌الاوتادظاهرشاه»
به قول اهل دل‌در نزد اهل‌مذهب‌تحقیق
بود در عصرحاضر مظهر بیداد ظاهرشاه
به اخلاقی که اودارد نباشد افتخار مرد
که میگردد بنام ننگ افغان‌یاد ظاهرشاه
بود درمرکز تثلیث از هجر وطن نالان
که‌گردیده به‌چرس از فرط غم معتاد ظاهرشاه
نباشد انعکاس راستین آه مظلومان
اگر آهی کشد از سینه یا فریاد ظاهرشاه
به اوصافی که او را هست حیف نام ظل‌الله
که گردیده به اسم بی مسمی یاد ظاهرشاه
به هوش آ ! صحنه سازی های شرق‌وغرب رابنگر
که باز آید بسوی عرش استبداد ظاهرشاه
زروی حق قضاوت گر شود اکنون کجا دارد؟
به تدبیر شؤون کشور استعداد ظاهرشاه
محال است اینکه دیگر رجعت اورا بود امکان
کند دوران نامیمون خود را یاد ظاهرشاه
محقق گربه عرش سلطنت گردد جلوس او
نیفزاید دگر در ملک جز إفساد ظاهرشاه
بدون رنج وتکلیف وندیده صحنهٔ پیکار
نشسته بهر صید مفت در مرصاد ظاهرشاه
روا دارد گرگان کریملین حاجت او را
کند ازبیت ابیض نیز استمداد ظاهرشاه
به غرب وشرق داده وعدهٔ صدق و وفا داری
لنا علم بأن لا یخلف المیعاد ظاهرشاه
جهان همچون نتیجه تابع بدزاد وارذل هاست
که متبوع است اینجا ارذل بد زاد ظاهرشاه
دگر باریش وبا سجاده ودستار می آید

در گلزمین شعر وادب

به کیش زاهد این سالوس ناسجاد ظاهرشاه
به ترک صحنه های عیش وبزم ساحلی در روم
برای خود کند درد سری ایجاد ظاهرشاه
چو باز آید دگر او ، ملک ، لبنانی دگر گردد
ازین هم بیش ، کشور را دهد برباد ظاهرشاه
نباشد کشور امروز ما آن کشور دیروز
کند طرح پلانها در خیال آباد ظاهرشاه
جهان داند که پیش از پانزده سال از همین امروز
رمید از سلطنت از فقد استعداد ظاهرشاه
عبث باشد کزو خواهیم حل مشکلات خویش
که هرگز یک گره نگشاید ونگشاد ظاهرشاه
محال است اینکه کشور از طفیل او شود آزاد
نبوده خود زبند حکم غیر آزاد ظاهرشاه
بخواهد تا کند این اژدهای پیر تسخیرت
که افسونگر بود هم ماهر اوراد ظاهرشاه
میابیرون زسنگر ، غم مخور آخر چه خواهد کرد
که مردود است از جمعیت وافراد ظاهرشاه
محول کن به شمشیرت جواب «منطقی» اینست
اگر با تو کند دعوی بی بنیاد ظاهرشاه

« هفت ثور »

ای روز هفت ثور روز عزای ما
ای روز رنج بار ای غم فزای ما

در صبحگاه تو ـ محنت دوچند شد صوت وشعار کفر ـ هرسو بلند شد
خلقی وپرچمی ـ این هردو بی خدا طبق شعار روس ـ اندر گزند شد

ای روز هفت ثور روز عزای ما
ای روز رنج بار ای غم فزای ما

مزدور برژنف ـ نور محمد ترک بابرک وامین ـ این هرسه کافرک
از پیروان دین ـ ازجمع مسلمین چندین هزار را ـ کردند بی درک

ای روز هفت ثور روز عزای ما
ای روز رنج بار ای غم فزای ما

در گلزمین
شعر
وادب

صدها هزار ما ـ زنده بگور شد   صدها زضرب چوب ـ ازدیده کورشد
از صحن مدرسه ـ قرآن بدور شد   رائیج بخاک ما فسق و ـ فجور شد
ای روز هفت ثور روز عزای ما
ای روز رنج بار ای غم‌فزای ما

کشتند طفل را ـ درپیش مادرش   مادربه پیش طفل ـ بریده شد سرش
پیش پدر زدند ـ فرزند راچنان   کزآسمان خروش ـ برشد به پرپرش
ای‌روز هفت ثور روز عزای ما
ای روز رنج بار ای‌غم‌فزای ما

دیدی که عاقبت ـ چون تیرخشم ما   از پشت برژنف ـ یک یک فقاره زد
دیدی که نارخشم ـ دیوانه وار چون   بر خرمن عدو ـیکدم شراره زد
ای‌روز هفت ثور روز عزای ما
ای روز رنج بار ای‌غم‌فزای ما

دیدی که چون زدیم ـ بر روس ضربه‌ها   کامروز کرده‌گم ـ راه گریز خود
دیدی که پوزه اش ـ مالیده شد بخاک   مانده‌است‌یک‌قلم ـ ازجست‌وخیزخود
ای روز هفت ثور روز عزای ما
ای روز رنج بار ای‌غم فزای‌ما

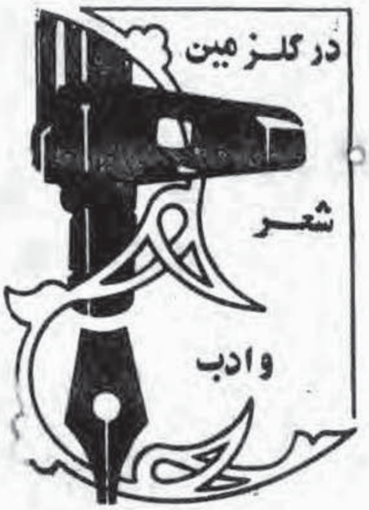
ز ان کودتای روس ـ تا حال کار ما   بگذ شته در جهاد ـ لیل و نهار ما
ویران شد همه ـ شهر و دیار ما   درین بهار خوش ـ اینست بهار ما
ای روزهفت‌ثور روز عزای ما
ای روز رنج بار ای غم فزای‌ما

هرجا که‌بنگری ـخواه بوم وخواه‌بر است   خون‌هزارپیر ـ و جوان دلاور است
خوشبو شود مشام در صبحگاه وشام   خون«شهید»نیست‌هان‌مشکوعنبراست
ای روز هفت ثور روز عزای ما
ای روز رنج بار ای‌غم فزای‌ما

م . ی . شهباز

شعر و شهادت

بدگوهران به عشق سزا وار ندیده انـد
والا گهر کسی کـه درین ره گزیده اند
خوش آن‌متاع‌چوما که به بازار زنده‌گی
او را به نقد شعر و شهادت خریده اند



انتقام

ننګیال

«ورک حواس د ورنو د ستم له زوره مه پوښته
دلته څوک له اور او پیښور او ګوره مه پوښته
کوم اور چی دا اوس زما په کور باندی بل شویدی
دغه اور تـه ګوره د دوزخ له اوره مه پوښتـه
هلته چی پغمان او استالف می پـه اورسوی وي
دلته می له سوات، مری، بحرین، لاهوره مه پوښته
چیری چی د حق لښکری مخ په یوه خوا کاندی
بیایی د کوهی او ګـرنګ له لوره مه پوښتـه
دا د زړه د زخم د سرو وینو تت تصویر ګڼـه
سترګوته می ګوره د زړګي له کـوره مه پوښتـه
څوک چی د پاک عشق د معراج پولی ته ختلی وی
هله یی بیا هیڅ له تور ، تهمت ، پیغوره مه پوښته
څـه به درتـه زه د دې قیامت پـه اړه وایمـه
زړه دې را لڼدی کړه نور له سوز او شوره مه پوښته
ما د ژوندون درس کی خدایږو نورڅه کله لوستی دی
بیله مینی یـاره ، ګـوره ما له نـوره مه پوښتـه
چیرته چی زورګیر، وی مستبد، استعمارګر وی څوک
بودی، فرق یی نشته ، تی له سره او توره مه پوښته
دا ستـا بی دردی کله پـه مخـه چیری وانخلی
ما د خپل زخمی احساس له څریکوګوره مه پوښته
بیله انتقامه یی قیمت پوره کیـدی نـه شی
دا «ننګیال» ولس د خونبها له پوره مه پوښته

حق جهاد می وظیفه شو

بی غـوری دزمـانـی تـه
زړه می تـول تغمه تغمه شو
تر پوستکی لاندی هـډمـی
له ډیر غم بر مه برمه شو
هـوا وینـم خـړه پـړه
راته سور اور سره لمبه شو
دخپل کور دشمن له لاسه
سرمی لوڅ بی عمامه شو
بغاوت دروس بی دین تـه
یو جهان پـه هنګامـه شـو
فسادونـو چـل او ول کی
لچی کابل تـه پـه حملـه شو
مائی نه پرینبوده نیم پل
اوس هر خواته چارګامه شـو
ساده خیال ته څیری څیری
دانګریز خوله په لقمه شـو
تل به نه وی ای «غمګینه»
حق جهاد می وظیفه شـو



براد رمجاهد داملاسراج الدین

مصاحبه

به سلسلهٔ دیدار با فرمالدهان جهاد اسلامی کشوراینک مصاحبهٔ داریم با برادر مجاهد داملاسراج الدین یکتن از فرمالدهان جمعیت اسلامی در ولایت سمنگان که ذیلاً مطالعه میفرمائید :

سوال-محترم قوماندان‌صاحب قبل ازهمه خود را به خوانندگان مجله میثاق خون معرفی‌بدارید ؟

جواب - اسم من سراج الدین فرزند فیض‌محمد باشنده قریه اسلام قلعه مرکز ولایت سمنگان میباشم

سوال : از کدام سال باینطرف با گروه های اسلامی در تماس شده وچه‌وقت بجهادمسلحانه‌آغازنموده‌اید؟

جواب : چون زندگی مؤمن سراسر مجادله و مقابله بر علیه باطل بوده و میباشد بناءً بنده که نیز در یک فامیل متدین و مسلمان دیده بجهان کشودم و در خورد سالی شامل مدارس دینی شدم وتا قبل‌از کودتای جیره خواران کرملین در میهن‌اسلامی خود به فرا گرفتن علوم اسلامی و تدریس مشغول بودم و در سال های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ با تنظیم جمعیت اسلامی افغانستان که رهبری آنرا در ولایت سمنگان استاد محترم مولوی محمدظاهر امیر ولایتی فعلی ولایت سمنگان بعهده داشت در تماس بودم زمانیکه کودتای نامیمون مزدوران روس در میهن عزیز مان بتاریخ (۷) ثور (۱۳۵۷ ه ش) صورت گرفت و مزدوران براریکه قدرت بنا بدستور بادارانشان تکیه زدند ، از اینکه ما قبلاً از مرام پلید این حلقه بگوشان کرملین اطلاع داشتیم دست بجهاد مسلحانه زدیم که بفضل و احسان ایزد متعال تا امروز ادامه دارد .

سوال : چه‌انگیزه باعث‌شدتا شما دست به سلاح و مبارزه زدید ؟

جواب : در سوال قبلی نیز تذکر دادم که با رویکار آمدن گروهکهای خلق و پرچم از اینکه از مرام شوم آنها کاملاً اطلاع داشتیم دست بسلاح بردیم و جهاد را نیز خداوند متعال بر هر مسلمان فرض گردانیده که وقتی منطقه ای‌ازقلمرو مسلمین مورد تجاوز قرار میگیرد ، و به دین و آئین شان توهین میشود باید جهاد کنند و دست بمبارزه زنند .

سوال : در ابتدا که بر علیه روس متجاوز وجیره خواران شان قیام نمودید مجهز با چه نوع سلاح‌بودید؟

جواب : زمانیکه ما بر علیه

روسها دست به سلاح برده و قیام نمودیم اسلحه ای در نزد ما موجود نبود که توسط آن با یک ابر جانی قرن می جنگیدیم البته اسلحه، قوی که مجاهدین در وطن عزیز مان داشتند و دارند همان ایمان و عقیده راسخ ایشان به پروردگار لایزال میباشد و همین سلاح ایمان و عقیده اسلامی است که با دشمن تا دندان مسلح با دست خالی و پای برهنه و شکم گرسنه در گرمای تابستان و سرمای زمستان رزمیدند و میرزمند و چنان ضربات خرد کننده ای در مدت هشت سال جهاد اسلامی بر روسها وارد کردند که اکنون روسها از عمل خویش پشیمان اند.

سوال : اولین کسیکه شما برادران مجاهد را از رهگذر ایدیولوژی اسلامی و تکتیک نظامی در جریان جهاد اسلامی میهن مان رهبری میکرد چه کسی بود ؟

جواب : - در جریان جهاد اسلامی و چه قبل از آن در ولایت سمنگان استاد محترم مولوی محمدظاهر با تدریس درس های عقیدتی و با تبلیغات اسلامی و درسهای نظامی مردم ما را مستفید وآگاه ساخته است.

سوال : قرارگاه شما در چند کیلومتری قوای دشمن قرار داشته و چند نفر مسلح دارید ؟

جواب : قرارگاه ما در اسلام قلعه در ده کیلومتری قوای روس موقعیت دارد و پنجصد تن افراد مسلح داریم .

سوال - در سال گذشته چند عملیات بالای دشمن انجام دادید وتلفات وخسارات روسها ومجاهدین را میتوانید معلومات دهید ؟

جواب - از اینکه منطقه ما تقریباً به سرک ترانزیت نزدیک میباشد وپس شبی نیست که مجاهدین بالای قطار روسها حمله ور نشوند ونل تیل که از جوار سرک میگذرد هر شب آنرا به آتش می کشند که ساعت ها آتش آن زبانه می کشد و خسارات زیادی ببار میاورد در سال گذشته مجاهدین دایکمرتبه بالای دشمن عملیات موفقانه ای انجام دادند که دشمن ملحد نیز با قوا و پرسونل زیاد بالای جبهه ما حمله ور شد جنگ شدیدی در گرفت و مدت (۱۸) شبانه روز این برخورد بین حق و باطل ادامه یافت و تلفات و خسارات جانی و مالی سنگینی به دشمن وارد گردید و (۲۸۰) تن از عساکر روسها و غلامان شان مردار و تعداد زیادی زخمی گردیدند و چندین تانک و نفربر طعمه حریق گردیده وغنائم زیادی بدست مجاهدین پرتوان اسلام آمد وازمجاهدین شش نفر بشمول قوماندان عبد الکریم بدرجه رفیع شهادت نائل آمد وتوسط بمباردمان هواپیماهای روسی تعدادی ازمنازل مسکونی مردم بیدفاع منطقه تخریب گردید و اما اینرا باید گفت که درچنین شرایطی که جهاد اسلامی بر علیه روسها ادامه دارد نمیتوان آمار درست تلفات و خسارات را گرفت .

سوال :- آیادر منطقه شما تنظیم های اسلامی وجود دارد و اگر باشد روابط شما با ایشان چطور است ؟

جواب : - در منطقه خود مان که اسلام قلعه میباشد بجز جمعیت اسلامی دیگر تنظیمات وجود ندارد اما درسایر نقاط ولایت سمنگان نیزجمعیت اسلامی، حرکت انقلاب اسلامی و چند گروپ از حزب اسلامی و یک گروپ از محاذ ملی اسلامی وجود دارد که روابط بین همدیگر حسنه میباشد .

سوال : - عملیات هائیکه برعلیه دشمن صورت میگیرد وبا دیگر تنظیم ها بطور هماهنگ ویکپارچگی میباشد یا بطور انفرادی ؟

جواب: عملیات هائیکه بالای دشمن صورت میگرد هرتنظیم نظر به شرایط و موقف خودش عملیات های بالای دشمن انجام میدهد ودر زمانیکه دشمن بالای یکی ازجبهات مجاهدین حمله ور میشوند در آنوقت همه متحدانه وهماهنگ عمل میکنند .

سوال : آیا گفته میتوانید که از منطقه شما و بطور عموم از ولایت سمنگان بچه تعداد مردم مهاجر

گردیده ؟

جواب :ـ ازمنطقهٔ ما (اسلام‌قلعه) تاالحال کسی هجرت نکرده امادرسطح کل ولایت بجز چند خانهای محدود و دیگر کسی هجرت ننموده است .

سوال : ارتباط شما بادیگرجبهات جمعیت اسلامی چگونه بوده و اگر قوماندانهای مشهور جمعیت اسلامی در آن‌ولایت‌را نام ببرید بهتر خواهد بود ؟

جواب: ارتباط ما با تمام‌جبهات جمعیت اسلامی صمیمی بوده و همیشه از همدیگر احوال میگیریم وقتی اگر حمله ای از طرف قوای دشمن بالای یکی از جبهات مربوط و لو که در دور ترین نقاط ولایت قرار داشته باشد ضرورت گردد بکمک شان می شتابیم و همیشه توسط نفر ارتباطی از احوال جبهه‌های همدیگر وبرادران مجاهد واقفیم قوماندانهای مشهور جمعیت اسلامی درولایت‌سمنگان قرار آتیست از مرکز ولایت برادر مجاهد سیف‌الله قوماندان عمومی ولایت ارشد« فرید »،قاضی فیض‌الله‌احمدخان ضابط شجاع الدین‌محمد حکیم ،سلطان قوماندان،قیام الدین، مامور امان‌الله قوماندان ، خواجه احمد قوماندان، عبدالرحمن‌قوماندان، مولوی دین محمد ، ازولسوالی درهٔ صوف ، مخدوم محب‌الله قوماندان عمومی ولسوالی درهٔ صوف، مولوی جمعه ،قوماندانهای مشهور ولسوالی خلم ، حمیدالله صدباشی قوماندان عمومی ولسوالی خلم ، محمداکرام قوماندان،شیراحمدقوماندان ، ابراهیم بای ، گل محمد ، عنایت‌الله ، اخند عبدالستار .

سوال : ـ جمعیت اسلامی افغانستان در منطقه چقدر مجاهد دارد ؟

جواب: بطور مجموع درولایت سمنگان (۷۵) فیصد مجاهدین مربوطه جمعیت اسلامی افغانستان و متباقی (۱۰) فیصد آن ازتنظیم های اسلامی دیگر بوده و (۱۰) فیصد مرکز شهرتحت کنترول دولت میباشد .

سوال : ـ بطور عموم روحیه مجاهدین را چگونه ارزیابی مینمائید:

جواب:ـ زمانیکه‌ملت‌مظلوم‌مادر اولین قیام مسلحانه شان در مقابل متجاوزین وعمال‌خاین وتابکار آنها یعنی خلقی ها و پرچمی ها دست بدست هم دادند بجز نیروی ایمان دیگر کدام چیزی نداشتند شما باور داشته باشید که ما در اولین قیام خونین خویش با کارد و چاقو و داس و چوب دستی وتفنگ های کهنه و قدیمی دربرابر تانکهای‌زرهی‌وماشیندار‌های‌محاربوی‌ـ طیارات‌نوع‌میگ‌وصدها نوع‌سلاح مرگبارومخرب‌دیگر در بر آمدیم هزاران‌تن ازملحدان را رهسپار جهنم ساختیم و این واقعیت‌است‌ملتی کهشهادت راقبول ننماید به پیروزی و سعادت نخواهد رسید زندگی‌مسلمان اگر فاقد روحیه جهاد ومبارزه باشد جز حیات جاهلیت و محکومیت چیزی دیگری بیش نیست وقتی ما میتوانیم بهدف مقدس خود نایل گردیم که شهادت را در نزد خود سعادت تلقی نمائیم ، مابه‌چشم سرمشاهده می کنیم که مجاهدین ما از روحیه عالی بر خوردار است و درمقابل‌دشمن‌بیباکانه می‌رزمندوقتی‌برادری‌شهید میشودفوراً جای او را خالی نگذاشته و برادر دیگری سلاح اورا بردوش گرفته و بطرف دشمن شلیک مینماید و باآن تعهدیکه سپرده اند تا آخرین رمق حیات بر علیه دشمن مردانه وار می رزمند .

سوال :ـ اهالی بیدفاع که همیشه توسط میگهای‌روسی‌بمباردمان میشوند وخسارات‌جانی‌ومالی‌رامتحمل‌میگردند روحیه ایشان‌درمقابل‌مجاهدین چگونه است .

جواب:ـ این بهمه واضح‌ومبرهن است‌که مجاهدین هم فرزندان همان مردم بوده وتوسط کمک و معاونت همان مردم است که مجاهدین‌اکمال میشوند فکر نکنید که مجاهدین غیر از مردم میباشند اینهادست پروردگان مردم مسلمان ومتدین اهالی‌اند وقتی که اینها در دست سلاح‌دارند ودر

سنگری بخاطر سرکوبی دشمن زبون نشسته اند در قریه‌ها مادران وپدران واطفال آنها زندگی می کنند وبدفاع از سرزمین مقدس شان قیام نموده‌اند تا کفر والحاد درمنطقه نفوذ ننماید .

سوال : در سال گذشته کشت وزراعت درمنطقه شما وبطور مجموع در ولایت سمنگان چطور بوده ؟

جواب :- درسال گذشته وهمچنان درطی هشت سال جهاد اسلامی کشت وزراعت بطور عموم درولایت سمنگان نظر به سالهای قبل از کودتای جیره خوران روس کم شده وهمیشه مورد بمباردمان هواپیماهای روسی قرار گرفته واکثروقت زمانیکه خرمن ها تیار میشوند مردم بیچاره تمام تکالیف را متقبل شده ووقتی است که باید حاصل آنرا بگیرند بمبارد میشود وهم چنان مدت سه سال میشود که برعلاوه بمباران روسهای متجاوز مصیبتی دیگری رونما گردیده که عبارت ازملخ میباشد وازین واقعه مردم سمت شمال بهتر واقف اند وقتی که اینها به پرواز درمیایند زمین سایه می افگند آنقدر زیاد است که زمانی درکشتزاری می نشینند چنان قطع نموده، میخورند که بعد از چند دقیقه کسی خیال میکند که شاید آن مزرعه را درو نموده باشند و از نگاه کشت وزراعت مردم نمیتوانند بصورت صحیح امرار حیات نمایند .

سوال :- نظر به مشکلاتی که بیان نمودید پس مصارف جبهه تانرا از کجا اکمال مینمائید ؟

جواب :- چون در بالا هم تذکر دادم که از نگاه زراعت نمیتوانیم بصورت درست مصارفی که در جبهه میشود برآورده بسازیم و طبعاً معلوم است زمانیکه مردم مسلمان نتوانند زرع کنند حاصلی بردارند بناءً ما هم کمکی کرده نمیتوانند ، ما فقط مصارف جبهه خود را درعملیات‌های که بالای شاهراه عمومی کابل حیرتان انجام میدهیم بدست می آریم و اکثراً موترهای مواد ارتزاقی که از بندر حیرتان بصوب ولایات دیگر در حرکت میباشند موتر های مذکور را گرفته با خود به جبهه می آوریم و ازین ناحیه میتوانیم جبهه و مجاهدین را اکمال نمایم و البته مدرک دیگری که میتوانیم از آن طریق جبهه را اکمال نمایم اینست که همه میدانند که پایپ لاین تیل مستقیماً از بندر ترمز بطرف بندر حیرتان آمده و از آنجا در جوار شاهراه عمومی تا منطقه دوشی امتداد دارد که شاهراه عمومی کابل حیرتان از یکهزار و پنجصد متری مرکز ولایت سمنگان عبور مینماید بناءً مجاهدین قهرمان شب هنگام با سوراخ نمودن نل تیل بشکه‌ها را پر نموده و در منطقه امن توسط الاغ ها و تراکتور ها می رسانند که با فروش آن نیز کمکی بجبهه و مجاهدین نیز میشود .

سوال :- وضع مجاهدین در منطقه چطور است ؟

جواب :- بیاری خداوند (ج) مجاهدین سلحشور منطقه و در مجموع تمام مجاهدین جمعیت اسلامی افغانستان در ولایت سمنگان در برابر تعهد یکه به پیشگاه ایزد متعال برای استقرار حکومت اسلامی و اعلای کلمته الله و نجات وطن عزیز خود سپرده اند تا کنون با متانت و دلاوری چشمگیری در مقابل دشمنان خونخوار شجاعانه می رزمند و از اینکه درک نموده اند که در اسلام عزیز شکست وجود ندارد و اگر کشتند غازی و اگر کشته شدند شهید اند و در هر صورت سعادت دارین نصیب ایشان میگردد بناءً از جنگ هیچ هراسی ندارند و مردانه وار در مقابل متجاوزین روس و اجیران دست نشانده شان در نبرد اند هیچ روزی نیست که پایپ لاین تیل که در مسیر شاهراه کابل حیرتان قرار دارد با انفلاق دادن این قهرمانان آتش آن زبانه نکشد وقطارها و کاروانهای اشغالگران را از کار نیاندازند خلاصه اینکه هیچ کاروانی از روسها بدون تلفات و ضایعات از آن منطقه عبور کرده نمیتواند . طی عملیات های منظم و پلان شده که مجاهدین قهرمان ما بالای پوسته های

روس و اجیران شان و هم چنان به منازل مسکونی گروهکهای خلق و پرچم مینمایند که در نتیجه تلفات و خسارات فراوانی بدشمن وارد میگردد و همچنان اموال و مواد صادراتی که از این شاهراه میگذرد هیچ وقتی سالم نگذشته و اکثراً بدست مجاهدین قهرمان و مسلمان منطقه می افتد هر روزیکه از جهاد اسلامی ماسپری میشود مجاهدین ما آبدیده تر و مقاومتر و با تجربه تر میگردند.

سوال : وضع نیرو های دولتی در منطقه چگونه است ؟

جواب : روسهای اشغالگر و متجاوز همراه با مزدوران خود فروخته شان هر آنچه از سلاح های مرگبار نظامی در اختیار داشتند در میهن اسلامی مان سرازیر نموده و بالای مردم مسلمان و مجاهد ما ریختند ولی آنچه که آنها در ابتدای کودتای نام نهاد شان تصور میکردند عملی نگردید و اندکترین خللی هم در تصمیم و اراده قاطع مردم مسلمان ومجاهد ما رخ نداد بلکه روسها ، با همه ساز وبرگ نظامی که درعصرحاضر در اختیار دارند درمقابل قهرمانان اسلام شکست خوردند وبهمه معلوم است که حالت تعرضی را از دست داده و حالت دفاعی را بخود گرفته اند وبفضل واحسان الهی مجاهدین پیروز اند و روسهای سفاک دیگر تاب مقاومت نخواهند آورد وفقط دربین لانه های شروفسادشان درمرکز مانند مرغ اسیر در قفس محصور اند و شبها به تشویش اند که چه وقت مجاهدین بالای شان حمله ورمیشود .

سوال: بطورمجموع درولایت سمنگان گفته میتواند که چند فیصد آن درتحت سلطه دولت ملحد و روسها میباشد ؟

جواب! اینرا باید تذکر دهم که بفضل و مرحمت ایزدمتعال ازبدو کودتای اجیران روسی درمیهن اسلامی مان و از شروع جهاد اسلامی تقریباً (۹۰) فیصد اینولایت آزاد شده وتحت سلطه مجاهدین قهرمان میباشد که مدت هشت سال کوشش دشمن باهمه حیل خود نتوانسته برآن تسلط یابد وتنها (۱۰) ده فیصد که درآن ولایت تحت سلطه دولت و روسها میباشد مرکز ولایت است که مانند قفس است وهمیشه بیم ازعملیات مجاهدین دارند .

سوال: درباره جنایات روسها اگر بازهم معلومات دهید بهتر است؟

جواب: گرچه درباره جنایات روسهای متجاوز هر قدر بگوئیم و کتابها تحریر گردد کم خواهد بود وآنچه دراین جا قابل تذکراست بمبارد مانهای پی در پی واز بین بردن مواشی وتخریب منازل مردم مسلمان ما و سوختاندن خرمن ها میباشد وهمچنان ازقتل وکشتار مردم مسلمان و بیدفاع ما هیچ دریغ نکردند وهر کسی که درچنگ این لاشخواران قرار می افتد .

یا به سیاهچاه ها انداخته میشود ویا جوقه جوقه بدریای آمو ،همچنان اکثراً مجاهدین ومردم بیدفاع مسلمان ما را دستگیر وبرهواپیما سوار نموده از ارتفاعات بلند بر زمین پرتاب می کنند و هم اگر بر قریه ای این ددمنشان بیرحمانه حمله نمودند برعلاوه اینکه تماماً مال و دارای را به تاراج میبرند طفل های معصوم رانیز بامسلسل نشانه گرفته وشهید می سازند که این واقعات قلب هر بیننده راجریحه دارمی سازد .

سوال :راه رسیدن به پیروزی در افغانستان مظلوم وبیدفاع ازدیدگاه شما چیست ؟

جواب: راه رسیدن به پیروزی را مافقط میتوانیم زمانی بدست آوریم که مجاهدین ومردم مسلمان مادریک صف قرار گرفته وهمه برادر وار درمقابل روسهای جنایتکار برزمند وچهره های منافقین راکه درداخل جبهات نفوذ کرده باشند شناسایی نموده وبجزای اعمال شوم شان برسانند آنگاه است که طلیعهٔ پیروزی وسعادت درافق بیکران میهن اسلامی مان بدرخشش خواهد آمد .

سوال:- چه نوع حکومت را پس از پیروزی خواهانید؟

جواب : درطول هشت سال از جهاد اسلامی که پنج ملیون ازهم

میهنان ما آواره واکثرمنازل مسکونی مان ویران وبیش ازملیون نفر شهید شده وجا نهای شیرین شان را بخاطر رضای خداوند (ج) وحاکم ساختن نظام اسلامی واعلای کلمته‌اله در میهن عزیز مان ازدست داده اند ثمره وپاداش این شهیدان فقط وفقط تاسیس یک حکومت اسلامی درمیهن مان میباشد .

سوال:- دراین‌اواخر حکومت مزدور بنابدستور اربابش اعلان آشتی ملی و آتش بس راتودر اینمورد نظرشمامنحیث یک فرمانده چیست ؟

جواب : این‌یک‌واقیعت‌وامرمسلم است که وقتی دشمن ازطریق جنگ وکشتار وویرانگری‌وبزندان‌افگندن‌ها نتوا نست این ملت مسلمان را سرکوب نموده واهداف ناپاک‌خودرا با لای آنها بقبولاند .

بناء بناچار به نیرنگهائی دست می یازند چنانچه زمزمه های آشتی ملی و حکومت ائتلافی وآتش بس که درین وقت ها بنا بدستور سرد مداران کرملین ازطرف دولت مزدور آن در کابل پخش گردیده این نیر نگهای دیگریست که میخواهند باچنین حرفهای درظاهر ملائم ونرم مردم‌مارا فریب داده وهدف شوم خود را اجرانما ید اما ملت مجاهد وقهرمان ما بر این گفتار های بی محتوا که بجز جنبۀ ظاهری‌و بردم فریبانه چیزی دیگری نمیباشدبازی نخورده،بلکه‌بعدازاعلان آتش بس وآشتی ملی رژیم مزدور عملیات سنگرداران اسلام گسترده تر گردیده است .

ما متیقین هستیم که هر قدر جهادماادامه یابدگیاهای‌هرزه از بین رفته و سنگرداران متعهدورزمجویان صادق درصحنه باقی خواهند ماند .

سوال: باتشکر ازینکه‌چندلحظهٔ‌ئی باما صحبت نمودید در اخیراگرپیامی بمجاهدین ومها جرین داشته با شید بفرمائید ؟

جواب:من‌ازهمه مجاهدین وسنگر داران اسلام وخصوصاًاز آلهائیکه‌در رأس جهاد اسلا می‌مان قرار دارند متمنی‌ام که درین شرایط حساس که جهاد برحق ما روبه پیروزی بوده دشمن زبون (روس‌اشغالگر)بەشکست وناکامی مواجه گردیده ومیخواهد تا بانیرنگهای به اصطلاح آشتی ملی و حکومت ائتلافی . . . راه گریزبرای خود پیدا نماید .. بایدهمه‌تلاشهای خود را فقط بخاطر رضای خداوند متعال انجام داده ودرجهت هماهنگی واتحاد صفوف جهاد توجه جدی مبذول داشته وسخت هوشیارانه گام بگذارند و عناصریکه بطور د ستوری ازطرف دولت ملحد درسنگر ها جا گرفته وسبب نفاق بین مجا هدین قهرمان ما میگردند شناسائی نموده و بجزای اعمال شان برسانند .

و از آنعده برادران ما که در دیار هجرت حیات به سر می برند و داغ بی خانمانی را بدل دارند امید وارم که برادران مهاجر ما با هجرت شان جهاد رافراموش نکرده وهمکاری های لازم را حتی‌الامکان با برادران مجاهد شان نمایند زیرا هجرت بخاطر آن نیست که‌در گوشهٔ آرام نشسته وتنها بفکر زندگی وآرامی خود باشند بلکه شخص مجاهد ومسلمان بخاطر هجرت مینماید که در محیط هجرت‌خود را از هر نگاه اکمال نموده و دوباره بر علیه دشمن آمادهٔ جهاد و مبارزه گردد چنانچه حضرت پیغمبر اکرم « ﷺ » ناجی بشریت وقتیکه ازدست مشرکین به تنگ آمد هجرت نمود ومدت(۱۳) سال در مدینه ماند آنحضرت بخاطری (۱۳) سال را در مدینه نماند تا در آنجا بزندگی خود ادامه دهد بلکه در تلاش آن بود تا بعد از اکمال شدن بر دشمن یورش ببرد وجهاد خود را تا پیروزی ادامه دهد بناء بر مهاجرین میهن مان است که بتأسی از علمکردهای حضرت‌رسول اکرم (ﷺ) دوباره بسوی سنگر های داغ جهاد بشتابند تا باشد که میهن عزیزمان از قید روسهای جنایتکار آزاد گردیده وهمه باهم در کشور عزیز مان درأمن وامان زندگی نئیم.

(آمین یا رب‌العالمین)

بمناسبت سالگرد شهادت استاد فایض



بخون خفتگان سنگر حق

یادی از شهید پیروز استاد فیض الرحمن فایض یکتن از پیشگامان نهضت اسلامی کشور

شهید فیض الرحمن فایض پسر شهید ملا قربان محمد یفتلی در روز دوشنبه اول برج قوس ۱۳۲۵ ه ش برابر با پنجم ذوالحجه ۱۳۶۵ ه ق در گذر دیوابیگی شهر فیض آباد ، در یک فامیل متدین و پارسا، پا بعرصه وجود گذاشت . شهید فیض الرحمن فایض در خرد سالی قرآنکریم و بعضی متون ادبیات فارسی را نزد پدر و مادرش آموخت و بخواندن برخی کتابهای فقهی و قواعد زبان عربی درمدرسه دیوابیگی که رو بروی منزل مسکونی شان موقعیت دارد شروع کرد و در سال ۱۳۳٤ شامل متوسطه فیض آباد شد درسال ۱۳٤۲ خورشیدی از متوسطه فیض آباد فارغ گردید و نظر به مشکلات فامیلی از تحصیلات عالی به امید ادامه آن موقتاً صرف نظر کرد ، وظیفه مقدس معلمی را انتخاب نمود .

وبا شروع سال تعلیمی ۱۳٤۳ ، درمتوسطه فیض آباد درست در همان مکتبی که چند ماه قبل خود متعلم بود به صفت معلم تعیین شد ، او نخست معلم دانش صنف دوم گردید ، و شاگردانش را که در سنین ۹-۱۰ قرار داشتند ، درس اخلاق و خدا شناسی میداد حتی سرمشهای مضمون «خط» شان جمله های می بود که اخلاق و صلاح را در روحیه معصوم شان بذر می کرد . در همین دوره شاگردانی تربیه کرد که گروهی شهید شدند و گروهی با افتخار فعلا سلاح بردوش و از حریم اسلام و عقیده اسلامی دفاع میکنند که می توان از جمله شهداء داکترشهید غیاث الدین «زاهد» و خواجه مهر احمد (فضل حق) مستمند را بر سبیل مثال نه حصر و از جمله مجاهدان سربکف و انقلابی برادر مجاهد لطف الله «جاهد» را نام برد .

استاد شهید بعد از سپری کردن یک سال در فیض آباد به مکتب ابتدائی «کری» که در فاصله دوازده کیلو متری فیض آباد واقع است ، تبدیل میشود ، و مدت دو سال در تربیت و تعلیم اهالی همین منطقه سپری میکند و خدمات فراموش ناشدنی به ایشان انجام میدهد و بعد ازینکه متوسطه فیض آباد درسال ۱۳٤۵ ش به لیسه ارتقاء یافت ، استاد شهید نظر به علاقه ایکه به تحصیل داشت از نخستین کسانی بود که عریضهٔ به مدیریت معارف تقدیم داشت تا استعفایش منظور شده و شامل لیسه گردد ، اما این خواسته او با یکسلسله مشکل تراشی ها رو برو شد وسرانجام درسال ۱۳٤٦ ش شامل صنف دهم لیسه فیض آباد (که بنام لیسه شاه محمود یاد می گردید) شد اوضاع مکتب مانند چند سال پیش نبود فعالیت های الحادی باآمدن معلمین کمونیست در فیض آباد شروع شده بود و عکس العمل ستمی ها در برابرمضامینیکه در روزنامه بدخشان به نشر می رسید شدت یافت ، بویژه بعد ازینکه استاد سیف الرحمن سایف که جدیداً از دانشکده شرعیات (۱۳٤۵ ش) فارغ شده بود و به اثر خواهش مدیر مسؤل روزنامه بدخشان که یکتن از مسلمانان مخلص بود به علاوه استادی در لیلیه پامیر هیأت تحریر روزنامه هم بود ، کمونیست ها به خشم آمدند و به آتش کشیدن کتابهای کمونیستی کتابخانه عامه فیض آباد که به مدیریت مطبوعات و روزنامه مربوط می شد با نقش فعال استاد سایف در سال ۱۳٤٦ ش این خشم را دو چندان کرد.

استاد فایض در همچو فضائی شامل لیسه شد . هم صنفانش نیز از چهره های سرشناس باند مزدور «ستم ملی» بودند وسه سال زندگی درسی استاد در لیسه باجنجال های سپری شد ، و در سال ۱۳٤۸ ش از لیسه فارغ التحصیل شد و منتظر بود تا هیأت کانکور پوهنتون کابل به بدخشان بیاید ، ولی بعد از چند ماه انتظار هیأت کانکور به بدخشان نیامد واو بار دیگر وظیفه معلمی را قبول کرد ، مدت چهار سال در ولسوالی راغ بصفت معلم ایفای وظیفه کرد درسال ۱۳۵۳



رساله مفهوم کلی و تطبیقی اسلام
نوشته شهید پیروز استاد فایض





ویژه نامه بمناسبت دومین سالگرد شهادت شهید پیروز.

خورشیدی به لیسه فیض آباد آمد و درسال ۱۳۵۵ به یفتل تبدیل شد و در مکتب ابتدائی لنگر یفتل به صفت سر معلم ایفای وظیفه می کرد، تا اینکه بعد از کودتای کمونیستان در اوائل جوزای سال ۱۳۵۷ ش دژخیمان رژیم کودتابه بازداشتش رفته‌وبعد از دستگری اورا در محبس فیض آباد زندانی نمودند.

مبارزات سیاسی استاد شهید :

استاد شهید درسالهای ۴۲ و ۴۳ در دوران فراغت از متوسطه و از خلال نشست وبرخاست بابر ادرانیکه کابل رفته بودند و از کابل با حرفهای نو و واژه های تازه وارد بدخشان می شدند، بویژه نشستن‌درمجالس استاد برهاالدین‌ربانی‌واستاد سید جان بیان استادان فاکولته شرعیات در روحیه او تاثیر بسزائی بجا گذاشت و در همین دوره به نامها و آثار سید قطب، مودودی، ناصر مکارم و بازرگان آشنائی پیدا میکند، و در دور انیکه باردیگر بعد از یکدوره معلمی شامل لیسه میشود، دیگر هراسی از لفاظی ستمی‌های مزدور و مارکسیست‌های‌دشمن‌مردم ندارد با ظهور الله ظهوری لسانسه ادبیات مرد شماره دو یا سه ستم ملی که بصفت معلم او نیز است چیلنج میدهد، و در تحلیل اشعار پیشینان و پیشگامان ادیبان پارسی گوی‌با او مناقشه‌ها میکند و درانتخابات پارلمانی دوره سیزدهم شورا (سال ۱۳۴۸)ش که متعلم صنف دوازدهم بود سهم فعال وارزنده می گیرد و به افشای چهره های کثیف کاندیدا های ستمی ها و خلقی‌ها چون عبدالعزیز کوژ پشت و منصور هاشمی می پردازد.

استاد شهید درمظاهرات متعلمان لیسه فیض‌آباد و لیلیه پامیر که درسال ۱۳۳۹ ش‌توسط استاد «سایف» سازمان داده شده بود با برادران همرزمش سهم‌فعالانه گرفت و بعد ازینکه جنبش اسلامی افغانستان تحت زعامت استاد برهان الدین ربانی اسم «جمعیت اسلامی افغانستان» را بخودگرفت، فورمه های تعهدوبیعت‌به همه ولایات‌کشور ارسال‌گردید، مسؤول‌توزیع فورمه‌ها واخذ بیعت و سر حلقه در بدخشان به اساس هدایت برادر شهید انجنیر سیف‌الدین «نصرتیار» استاد شهید فیض الرحمن «فایض» تعیین‌گردید. و توسط او تعهد و بیعت برادران گرفته شد که بدون شک‌منزل‌استاد جایگاه اکثر حلقات برادران وحتی پل ارتباط مبارزان بدخشان و مرکز نهضت بود. و او تا زمانیکه به زندان می رود و به آزادیش غل و زنجیر ودست بند می‌زلند در بدخشان‌به صفت سرحلقه ومسؤول تنظیم جمعیت اسلامی افغانستان به فعالیت ادامه داد.

مبارزات فرهنگی استاد :

اگرچه مبارزات فرهنگی‌استاد با مبارزات سیاسی اش آنقدر مزج و خلط است که‌نمی‌توان‌آنرا از یکدیگر جدا کرد او مدتی متصدی صفحه «دین و دانش» در روزنامه بدخشان بود از نام این صفحه پیداست که مبارزی چون استاد فایض‌برای این صفحه‌چه مضامینی تهیه میکند و ازین ارگان نشراتی دولت به نفع آئین‌و سازمانیکه با آن تهعد بسته چه استفاده می برد.

از استاد شهید در مبارزه با فساد و معرف آئین بر تر اسلام نبشته‌ها و مقالاتی زیادی به یادگار مانده است که آخر آن رساله‌کوچکی است بنام «مفهوم کلی و تطبیقی اسلام» که بخشی از آن بتاریخ ۵ ثور ۱۳۶۴ ش یعنی دو روز قبل از شهادتش در جریده «نبرد حق» که در بدخشان از طرف مجاهدین نشر می‌شود، بچاپ رسیده است.

زندانی شدن استاد :

استاد شهید در اوایل جوزای ۱۳۵۷ ش یعنی هفته های نخست کودتا از جمله اولین کسانی است که زندانی گردد، او مدتی را در زندان فیض آباد سپری کرد و دژخیمان سفاک و خون آشام از او به تحقیقات شروع کردند، اما چه تحقیقاتی؟! زیرا خط او، راه او، مبارزه‌او بالاخره‌هدف او به همه آشکاربود بازپرسان از او می‌خواستندراجع به فعالیت‌هاو کسانیکه با او ارتباط دارد اعتراف بگیرند، اما لبان راز دار او ابداً چنین‌کاری را تصمیم نداشت و محال بود که او به سازمان و همسنگرانش خیانت روا دارد، او حاضر بود که سر بدهد اما نه سر، همان بود که اورا شبانه به قطعه ۴ عسکری‌فیض‌آبادمی‌بردند وزیر وحشیانه ترین انواع شکنجه‌ها قرار میدادند تا از او اعترافی بگیرند او چندین بار زیر وسائل جهنمی روسی بیهوش شده بود. و با برچه در بدن نحیفش فرو کوبیده بودند که این جراحت ها بعد از رهائی اش از زندان نیز در بدن او مشاهده‌می شد. اما روح ناآرام و بزرگ او در آرزوی ایفای نقشهای بزرگتری درین شکنجه‌ها بسر می برد.


راهیان سحر

استادفایض به مهمانی خدارفت

شهادت برادر ارجمند مان فایض را ما باید بحیث یک زنگ خطر تلقی کنیم

پیام تسلیت

جریده راهیان سحر


فائض عزیز ! یادت گرامی باد وراهت مستدام

کاروان جهاد

استاد فیض الرحمن فایض یکتن از پیشگامان جنبش اسلامی کشورو ازبرجسته ترین چهر های مبارزه و جهاد بدخشان به شهادت رسید

جریده کاروان جهاد


جمعیت

صوبہ کنڑ میں ۳۷ مجاہد شہید اور علاقہ آزاد کرالیا گیا

مجاہدین نے طورخم کے قریب روسی چھاؤنی تباہ کردی

استاد فائض شہید کی یاد میں

جریده جمعیت

دشمنان بعد ازینکه درفیض‌آباد نتوانستند از او اعترافی بگیرند او را به کابل فرستادند تا در محبس دهمزنگ توسط وسائل پیشرفته تر و جهنمی تر روسی اورا شکنجه بیشتر دهند . اما این شکنجه‌هادر روحیه پولا دین و اراده استوار او تاثیری وارد نکرد بلکه کینه مقدس ضد استعماری اورا شعله ور تر کرد ، همچنان او مدتی در صدارت و وزارت داخله تحت شکنجه و تحقیق بود و در سنبله ۱۳۵۷ ش اورا وارد پلچرخی ساختند .

او در پلچرخی باکمونستان همیش با چین گرفته و عبوس و دل مالا مال از کینه و نفرت برخورد می‌کرد و نقش بارزی در ترس‌زدائی از دل همرزمان و همسنگران زندانیش داشت .

استاد شهید در زندان با ماجراهای رو برو شد که آغازش برخورد لفظی با سید عبدالله قوماندان جنایتکار پلچرخی است ، کسیکه زندانیان در برابرش یارای حرف زدن نداشتند اما او باصراحت لهجه‌برایش گفت : **اخوانی بودم، اخوانی هستم، اخوانی خواهم بود.**

این داستانی است که زندانیان اکثرآ خبردارند و برادر جریر درین مورد نوشتاری داردکه در شماره پانزدهم جریده آزادی ۱۷ اسد ۱۳٦٤ ش به چاپ رسیده است .

بالاخره استاد مبارز در آخرین گروپ در اواخر جدی سال ۱۳۵۸ ش بعد از مداخله نظامی روسها به اصطلاح در اعلان عفو عمومی از زندان رهائی یافت و بااصرار بی‌حد دولت مزدور حاضر نگردید که ازین اقدام بظاهر خیر خواهانه دولت اظهار امتنان کند .

استاد شهید با ورود به فیض‌آباد در فکرپیوستن با برادران مجاهدش که بی‌صبرانه ورودش را انتظار می‌کشیدند ، میشود و همراه با مادر همسر ، دختر و دو برادرش به‌کوهپایه های یفتل بالا میشود ومجاهدان از دیدن او غریو شادی و خوشی سرمیدهند .

استاد با قرار گرفتن در تنظیم جبهات و مقابله بآن روزگار سیاه و زندگی سوز گونی زندگی نوینش را آغاز کرده ، زندگی ایکه تلاش‌بیشتر می‌خواهد و رنج افزونتر ، آنهم در رویا روئی با یک ابر قدرت جنایتکار و تا دندان مسلح با داشتن همه امکانات مادی .

استاد شهید بعد از یکسلسله فعالیت‌ها وبررسی جبهات جهادی خواست‌آلام و دردهای ملت مجاهدمان را به کدر رهبری جمعیت برساند ازهمینرو در اسد ۱۳٦۰ ش به پشاور وارد شد . او مدت دو ماهیکه در پشاور بود ، باسکوت و آرامش تام ، حرفها ودردهای ملت را به مسؤلین امور می رسانید و از حضور در مجالسیکه از آن بوی ریا و دورنگی بمشام می‌رسید سخت گریزان بود ، اما آرزوهای که در دل داشت و آن آمالیکه در دماغ می پرورانید در پشاور نیافت درحالیکه روحاً نا آرام بود ، تصمیم گرفت هر چه‌زود این محیط را ترک گفته ، بار دیگر بصوب سنگرهای افتخار آفرین جهاد روان شد . و چندی را هم‌در غند کران سپری کرد و سپس در یفتل در سنگر خواجه صومعه فرماندهی یک گروپ را بعهده‌گرفت وهدفش ساختن یک‌گروپ به تمام معنی‌مجاهد بود، او باتدبر و درایتی که داشت‌درهدفش خیلیها کامیاب شده بود در سنگرش همه میله‌های تفنگ طرف دشمن متوجه بود ، قلب مجاهدانش به اثر تبلیغات او آگنده از کینه و نفرت ضد روسی بود ، زیرا او میدانست که بدون کینه و نفرت بادشمن نمی توان مبارزه کرد .

در سنگر او پیر مردان پنجاه و شصت ساله قرآن آموختند و نوباوگان‌بیست و بیست‌و چند ساله نبشتن و خواندن را فرا گرفتند .

حتی بعضی کوچک اندیشانیکه از رابطه علم و سلاح، قرآن و شمشیر اطلاعی نداشتند، زمانیکه به سنگر او می آمد می گفتند اینجا سنگراست یا مدرسه؟ درحالیکه این دو در همه شرائط ، بویژه در شرائط انقلاب لازم و ملزوم ، جسم و جان یکدیگر اند و برای یک مسلمان سنگر جهاد و محراب مسجد یکسان ارزش دارد .

شهادت استاد فایض :

استاد شهید کار های زیادی به نفع جهاد انجام داد که از هیچکس حتی از دشمنان هم پوشیده نیست ودشمن وجودش را بیش از هم و قبل‌از همه تفنگ‌ها خطرناکتر تشخیص داد ، و شبکه جاسوسی خاد اورا از جمله چهار تن از رهبران فکری جهاد در بدخشان میدانست که باید بهر ترتیبی‌که میشود نابود گردند از همینرو حملات پی در پی و حیله‌های گوناگون‌دشمن ادامه داشت که آخرین حملات روسها روز های دوم و هفتم ثور سال ۱۳٦٤ ش است .

در روز دوم ثور سال ۱۳٦٤ روسها به سنگرگاه



مجله الجهاد



جریده آزادی



مجله حبل الله

های استاد ارجمقام بی رحمانه می تازند اما جز شکست چیزی نصیب شان نمی‌گردد استاد بعداز دو روزصبر در جبهه شب پنج ثور بخانه می‌رود ، گوئی می‌خواهد برای‌آخرین‌بار با مادرهمسر، اطفال وبرادر وداع گوید و از آنها دعا گیرد ، بلافاصله پنج ثور بار دیگر بطرف سنگرش که چند ساعت از خانه اش فاصله دارد روان میشود .

شب هفتم ثور ۱۳۶٤ نیروهای دشمن بسوی سنگر گاه های استاد مجاهد ، یورش می برند ، استاد هم از هر نگاه آمادگی دارد، مجاهدینش در برابر دشمن صف آرائی میکنند ، جنگ ساعت شش روز هفت ثور در می‌گیرد و دشمن ، زبونانه ، بعد از یک نبرد ، چند ساعته شکست خورده ، جانب فیض آباد روان می شود ، مجاهدان به جمع غنائم می پردازند که در جمله غنایم یک پایه مخابره هم است و از صحنه سازی دشمن بر می آید که او نتوانسته است، مخابره را با خود ببرد، مجاهدان طوریکه بار ها تفهیم شده اند ، باحرکت دادن مخابره و یک سلسله تجربه ها به این نتیجه می رسند که دشمن‌نتوانسته است‌مخابره اش را بخاطر بزرگی انتقال دهد ، و می خواهند آنرا به قرارگاه برند استاد شهید مانع میشود ، اما مجاهدان که دشمن‌را شکست خورده مشاهده کرده ، و غنائم را صید خود میدانند با ارائه دلایلی مخابره را به مسجد قرارگاه می برند، استادهم در همین حال وضوکرده داخل مسجد می‌گردد، می بیندکه مخابره را آورده اند به مجاهدین‌دستور میدهدکه آنرا بیرون کرده و با فیر مرمی از هم بپاشندش ، مجاهدان که همه آمادگی نماز راگرفته اند، این‌امر را تابعداز نماز موکول می‌کنند واین چند لحظه تاخیرفاجعه می‌آفریند به این ترتیب که در حالیکه همه با خشوع‌و خضوع در حال نیایش باپروردگار خود اند که ناگاه مخابره توسط امواج هلیکوپتر های دشمن‌که در فضا درحال پرواز است منفجر می‌گردد و استاد ارجمقام باچهارده تن همسنگرانش شهید می‌شوند و بلقاء الله می روند .
(انا لله وانا الیه راجعون)

این چهارده تن شهید عبارت انداز : شهید ملا محبوب الله‌شهید عبدالذاکر شهید محمد رحیم، شهید قدرت الله ، شهید احمد بیک ، شهید شمس محمد ، شهید پهلوان نظر محمد ، شهید سراج الدین ، شهید قربان محمد ، شهید احمد الله ، شهید محمد عالم ، شهید فیض محمد، شهید محمد عالم، شهید عزیزالله.

استاد ارجمقام ، فایض مبارز و فرمانده مجاهد ، شهید میشود و به قافله جاودالگان و تاریخ سازان به قافله آنانیکه مرگ را انتخاب‌کردند آنهم‌مرگ سرخ را می‌پیولدد، وقلب‌هزاران مجاهدداغدیده‌را داغدیده‌تر کرده چشمهارا گریان و در دلهای فرا‌وانی کینه مقدس ضد روسی و ضد استعماری را بذر می‌کند .

استاد فایض شهید شد و به جاودانگان پیوست اما فداکاری ، تلاش ، مبارزه و جهاد و ایثار او تا دلیا است برتارک اعصار و قرون می در خشد .

و ما به علاوه اینکه از شهادت او جشن‌میگیریم و ازین سعادت بزرگداشت به عمل می‌آوریم، باروان پاکش تعهد راستین می‌نمائیم که راهش‌را ادامه دهیم استاد شهید ! رهیکه تو رفته ای ، روندگان زیادی دارد و خواهد داشت ، شهادتت مبارکباد و راهت مستداء

در قاموس سیاسی و تاریخی مردم افغانستان ، امروز ظاهر شاه نام نیست ، ظاهر شاه نام یک سیستم است ، ظاهر شاه نام یک طرز اداره است مشخصات رژیم ظاهر شاهی را همه بخاطر دارند ، فساد اداری ، اختلاس رشوت ، عدم اعتناء بقانون ، خویش خوری ، واسطه ها ، حاکمیت روابط برضوابط این ها همه از مشخصات نظام ظرهر شاهی بود وهر اداره ایکه یکی ازین مشخصات را داشته باشد ، در نظر مردم ادارهٔ ظاهر شاهی است .

قهرمان منطقه انجمن وکران برادر شهید قومانندان ملا عبدالرازق « شایق»

برادر شهید ملا عبدالرازق فرزند محمد صادق خان در سال ۱۳۲۳ ش در کران در یک خانوده متدین و مسلمان پا بعرصه وجود گذاشته ، بعد از سپری کردن دوره طفولیت، در یکی از مدارس محلی نزد محترم مولوی صاحب عبدالغفار زانوی تلمذ زد ، و به فرا گرفتن علوم اسلامی شروع کرد ، در سال ۱۳۵۴ در دوران خدمت عسکری با برادران نهضت اسلامی افغانستان آشنائی یافت، و راجع به کمونیست ها و مزدوران بیگانه (ستمی ها ، خلقی ها ، پرچمی ها شعله ئی ها افغان ملتی ها و . . .) معلومات حاصل کرد و چهره های نا مبارکشان برای او کاملا شناخته شد .

ملا عبدالرازق شایق که یک فرزند آگاه ، و مسلمان منطقه کران بود ، با آمدن کمونست ها به دستور عده ای از برادران تحریک اسلامی کشور مردم را جهت قیام در برابر حکومت الحادی تشویق کرد و خود عملاً با پیشتازان قیام ۲۲ حمل ۱۳۵۸ ش در جهاد سهم گرفت و همراه با برادران مجاهدش ، تکبیر گویان بالای عساکر دولتی یورش بردند و منطقه کران و انجمن را از لوث مزدوران خلق وپرچم پاک کرده وبا بدست آوردن یکتعداد سلاحهای خفیف و ثقیل مسلح گردیدند ، و او به اساس رشادتی که داشت چون یک فرمانده مجاهددر همه نبرد ها نقش خود راپیروزمندانه و با ظفرمندی ایفامی کرد. او که در فتح کران ، انجمن و دره یمگان سهم فعال داشت ، همراه با برادران مجاهد دیگر بصوب جرم حرکت نموده ، جرم را نیز فتح نمودند.

برادر شهید ملا عبدالرازق شایق در تمام جنگهای که در نواحی جرم بوقوع پیوست، همدوش برادران قهرمان خویش پیگیرانه در تلاش بود بعد از اینکه پلان حمله به فیض آباد گرفته شد ، شهید ملا عبدالرازق از جمله آن عده برادران مجاهد و رشیدی بود که آمادگی خود را اعلام داشت و همراه با برادران مجاهدش روانه فیض آباد شد در زد و خورد تانک تیل فیض آباد و فتح چند پوسته جاغر، از خودشهکاری های کم نظیری نشان داد و در همین جنگ توسط چره هاوان شانه چپش جراحت برداشت ،

برادر شهید ملا عبدالرازق شایق در امنیت گیری راه عبور و مرور مجاهدین نقش فراموش نا شدنی را ایفا کرد ، در جنگیکه بتاریخ ۱۲ جوزا سال ۱۳۶۱ بوقوع پیوست و دشمن ۲۰ روز قراء و قصبات کران را بمبارد می کرد باز هم شهید ملا عبدالرازق رسالتش را بصفت یک مسلمان مجاهد ، با اخلاص تمام انجام داد و مدت بیست روز لحظه ای از مقاومت غافل نبود بعد ازین نبرد او جراحات شدیدی برداشت و جهت تداوی به پشاور آمد و مدت بیست روز تحت تداوی بود ، او گمان می کرد که شاید دیگر صحت نیافته و نتواند در جهاد شرکت ورزد، از همین رو بسیار اندو- هگین به نظر می آمد ، اما فضل خداوند صحت یافته و به اساس فرمان دارالانشاء جمعیت اسلامی افغانستان او فرمانده منطقه کران و انجمن تعیین شد و به طرف کوهپایه های مرد آفرین کشور روانه شد و مصروف به پاسداری از حریم اسلام و خدمت مجاهدین بود ، و همیش در فکر فشار و هجوم بر دشمن بود و ضرباتی هم به دشمن وارد کرد ، تا اینکه سرانجام روز یکشنبه ساعت پنج بامداد تاریخ ۶ جوزا ۱۳۶۵ ، شانزهم رمضان المبارک ۱۴۰۶ هـ همراه با برادران مجاهدش نظام الدین ولد الحاج سلطان محمد خان، عبداللطیف ولد محمد هاشم خان معلم عبدالعلیم خان و معلم عبدالرحیم خان و غلام سخی خان طی یک توطئه نا جوانمردانه به شهادت رسیدند .
انا لله و انا الیه راجعون .

روح شان شاد و یاد شان گرامی باد.

شهید مولوی عبد الرحمن

برادرمبارز واسطورپیکارمولوی صاحب عبدالرحمن فرزند نور محمد در سال ۱۳۲۹ در قریهٔ ورسنیگ یفتل سفلی در یک خانوادهٔ متدین و نهایت غریب پا به عرصه وجود گذاشت هنوزهم هفت بهاری از عمر عزیزش سپری نگردیده بود توسط والد بزرگوارش به تعلیم گماشته شد و تحصیلات خصوصی خویش را نزد یک عالم روحانی فراگرفت از آوان کودکی حسن وطندوستی وآزادیخواهی د ر

سیمایش میدرخشید موصف نه تنها منحیث یک روحانی بلکه منحیث یک خطیب دانشمند در اکثر مجالس اسلامی آن منطقه سهم بارزی داشت .

هنوزهم پایه کمال و علمیت شان به اتمام نرسیده بود که ناگهان کودتای منحوس و ننگین ۷ ثور به وقوع پیوست و زمام امور مملکت عزیزش افغانستان بدست ناپاک جلادان دون صفت کرملین افتید لهذا بدخشان باستانی و حماسه آفرین بهترین فرزند خویش را تقدیم انقلاب اسلامی نمود این مرد مجاهد مولوی صاحب عبدالرحمن خان یفتلی بود که درسال ۱۳۵۸ - دست به قیام مسلحانه علیه دولت مزدور تره کی زد موصف در اکثر عملیات ها موفقانه بالای پوسته های متعدد روسها در آستان بدخشان عملیات هماهنگ خویش را باسا ترساز- مان های اسلامی انجام میداد درسال ۱۳۵۹ بایک تعداد از مجاهدین فداکارش عزم مسافرت نموده رهسپار ولسوالی چاه آب ولایت تخار گردید و عملیات گسترده برعلیه ملحدین در این منطقه آغاز نمود موصف در اکثر صحنه های کارزار در صف اول جبهه گام مثبتی برمیداشت خواب راحت را بر پرورش گران و غلامان حلقه بگوش روسها حرام میساخت بالاخره موصف بعد از رشادت و فداکاری زیاد ناگهان از طرف یکتن از مزدوران دولت کمونستی که بصفت جاسوس و خدمت گزار « خاد » خودرا در لباس مجاهد زده بود هدف مرمی قرارگرفته به شهادت رسید .

انالله وانااليه راجعون

شهید مولوی میرالرحمن

الحاج فضیلت مآب مرحوم شهید مولوی صاحب میر الرحمن ومرحوم فضیلت مآب مولوی صاحب عبد الواحد خان زوی په ۱۳۰۰ کال کی دننگرهار ولایت دکامی دولسوالی دکندو خواجه جان په کلی کی خپلی مبارکی سترگی وغړولی .

ابتدایه زده کړه ئی دکامی داخون کلی په لومړنی ښوونځی کی پای ته رسولی وه . څرنګه چی پلار ئی دینی عالم اودخپلی دینی مدرسی مدرس ؤ . زیات دینی زده کړه ئی درلودل نومرحوم میرالرحمن تر هغه پوری ابتدائی تعلیمات مخکی وړل . نو ورسره ، ورسره ئی دخپل پلار دسیوری لاندی دینی تعلیمات هم مخکی وړل . کوم وخت چی ابتدائی تعلیمات ئی پای ته ورسول نو په دینی تعلیماتو کی هم مخ په وړاندی تللی ؤ . ده هم دخپل پلار په نقش قدم باندی قدم کیښود . دابتدائی تعلیماتو دپای ته رسولو نه وروسته دلوړو زده کړو د پاره د خپل ګاونډی مسلمان هیواد پاکستان ته ئی سفر وکړ . دپاکستان په سرحدی سیمو کی ئی پوهنتون عالی تعلیمات سرته و رسول . او تر هغه چی امکان ؤ پخپل هیواد کی دننه دلویو لویو متجر بو دینی پوهانو سره ئی خپل لوړ تعلیمات پای ته ورسول ددینی لوړو تحصیلاتو دبشپړ کولو وروسته خپل هیواد ته راستون شو . اودننه پخپله ولسوالی کی خپله دینی مدرسه ئی چی دپلار دوختو ئی درلودله اوزیات دینی طالبان پکی تربیه کیدل خپل ژوند وقف کړ .

مرحوم شهید مولوی صاحب میرالرحمن د درانه سلوک اوکرکتر خاوند ؤ ده دخپل، خپلوانو، همسایگانو اودوستانو سره ئی ډیر ښه سلوک درلوده دلطیفی اونرمی طبعی خاوند ؤ . که چابه ورسره بد کول ده به ورسره ښه کول . په قوم اوخپل ځایونو کی دخلکو مړی اوژوندی ته به پخپله حاضریدلو دی په خپل دینی خدمت کی بی الایشه خدمت فی سبیل الله کولو - او د اسلامی نظریاتو دخپریدو په باره کی ئی شپه ورځ یوه کړیوه اود زیاتو مسجدونو، مدرسو استاذان دده شاگردان ؤ په خلکو کی هم محبوبیت زیات درلوده

دولسوالو خلکو به ددغښخه مسجدولو دپاره اماماني غوښتل . مرحوم شهيد مولوي صاحب داسلامي فيصلو فتوی او امر معروف پېرو ؤ په عين تعليم دمصدر اوپه صرف ونحوه، اصول فقه ، احاديثو، تلميع توضيح ، علم معاني ، بديع بيان ، علم الغت اوداسی نور ډير هغه علوم چی دتفسير کولو دپاره ترې کار اخيستل کيږی تــد ريس کولو چی زيات شاګردان ئی پهدی علومو کی لوړو درجو ته رسولی ؤ . يو اسلامی مهذب او اخلاقی پوه عالم وه دده اخلاق ټول په اسلامی اصولو بالدی بناء وؤ او اسلامی اخلاقی معيارونو بالدی ئی تکيه درلوده . په ده کی علم او عمل دواړه ؤ يومتعهد اومخلص مسلمان ؤ نو همدا وجه وه چی کوم وخت په افغانستان کی دروسانو دنوکرانو له خوا کودتا وشوه او روسانو خپل لمړنی اغا نو کر محمد داؤد (خودکش بيګانه پرور) دقدرت په اريکه کيناوه نومرحوم مولوی صاحب وپوهيده اوپه مسلمانانو کی ئی اسلامی تحريک شروع کړ، دخلکو غوږونوته ئی ورسول چی دسايبرياد سره خونخوار نوکرانو ته د افغانستان مسلمان ولس په ګيروړغی اوس اسلامی

جهادته ضرورت دی خو دعوامو په منځ کی لاتراوسه کوم کلی اتحاد او اسلامی پاڅون نه ؤ راغلی . چی

مولوی صاحب پردی مجبور شو چه دمهمندو آزادو سرحدونو ته هجرت وکړو اوددی خونخوار په مقابل کی دمره خونړی سيلاب مخه بنده کړی دمومندو دماماخيلو په دروکی ئی سنګر ونيوه له څه مودی وروسته حکومت نا ارامه شو اودی ته مجبور شو چی دعوامو اسلامی احساسات خاموش کړی د خپلو ځينو پلانونو څخه تير شو ځان ئی لږڅه داسلام او مسلمان ولس ملګری و ښود . نودمرحوم مولوی صاحب پسی دخپلی ولسوالی مشران اوسپين ږيری واستول اوهغه ته ئی دحکومت په سويه تضمين ورکړ . مولوی صاحب بيرته خپل ځای ته راستون شو خو خاموش لشو خپلو اسلامی فعاليتونو ته ئی پراختيا ورکوله . دکامی دولسوالی خلکو هم دمرحوم مولوی صاحب پراخه ملاتړ کولو. کوم وخت چه دروسانو دوهمه رسی په غاړه نوکر تره کی ئی په ۱۳۵۷ کال کی دثور په(۷) بالدی دافغانستان اقتدار ته پورته کړ اولمړنی نوکرته ئی لازمه سزا ورکړه . نو مرحوم مولوی صاحب وويل چی نور دلته پاتی کيدل ګران شول . اوس داسلامی اصولو د الله جل وعلی شانه دحکم سره مطابق هجرت لازم دی چی ترڅو ددی سره دارمار قدرت خولهوړماته کړم نو د

دېری لږی مودی وروسته د پاکستان اسلامی ګاونډی هيواد ته د خپلو ماشو مانو سره مهاجر شو او پاتی جايداد اوهستی ئی دالله جل علی شانه درضاد حاصلولو دپاره دجهاد في سبيل الله په خاطر قربانی کړل مولوی صاحب ددهريانو او سره ملحدينو سره په مبارزه عملی ډګر کی برخه واخيسته او د ۱۳۵۷ کال څخه يی په وسله وال جهاد لاس پوری کړ .

مولوی صاحب د افغانستان د اسلامی جمعيت يو پياوړی او فعال غړی ؤ . دی د کامی د جبهی آمر ؤ او جهاد ئی داسلامی اصولو د روحيی سره مطابق سرته رسولو اود جهاد په دوران ئی په طاغوتی ملحدانو بالدی ډير بريالیتوبونه تر لاسه کړل اود کامی زيات مسلمان ولس مولوی صاحب په اسلامی تحريک سره بيدار شوی ؤ دکامی په ولسوالی کی لومړنی سړی ؤ چه خلک ئی داسلامی جهاد سنګرته وبلل خلک ئی داسلامی جهاد دروحيی سره اشنا کړل . او ترهغه چه مرحوم مولوی صاحب ژوندی ؤ داخری سلګی پوری داسلامی جهاد د کاروان په سر کی قومنده په غاړه درلوده ترڅو پخپله عالی ارزو بالدی موفق شو په ۱۳٦۰ کال کی دحمل دمياشتی په ۲٤ ليته کی په يو وسله وال نښته کی د ملحدينو له خوا ټپی او وروسته ئی د شهادت پياله وڅکله !

شهید گل‌رحمن «غیرت»

دگربت لمنی پیا په وینو سری دی
شنیز دره کی غلغلی ناری سوری‌دی
دوستان ویرکا دښمنان کړی هوسونه
په جرگه کی دشنیز بیابلی ډیوی‌دی
راروان‌دروس،پرچم،اوخلق‌کاروان‌دی
نه‌یی‌شته‌دارد‌پخوا‌په شان‌نه‌هیراسان‌دی
په داډه زړه آرامی سره تیریږی
دغه ځکه شهید شوی گل‌رحمن دی

دافغان د مسلمان ، نومیالی ، مجاهد اوبهادر ولس تاریخ نن‌یوځل بیاویاړی چه‌دخپل یوبل سرښندونکی، تورېالی، زمریالی اودخدای(ج)دلاری دپیاوړی بچی‌په سوانحو اوسرښندونو دده پاڼی رنگینی او ښایسته‌کیږی او پخپله سینه او زړه کی ځای‌ورکوی.

دخدای د لاری سرتیری ، تورېالی ، ننگیالی او بهادر مجاهد وروږگل‌رحمن «غیرت» دی‌شهیدمعلم گل‌رحمن « غیرت » د الحاج شهید عبدالقدوس زوی په (۱۳۳۵) ه،ش کال کی دسید آباد دولسوالی دشنیز ددری دسالارو په کلی کی په یوه فقیره، دینداره او اسلام مینه کورنی کی زیږیدلی . نوموړی دینداره او په اسلام مینه کورنی د دوو پیاوړو او باتورو شهیدانو ورکولو نه سربیره اوس(۸)تنه ملاتړلی سرتیری ځوانان مجاهدین دجهاد په‌سپیڅلی‌سنگر کی لری

شهیدوروږمعلم‌صاحب‌گل‌رحمن «غیرت»په (۱۳٤۵) کال کی دتکیې په‌منځنی‌ښوونځی کی‌شامل‌اوپه(۱۳۵۱) کال کی‌په‌ډیرښه‌درجه له‌هغی‌ځنی‌فارغ شو ، په (۱۳۵۲) کال کی دسیدآباد په لیسه کی شامل او په(۱۳۵٤) کال ئی له هغی ځنی بری لیک تر لاسه کړ .

شهید وروږ غیرت په(۱۳۵۶) کال کی دروښان‌په عالی‌دارالمعلمین‌کی شامل او په(۱۳۵۷) کال کی ئی د لوړی درجی بری لیک په اخیستلو سره‌نوموړی‌دارالمعلمین‌پای‌ته ورساوه

شهید « غیرت » د بری لیک له اخستلو وروسته سمدلاسه په وسله وال جهاد لاس پوری کا. نوموړی شهید وروږ په ډیره مینه ، اخلاص او عشق سره د جهاد په بهیر کی نه ستړی کیدونکی هلی ځلی کولی او ورځ په ورځ به ئی مینه او اخلاص له سپیڅلی جهاد سره زیاتیدلا . تر دی اندازی پوری چی خوشحاله‌به واترځو چی شپه او ورځ ملا تړلی د جهاد په سره او د شهیدانو په پاکو وینو لژند سنگر کی موجود وی .

شهیدگل‌رحمن نظامی کورسونه تعقیب کړی وو . له دی سربیره شخصی لوستنی او مطالعی ئی ډیری کړی وی . په جنگی تکتیک اوچریکی فعالیتونو کی ئی پوره پوهه درلودله او خپل نظری معلومات به ئی قدم په قدم د عمل په ډگر کی پلی کول.

دی به تل د دښمن پرقوا رو او قطارونو باندی برید او یرغل کولو ته‌چمتووا . اودهغه قطارونو راتگ‌ته چی د لویدیز یا کابل ، هرات‌په لویه لار به د شنیز دری له منځه تیریدل د قیقه شما ری کوله .

شهید وروږ گل‌رحمن « غیرت » په هیڅ یو برید کی چه به د هری دښمن باندی شوی. بی برخی نه دی پاتی شوی او په ټولو هغو عملیاتو کی چی د مقدس جهاد له پیل نه تر اوسه پوری په ولسوالی کی شوی فعاله ونډه اخیستی ده . د راکت انداز په ویشتلو کی ئی پیاوړی لاس درلودا او هیڅ دز ئی خطا نه دی تلی . مگر ده به ډیر وخت د خپلو ورونو د تشویق او زده‌کړی په خاطر تغندی ویشتونکی‌نورو دسنگرورونوته ورکاوه

شهید غیرت به تل له لوی خدای (ج) ځخه د شهادت سوال کا . او شهادت ته ډیر تږی او وږی وا . مجاهد وروږ خان‌گل دشهید وروږ گل‌رحمن « غیرت » له وروستی لیدنی نه داسی نکل کړی :

« ماځلوروړځی دده‌له شهادت‌نه مخ کی معلم صاحب گل رحمن د وردگو دتنگی ددری په‌جوی زرین‌کی ولید له ستړی مه شی وروسته می ورته وویل : معلم‌صاحب خومره ښه ښکاریږی اوښه رنگ‌دی یستلی شهید نه شی‌ده ددی په عوض چه خپه شی په خندا اوورین‌تندی ځواب

راکا : « انشاالله چه زربه شهید شم خوب می لیدلی.» هماغه واچه څلورمه ورځ دده دشهادت نه خبر شوم اوحاضر ینوته مې وویل چه دمعلم‌صاحب خوب رښتیا شو .»

مجاهد وروړمحمدامان « جلالی » دتنګی اوشیخ آباد د حوزی قوماندان دشهید معلم‌صاحب له خولی داسی نکل کوی :

« زه دمعلم‌صاحب کره میلمه وم سهاردلمانځه نه وروسته له کوره راو وتلو اودباغک په لورروان شوو معلم‌صاحب دباغک د آدوخیلو ترکلی‌پوری ترلسوواروزیات دشهادت سوال وکا . همغه واچه یل‌سهار زمایه مخ کی دشهادت لوړمقام ته ورسید »

دروان کال دلیندی دمیاشتی په شپاړسمه نیټه دیکشنبی په ورځ دسهار په « ۸ » بجو دشنیز د ری دجمعیت اسلامی مجاهدینو دسالارو کـلی ته نژدی ، دمعلم صاحب گل‌رحمن په قوماندانی دملحد روس اودګوډاګیانو په ګډه قوه چه له کابل‌نه دغزنی په لور روانه وه برید وکا . په دی بریدکی‌هم دمعلم‌صاحب سره راکت اندازوا ، اوپه لیروخت کی‌ئی دهری دښمن دری‌درانه ټانګونه دوه زغر وال اویویپ ویجاړکړل . مکار اوبی‌دینه دښمن دمجاهدینو له موضع‌ګانونه څه اندزه لیری عسکر پلی کړل . ترڅوچه مجاهدین دشا له خوا محاصره کړی . قدرمن شهید وروړ « غیرت »دخیلی پوهی اوپوره مهارت له رویه ګردچاپیر د امنیت واړه واړه ګروپونه اوڅارونکی مؤظف کړی‌وا. څارونکو دشیطان دښمن له دی عمل‌نه دخپل ګروپ قوماندان معلم صاحب ګل‌رحمن ته خبرورکا توررزن اوننګیالی معلم‌صاحب دبریښنا په شان‌ځان دپلیو عسکر و مخی‌ته ورسولا . اودخپل‌سنګر دکمکی‌مجاهد وروړ ، نورحسن « جهادوال »نه ئی سل‌ډزی واخیست اود دښمن پرپیاده عسکرو ئی‌داسی باړوکاچی ټول ئی تیښتی‌ته مجبور کـړل . اوڅوتنه تری مردارشول .

ګران وروړ ،بهادرمعلم‌صاحب ګل‌رحمن « غیرت »ته دده دلیاقت اوپوهی له رویه دسیدآباد دولسوالی دنظامی آمردنده هم سپارل شوی‌وه .

دلیندی دمیاشتی (۱٦) نیټه دیکشنبی ورځ دده دخواړه اوګـران ژوند وروستی ورځ وه . مګر په وروستی ورځ کی ئـی دم په مړانـه اوبهادری‌سره‌پر دښمن داسی بریداوچپاو وکا چه‌دری درانده ټانګونه ، (۲) زغروال اویوجـیپ موټرئی‌تری ویجاړ کړل (۲۰)تنه عسکر او (۳)تنه صاحب منصبان‌ئی تری مردارکړل اوبی‌شرمانه تیښتی‌ته ئی مجبورکړل. بی‌دینه اومکرجن دښمن چی‌دمخامخ تښتی تاب رانه شو ی وړی دتیښتی نه وروسته ئی په میړنی اوننګیالی ګل‌رحمن دهاوانونوډله‌ئیز اورپیل‌کا . دی‌دلوی غره په شان ورته کلک ولاړوا ترڅوچه دخنځیر صفته دښمن دهاوان د دوهمی ګولی ټوټی دده په ګلالی او ښایسته لـه نوره ډک مخ اودزړه‌په سربانډی ولګیدلی‌اود دیرشو کالو په‌عمردشهادت لوړمقام ته ورسید اناالله وانا الیه راجعون روح ئی ښاد دمړانی اوبهادری یا دیی تـل‌وی .

شهید قاری عبدا لجبار

شهید قاری عبدالجبار فرزند ملا عبدالرحمن در سال ۱۳٤۰ در سرک اول فابریکه قند ولا یت بغلا ن در یک خانواده متدین چشم بجهان‌گشود در سال ۱۳٤۷ درسن هفـت سالګی شامل مکتب ابتدایه شده و تا صنف دهم تعلیمات‌خویش‌را ادامه‌دادو بعد از سانحه شوم(۷)ثور ۱۳۵۷ مکتب را ترک ودر پهلوی برادران مجاهدش قرار ګرفت و در عملیـات ها شرکت نموده شهامت و فدا کاری های از خود نشان داد که بالا خره در یک نبرد رویا روئی باقوای متجاوز روس در برج قوس ۱۳ ٦۲ بدرجـه رفیـع شهادت نایل ګشت .

« روحش شاد باد »

شهید عبدالقدوس

شهید عبدالقـدوس در سـال

۱۳۳۷ در منطقه سرک اول فابریکه قند و لایت بغلان دریک فامیل متدین دیده بجهان گشود از سن طفو لیت (۷ سالگی) تعلیمات دینی را در مدارس فرا گرفت و بعد از کودتای اجیران روس در میهن مان این برادر به صف برادران مجاهد خویش پیوست و بجهاد مسلحانه دست زد و بالاخره بعد از پنج سال جهاد در ماه قوس ۱۳۶۲ جام شهادت نوشید .

« یادش گرامی باد »

شهید محمد دل

شجاع مرد انقلاب سترگ اسلامی افغانستان برادرشهید محمددل فرزند برومند پردل‌خان دردهکدهٔ بهزادی ولسوالی شکردرهٔ ولایت کابل چشم بهجهان هستی گشود .

ازآوان میلادش تحت تأدیب اسلامی قرارداشت . تااینکه‌اسلام‌عزیز سراپای وجودش را دربر گرفت واورا یک مرد هدفمند برا ی انقلاب اسلامی تقدیم کرد .

میزان فکری این‌جوان مؤمن بعداز تهاجم بی‌شرمانه روس وی‌را وادارساخت تاسلاح به‌دوش شده وهم قطار دگر رز مندگان اسلام شود .

اوچون شیروارد میدان نبرد حق علیه باطل گردیده وبر دشمن ناپاکش ضربات خورد کننده وارد آورد .

اخیراً دریک جوابگوی جانانه به‌عملیات‌وحشی‌گرانه‌روس‌ودردرگیری رویاروئی سینه‌را باافتخار کاملی هدف مرمی ناجوانمردانه‌دشمن گمراه قراردادوخویشتن باقبای‌سرخ شهادت وارد بوستان لاله‌رخان‌انقلا ب‌اسلامی اش شد .

شهید همیشه گل

شهید همیشه گل دجان محمد زوی د ننگرهار ولایت دخوږگیانیو دولسوالی اوسیدونکی‌و . لومړی‌وروړتعلیم له درلود . خو یو تکړه اوزړه ور مجاهد و . پنځه کاله یې له خپلو مجاهدو ورونوسره په‌یو سنگر کې جهاد وکړ.

با لاخره د۱۳۶۵ کال دلوی اخترڅخه دری ورځې مخکې دروساتو له یوی قوی سره په لس ساعتیزه جگړه کې دکابل‌دشیوه کیو په سیمه کې دشهادت لوړ مقام ته ورسید.

اناالله و اناالیه راجعون .

محمد منگلی شهید

درآسمان رنگین انقلاب اسلامی ما صورت درخشان ستاره های انقلابی ظاهر می شود که حقانیت انقلاب عظیم اسلامی مارا تکیه گاه است .

در این روزهای اخیر یک‌گروه ازدلباختگان راه‌قران دریکی‌از زاویه‌های این آسما ن پر از خو ن وشهادت در انظار قد کشیدند که چهره هارا در ماتم سرا خواندند برادر محمد منگل ولد بسم الله پرورش یافته خانوادهٔ متدین و مظلوم درقریه دانشمند قلعهٔ مراد بیگ واسالی شکردره از جمله افتخارات بزرگ انقلاب‌ما است که‌در راهٔ خدا جام آرمان(شهادت)راباکف خون آلود بسر کشید این سترگ‌مرد جهاد در پروسه جهاد توفنده‌منحیث یک عنصر فعال اسلامی به نوبه سهم فعالانه خود را باشرفتر از حد تصور به جا آورد و د شمن گمراه و ضعیف شده را با نیروی ایمان تلفات جانی و مالی و ضربات جا نانه وارد آورد تا اینکه‌ازقطره‌لاله‌خون شان‌خون چکان سربالا کرده وبتاریخ ۲۱ میزان ۶۰ به‌رفیق اعلی پیوست و دنباله روکاروان شهداء گردیدخداوند(ج)روان‌جمیع انقلابیون رادر رحمت داشته باشد .

انا لله و انـا الیه راجعون .

شهید عبدالظاهر

برادر عبدالظاهر ولد سیدرحمن درسال «۱۳۴۶» درقریه موسهی ولسوالی چهارآسیاب ولایت‌کابل در فامیل متدین چشم بدنیاگشود. بعداز دورهٔ طفولیت درسن هفت سالگی شامل مکتب متوسطه موسهی گردید . درسن پانزده سالگی وظا یف ارتباط شهری مجاهدین حوزهٔ مر بوط خویش‌رابدوش ودر سن هفده سالگی تفنگ برشانه

گرفته درپهلوی سایر برادران مجاهداش در مقا بل د شمنا ن اسلام و وطن شروع به‌جهاد مسلحانه نمود. که‌در وظایف محاربوی وجهادی خویش‌از نهایت لیاقت واخلاص برخودار بود بنابرقضاً وقدرالهی (ج) درماه دلو ۱۳۶٤ ازطرف دشمنان اسلام والسانیت ناجوانمردانه به‌شهادت رسید .

انا لله وانااليه راجعون

شهید عیدی محمد

شهید عیدی محمد فرزند سرانداز در سال ۱۳٤٤ ه ش دریک خانواده متدین و نجیب در قریه قلعه دشت قلعهٔ مرادبیگ ولسوالی شکردره ولایت کابل چشم به جهان کشود .

در سن چهارسالگی نزدملاامام مسجد آغاز به آموختن علوم‌دینی نمود و در سن هفت سالگی شامل‌مکتب ابتدائی قلعهٔ مراد بیگ شد او سخت علاقمند درس و تعلیم بود او تازه به صنف هفتم رسیده بود که‌بخت از وی‌برگشت و واقعه شوم هفتم ثور ۱۳۵۷ بوقوع پیوست عیدی محمد مکتبی را که درآن دادن درس الحاد آغاز شد رها نمود ولی برای پیدا کردن‌نفقه فامیل شامل مؤسسه پشمینه‌بافی گردید او مصروف کار بود که قشون متجاوز روس در کشورما حمله نمودند وشروع به کشتار های‌دسته جمعی وقتل عام نمودند . عیدی محمد وظیفه را ترک گفته در قریه آمد سلاح برداشته و دوشا دوش سائر برادران شروع به جهادفی‌سبیل‌الله نمود نسبت شجاعت و شهامتی که داشت از طرف آمر حوزه (٤) شکردره بحیث آمر اطلاعات انتخاب گردید و با خیلی زرنگی و ظیفه خودرا پیش می برد . بالاخره بتاریخ ۲۹ / ۳ / ۱۳۶۵ ه ش در اثر حمله بالای پوسته های ملحدین در قلعه دانشمند در حالیکه چندین تن ملحدین را رهسپار جهنم ساخته بود خودش نیز بمقام‌عالی شهادت نائل‌آمد

انا لله و انا اليه راجعون .

شهید برکت الله

شهید برکت الله فرزند حاجی شمس‌الدین درسال ۱۳۳۸ درسرک چهارم فابریکه قند ولایت بغلان در یک فامیل متدین دیده بجهان گشود بعد از بقدرت رسیدن اجیران روس در ۷ ثور ۱۳۵۷ این برادر نیز آرام نه نشسته و دست بسلاح برد و از خود فدا کاریهای زیادی نشان داده و بالاخره در برج جدی ۱۳۶۵ دریک نبرد رویا روئی با روسهای متجاوز جام شهادت نوشید .

« راهش مستدام باد »

شهید صوفی محمد امین

شهید . صوفی محمد امین فرزند برات ازگذر قلندرشاه شهر مزارشریف بود وی در سال ۱۳۳۰ در یک خانواده مذهبی و اسلام دوست چشم بجهان کشود

گرچه برادر شهیدمان از نعمت سواد بی بهره بود . اما علاقهٔ سرشاری به خواندن و نوشتن داشت .

صوفی شهید به اثر روی کار آمدن رژیم سر سپردهٔ روسی که‌برای نابودی فرهنگ اسلام و جای گزین کردن فر هنگ استعماری و غیر اسلامی عملا وارد صحنه شده بود در جبهه پر افتخار شهید استاد ذبیح الله در صف سلحشوران قهر مان اسلام پیوست به کمترین‌مدت تجارب جنگی را علیه دشمنان دین پیدا نمود وی با عشق به شهادت بدون و قفه به حملات و عملیاتها شرکت میور زید نظر به‌فعالیت و زحمت کشی نامبرده ازطرف استاد شهید ،قوماندان قطعات ضربتی غرب شهر مزار شریف توظیف و انتخاب گردید در عرصهٔ وظیفه و جهاد مقدس اش پوسته های ملحدین خاد و نواحی شهر را تسخیر نمود و از آن جمله پوسته خاد بادام باغ ، پوسته نساجی بلخ ، پوسته آب‌وبرق، پوسته پدر وطن محمد علی ، از پوسته های متذکره صدها میل سلاح مختلف النوع را به‌غنیمت گرفت ، تا اینکه در یکی از حملات شدید دشمن و قوه بزرگ روس در قریه زاری بتاریخ ۲۵ جدی ۶۳ بعداز وارد آوردن ضربات کوبنده بدرجه شهادت نایل گردید .

شهید غلام صدیق

برادرشهید غلام صدیق فرزند غلام قادر در سال ۱۳۳٤ دریک فامیل متدین درقریه پاغیار ولسوالی ده سبز کابل دیده بهجهان گشود وازاوایل زندگی دارای اخلاق نیک بودهوبعد ازروی کارآمدن اجیران روس درمیهن اسلامی مان بهصفوف مجاهدین پیوست وشروع به جهاد مسلحانه نمود ودر بسیاری عملیاتها بالای کمونستها شرکت داشته بالاخره بهتاریخ ٥-١٣٦٤١ در یک کمین روسها بعداز مقاومت زیاد به درجهرفیع شهادت نایل گردید.

« روحش شاد باد »

شهید محمد بشیر

برادر محمد بشیر ولد حاجی محمد کبیر درسال ۱۳٤٠ درقریه موسهی مربوط ولسوالی چهارآسیاب ولایت کابل درفامیل متدین وعلم پرور متولد گردید. درسن هفت سالگی شامل صنف اول مکتب متوسطه موسهی گردید. در پهلوی دروس معارف تعالیم دینی را درفامیل ازوالد گرامی اش تعقیب مینمود بعداز اتمام صنف ششم بنابرذوق وعلاقه مفرطی که به تعالیم اسلامی داشت بصفت طاب العلم شامل مدرسه گردید. درجریان تعالیم دینی وظایف ارتباطی وعملیات چریکی را درشهر کابل ایفا وبسن شانزده سالگی شروع بهجهاد مسلحانه نمود ومنحیث مجاهد آراسته به علم جهاد وباد اشتن آرمان پیروزی انقلاب اسلامی درچوکات جهاد مرکزکابل ،قابل دشمن ملحد قدعلم نمود . که بنابرلیاقت، شایستگی و اخلاق حمیدهاش بصفت سرگروپ حوزه (۳) مرکزکابل انتحاب گردید .

همان بود که بتاریخ ١٤ / ٥ / ٦٤ دریک مقابلهرویا روئی باقوا ملحدین که اراده تلاشی وغارت قریهزادگاهاش را دا شتند مردا نه وار مقاومت ومقابلهنمود . که بسیاری ازدشمنان اسلام را باخاکوخون یکسان نمود درفرجام باچهارتن ازهمسنگران خویش در حالیکه (۱۹) بهار زندگی راسپری نمودهبود به عالیترین آرزو هایش که شهادت بود نائل گشت

روح اش شاد ویادش گرامی

اناالله وانا الیه راجعون

شهید عمادالدین

برادرشهید عمادالدین فرزند حاجی امان الدین در سال ۱۳۳۷ در یک خانوادهمتدین درقریه دهیحی ولسوالی دهسبز کابل دیده بهجهان کشود وی تعلیمات دینی خویش را نزد امام مسجد فرا گرفته و نسبت ضعف اقتصادی نتوانست بهتعلیمات خویش بهمکاتب ادامهدهد ،بارویکارآمدن اجیران روسی در افغانستان شروع به جهاد مسلحانه نمود و در بسیاری عملیاتها برعلیه متجاوزین اشتراک ورزیده وازخود فدا کاری وایثارگری های زیادی بجا گذاشت وبالاخره بهتاریخ ۲٦/۱/٦٣ دریک برخورد رویا روئی باروسهای وحشی درپشه خاک کوه صافی بدرجه رفیع شهادت نایل گردید .

« روحش شاد ویادش گرامی باد »

شهید محمد طیب

محمد طیب فرزند خان محمد در سال ۱۳٤٠ در سرک اول فابر یکه قند بغلان در یک فامیل متدین دیده بجهان گشود بعداز آنکه اجیران روس (گروهکهای خلق و پرچم)در میهن اسلامی مان طی کودتای بنا بدستور اربا با نشان برازیکه قدرت تکیه زدند برادر محمد طیب نیز آرام نه نشسته و در پهلوی برادران مجاهد اش قرار گرفته و دست بسلاح برد و از خود فدا کاریهای فراموش نا شدنی بجا گذاشت و بالاخره در یک نبرد رویا روئی با متجاوزین درماه جوزا ۱۳٦٠ بدرجه رفیعه شهادت نایل آمد .

« یادش در دلها زنده باد »

شهید غلام سخی

شهید غلامسخی د عبدالله جان زوی په کال ۱۳۱۳ کی د وردگو د سیدآباد ولسوالی د خریانو په کلی کی په یوه متدینه .او دینداره کورنی کی زیږیدلی دی او په کال ۱۳٥۸ کی

ئی د قندوز د ولایت د امام صاحب په ولسوالی کی په مسلحانه جهاد لاس پوری کړ دی وروسته له زیاتو هلو ځلو په کال ١٣٠٩ کی پیښور ته مهاجر شو خو بیا ئی هم لەجهاد څخه لاس وانه خیست او تل به په سنگر کی و او همیشه په سرحدی جبهاتو کی جنگیده خو پەکال ١٣٦٠ کی د وردگو ولایت ته ولاړ وروسته له څلور میاشتو مسلحانه جهاد څخه د جدی په شپږمه نیته دمنافیقینوله خوا په شهادت ورسیده انالله وانا الیه راجعون

شهید میراحمد

برادر شهید میراحمد ولدحاجی فضل‌احمد درسنه ١٣٤٤ درقریەدەیحی ولسوالی دەسبز کابل دریک خانواده دیندار دیده بەجهان گشودوی تعلیمات ابتدائی را در مکتب متوسطه دەیحی بپایان رسانید ، ونسبت علاقه ایکه بەجهاد علیه‌ملحدین داشت همراه با برادران مجاهد حوزه ده سبز شروع بەجهادمسلحانه نمود وبالاخره بتاریخ ١٣٦٣/١/٢٦ دریک‌برخوردرویاروی باروسهای‌وحشی درپشەخاک کوەصافی بدرجه رفیع شهادت نایل گشت :
روحش شاد ویادش گرامی باد

شهید تاج‌محمد

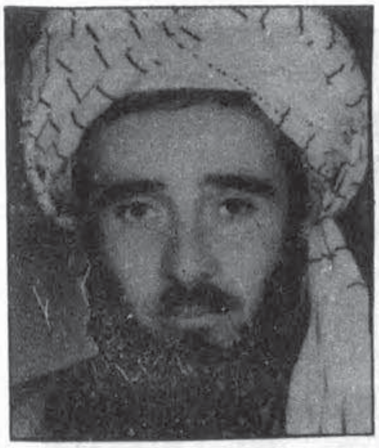
برادرشهیدتاج‌محمدفرزندحاجی فضل‌احمد درسنه ١٣٤٦ دریک خانواده متدین در قریەدەیحی واسوالی ده سبزکابل دیده به جهان هستی گشود . وی‌تعلیمات ابتدائی‌را در مکتب متوسطه دەیحی بپایان‌رسانید ونسبت‌شوق وعلاقەایکه به جهاد علیه‌ملحدین داشت همراه با برادران مجاهد حوزه دەسبز شروع بەجهادمسلحانه‌نمود وبالاخرەبەتاریخ ٥/ ١/٦٤ دریک برخورد رویاروئی با روسهای‌وحشی بدرجەرفیع شهادت نایل‌گشت . روحش شاد و یادش گرامی باد .

شهید نثار احمد

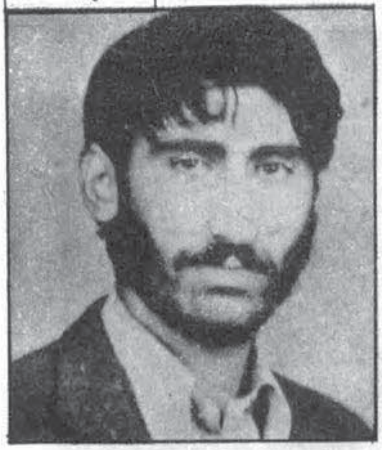
برادر شهید نثاراحمد فرزند نوراحمد درسنه ١٣٤٠ دریک فامیل دیندار درقریه دەیحی ولسوالی ده سبز کابل دیدەبەجهان‌گشود وتعلیمات خویش‌را تاصنف (١٢) درلیسه دەیحی‌بپایان رسانید . وبعد ازوقوع کودتای‌ننگین هفت‌ثور نسبت شوق‌وعلاقه ایکەبه جهاد برعلیه ملحدین داشت همراه بابرادران مجاهد حوزه دەسبز شروع بەجهادمسلحاله نمود ودرطول (٤) سال‌جهاد مسلحانه ازخود ایثارگری های زیادی بجاگذاشت وبا لاخره به تاریخ ١٣٦٣/١/٢٦ دریک‌برخورد رویا روئی باروسهای درپشمخاک کوه صافی بەدرجه رفیع شهادت‌نایل‌گشت « روحش شادویادش‌مستدام باد »

شهید خیال محمد

شهید خیال محمد فرزند برومند عبدالرزاق‌خان در سال ١٣٤١ درقریه میاخیل «موسهی»ولسوالی چارآسیاب و لایت کابل دیده بجهان کشود موصوف با آنکه ازنعمت سواد محروم بود ولی داشتن همت والا و مردانگی و درایت خاص در اجرای امور شرعی او را شهره همه مردم منطقه ساخته بود او در سال ١٣٠٩ از جمله نخستین مجاهدینی بود که در منطقه سرخ آب وللندر در تشکیل کمیته های جهادی اشتراک ورزیده و مردانه وار درین راه با گام های استوار به پیش میرفت تا مبرده در جنگها علیه قوای کفر ازهمه مجاهدین پیشی‌میگرفت . در اتحاد و اتفاق برادران مجاهد سخت میکوشید . نظر به اهلیت و لیاقت اش مسؤلیت یک حوزهٔ چریکی در داخل کابل برایش سپرده شد که وظائف محوله را با کمال اخلاص ادا نمود و بالاخره بتاریخ ١٤-٤-١٣٦٤ درمنطقه قلعه حسن خان علیا بدرجه رفیع شهادت نائل آمد « روحش شاد باد »



شهید پیروز استاد فایض



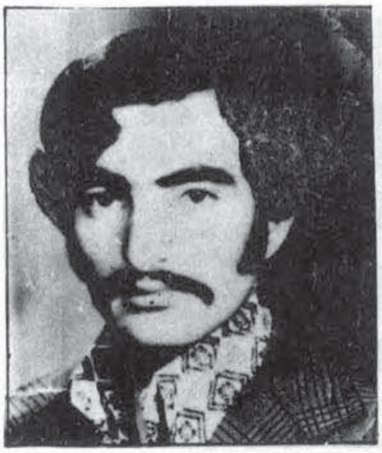
شهیدعبدالرازق « شایق»



مولوی صاحب عبد الرحمن



شهید مولوی میرالرحمن



شهید گل رحمن «غیرت»



شهید قاری عبدا لجبار



شهید عبدالقدوس



شهید محمد دل



شهید همیشه گل



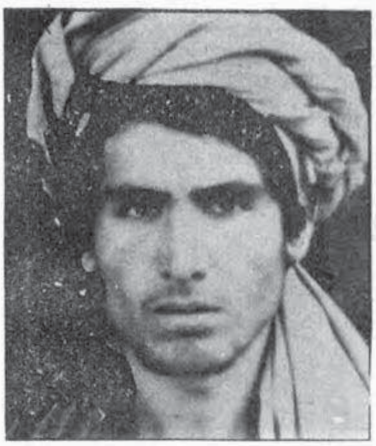
محمد منگلی شهید



شهید عبدالظاهر



شهید عیدی محمد



شهید برکت الله



شهید صوفی محمد امین



شهید غلام صدیق



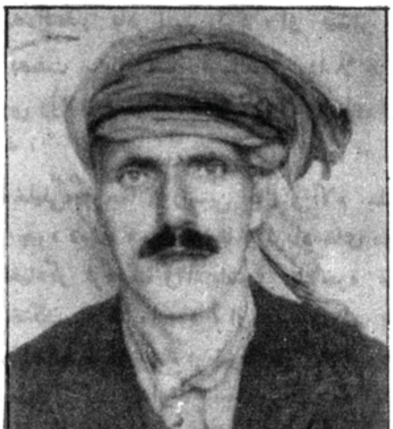
شهید محمد بشیر



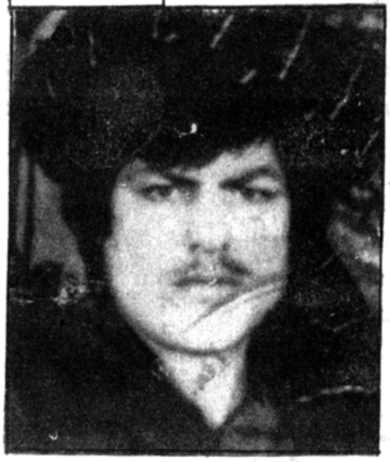
شهید عمادالدین



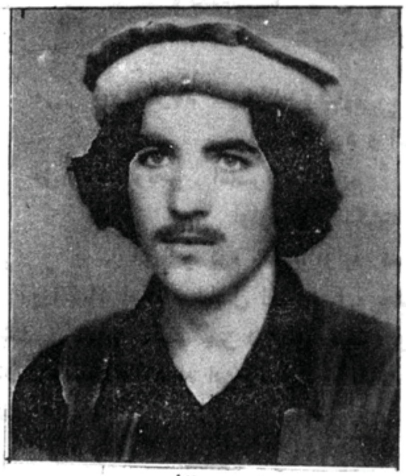
شهید محمد طیب



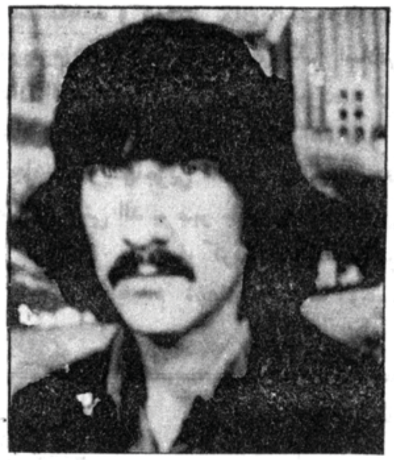
شهید غلام‌سخی



شهید میر احمد



شهید تاج محمد



شهید نثار احمد



شهید خیال محمد

... رستاخیز عظیم کنونی کشور عزیز ما افغانستان محصول رنجهای فراوان آن فرزندان صدیق و والا همتیست که در دوران افسردگی با دل دردمند و پرارسان، ارادهٔ آهنین، ایمان مستحکم و نگاه ژرف‌بین برای بیداری ملت افسردهٔ خود بدون غوغا و ریا کاری بفعالیت آغاز، آرام و بیصدا اما باتندی گام برسی داشتند. نهضت اسلامی معاصر فقط یک عکس‌العمل شعار های تند و بی حاصل نیست بلکه زاده جدوجهد شباروزی و اخلاص و دلسوزی آن پیکارگران مؤمنیست که با دانش وبینش اسلامی تهداب نخستین جنبش را درست و مستحکم گذاشته‌اند.

درود بر روان این فرزندان صدیق اسلام که موج خون شان چمن در چمن لاله‌های انقلاب را زینت بخشید وشاهراه آزادی را بروی امت اسلامی وملتهای در زنجیر کشود.

رهبر جمعیت اسلامی افغانستان

یادداشت ...

من حامل فریاد شهیدان وفایم
من قاصد درد و الم و رنج و عنایم
من ناله زنجیر اسیران جفایم
آواره و گمگشته ندانم بکجایم
ای ابر کرم برسر آواره دمی بار

روانشاد استاد خلیل الله «خلیلی» چشم بدنیا کشود، جز وحشت و ظلم و ظلمت چیز دیگری ندید، و تا زمانیکه چشم از جهان فروبست، سلسله این وحشت ها ادامه داشت طوریکه خود میگفت:

الیسم آه و بارم درد و شامم اشک و صبحم خون
بخوان زندگی تعظیم میهمان این چنین باید

استاد مرحوم با دیدن این اوضاع، بویژه بعد از کودتای مزدوران، مهر سکوت برلب نزد، انجمن مهاجران درد مند را از یاد نبرد، محیط هجرت و آوارگی و غربت هم میهنانش را با همه مشکلات آن ترک نگفت، چون «دیگران» حقایق را نپوشاند و نپوساند، و تا وقتیکه فرصت یاری اش کرد، از حقایق پرده های اغراض را بدور افگند و در دشوارترین دوران عمر (دوران بعد از هفتاد سالگی) رسالتش را فراموش نفرمود.

اگرچه استاد مرحوم، سخنور شهیر، استاد «خلیلی» زمانی وظایف مهم دولتی را به عهده داشت ـ آنهم به اساس درایت و کفایتش ـ و مدتی منشی صدارت، وزیر و سفیر هم بود، ولی او هیچگاه ازین وظایف به افتخار یاد نمی کرد، او بیشتر دوست داشت، از دورانیکه بصفت سرباز تحت فرماندهی «دادالله عرب» بر ضد متجاوزین روسی می رزمید و یا به صفت آموزگار ابنای وطن را تعلیم میداد، حرف بزند،

روانشاد استاد «خلیلی» ترجمان راستین آمال و آلام ملت ستم آشنا، و چهره پرداز چیره دست دمدمه ها و فریاد های مهاجران محروم و درد مند، احیاءگر فرهنگ و ادبیات و بالاخره صورتگر شهکاری‌های قد برافراختگان مجاهد ما بود، از همینرو ملت وفاشعار ما اینک در سوگش اشک می ریزند و خون می گریند، ورحلت این نادره سده ها و نسلها را که خداوند «جلت عظمته» به ملت مسلمان افغانستان ارزانی داشته بود، ضایعه جبران ناپذیر سنگر فرهنگ و سیاست میدانند.

مجله «میثاق خون» که آئینه تمام نمای آرمانها و آمال ملت مجاهد و هدفمند مان است، از خدمات ارزنده ایکه استاد مرحوم در ساحه ادبیات و فرهنگ اسلامی و معرفی جهاد برحق مان انجام داده است، قدردانی نموده و از کریم کار ساز، روانش را شاد و مرقدش را پرنور می‌خواهد و به باز ماندگانش ـ که همه مجاهدین و مهاجرین افغانستان و دوستداران فرهنگ اسلامی در سراسر گیتی اند ـ صبر جمیل و اجر جزیل مسألت میدارد.

«ای سفر کرده خدایت مؤنس و همراه باد
همدم شبهای تارت رحمت الله باد»

ف ـ فاضل

نهضت های...

۵۱ـ مشکل اقتصادی انسان و حل آن از دیدگاه اسلام.
۵۲ـ مسائل داخلی وخارجی ما
۵۳ـ نقش محصلین در اعمار دنیای اسلام. (۱۳)
۵۴ـ حیات بعد از مرگ.
۵۵ـ تدابیر عملی نفاذ قانون اسلامی.
۵۶ـ تدوین قانون اساسی اسلامی
۵۷ـ نظام زندگی اسلامی وتصورات اساسی آن.
۵۸ـ رسائل ومسائل (چهار جلد).
۵۹ـ مجازات مرتد در قانون اسلامی
۶۰ـ مسئله قادیانی.
۶۱ـ اصطلاحات اربعهٔ قرآنی "۱۴"

پاورقیها:

۱ـ صفحهٔ ۱۴ تصریحات (سوالات محصلین وپاسخ های مولانا)
۲ـ صفحات ۱۹۷ و ۱۹۸ تصریحات.
۳ـ صفحات ۱۱۱و ۱۱۲ رر
۴ـ صفحهٔ ۷۶ رر
۵ و۶ـ صفحات ۱۳۵و ۱۶۹ تقاریر مولانا مودودی.
۷ـ صفحات ۱۲۸و ۱۲۹ رر
۸ـ صفحهٔ ۳۸ـ۴۰ تصریحات.
۹ـ صفحه تقاریرمولانا مودودی.
۱۰ـ صفحات ۳۵۴و ۳۵۵ رسائل و مسائل جلدچهارم.
۱۱ـ صفحهٔ ۱۴۵ تصریحات.
۱۲ـ این رساله توسط نگارنده به دری ترجمه گردیده و اکنون بصورت رساله به چاپ رسیده است.
۱۳ـ توسط الحاج عبدالاحد تاشی ازمتن عربی آن به دری ترجمه گردیده است.
۱۴ـ در ایران بنام (مرزهای عقیده) ترجمه وبه چاپ رسیده و توسط مولانا کشاف به پشتو نیز ترجمه شده است.

قابل تذکراست که تعداد زیادی از آثار مولانا توسط برادران ایرانی وافغانی به فارسی وپشتو ترجمه شده است.

کرملین ...

می یابند که دولت به‌بهای رسمی پائین به مقامات عرضه میدارد .

علاوه برپیچیدگی‌های اقتصادی، موانع ایدیولوژیکی و امنیتی نیز وجود دارد. مقامات روسیه شدیداً استفاده از کامپوتر و دستگاههای نسخه برداری را تنظیم کرده‌اند . زیرا ازآن وحشت دارند که این سیستم‌ها منجر به ایجاد یک شبکه ارتباطی مخفی خارج از کنترول آنان شود .

اساسی ترین مشکل گورباچوف این است که در نظام اقتصادی حاکم تغییرات اساسی و بنیادی آورده نمی تواند که مشکلات را برای طویل‌المدت حل نماید لذا او باید خود را به بعضی دست آورد های ناچیز وبهبودی فوری قناعت نماید زیراروسیه به عنوان (نگهبان عقیده) تحت فشار است که خود را درچهار چوب ضوابط (اصولی تر) محدود کند . اگر گورباچوف به یک ریفورم ریشه ای که عامل مشکلات مزمن روسیه است دست زند روسیه به چکسلواکیا و گورباچوف به دوبچک ثانی مبدل خواهد شد و آن همه تهاجمات و بربریت های که بخاطر(حفظ‌عقیده) درچکسلواکی وسایر ممالک اروپای شرق انجام دادندامپریالیزم آشکارخواهدبود .

واین راهم بایددانست که تانظام حاکم روسیه از بنیاد تغییر نکند مشکلات ناشی ازآن هرگز رفع نخواهد گردید . لذا وی هر چه بیشتر دردیگرگون کردن سیستم اقتصادی وتکنولوژی روسیه صبر کند فاصله بین روسیه و باق دنیا بیشتر خواهد شد وفرایند اصلاح نهایتا مشکلتر ودردناکتر خواهد بود .

سیاست از ...

علاوه‌برکرهٔ زمین ازکرات دیگر نیزیادنموده‌بود . (گالیله) به جرم متحرک بودن زمین محکوم به‌مرگ گردید . خلاصه‌اینکه‌حداقل (۳۲) هزارتن باهمچواتهامات زنده‌آتش زده‌شدند .

جان دیون پورت درکتاب خویش تحت عنوان (عذرتقصیربه‌پیشگاه محمدوقرآن) نوشته‌است :

(بحکم محاکم مذهبی حدود (۱۲) ملیون نفوس بهلاکت رسیدند ، این خونریزی عیسویها توسط‌خود عیسوی هاصورت‌گرفته‌بود .)

خداوندبزرگ به‌دنیاپرستی،نفس پرستی وبربریت احبارو رهبان اشاره‌نموده‌میفرماید :

(ای مسلمانان هرآئینه‌بسیاری ازدانشمندان وزاهدان اهل‌کتاب میخورندموال مردم رابه‌باطل وبازمیدارندزراه‌خدا (التوبه ۳۴)

بنابرین مردم نظام ظالمانه واحمقانه‌پاپایسم را مذهب‌تصور نموده‌وعلاوه‌برنفرت‌ازپاپ از مذهب‌وتعلیم مذهبی نیز منزجر گردیدند . نفرت‌ازمذهب روی هم رفته‌شدت‌گرفت وافرادی چون (اردین) ماركس وفرویدباافكار ونوشته‌های خویش آن را شدت بخشیدندتاجائیكه‌امروز اروپا دراثرسیل مادیت ولادینیت به تباهی سوق داده‌میشود .

یک غلط فهمی بزرگ این است‌که اکثراازپاپایسم وتیوكراسی به‌حکومت‌مذهبی تعبیر گردیده است ، حالانکه‌این حکومت مذهبی نه‌بلکه‌حکومت‌پاپ‌ها و مذهب ساختهٔ دست‌خودشان بوده است واین‌نوع حکومت ماننده‌ملوکیت ودموکراسی سکولر ، (شرک) می باشد .

وصیت

چون به غربت خواهد از من پیک جانان نقد جان
جا دهیدم در کنار تربت آوارگان
گور من در پهلوی آوارگان بهتر که من
بیکسم آواره ام بی میهنم بی خان و مان
همچو من این جا بگورستان غربت خفته است
بس جوان بی وطن بس پیر مرد ناتوان
کشور من سخت بیمار است آزارش مده
زخم ها دارد نمک بر زخم آن کمتر فشان
از برای مدفن من سینهٔ پاکش مدر
بس من بر خاطر زارش منه بار گران

داغها دارد منه بر سینه اش داغ دگر
درد ها دارد دگر به پیکرش خنجر مران
ملک یزدانست هر جا باز تابد آفتاب
شهر انسانست هر جا جلوه دارد آسمان
هر کجا دل می برد دلدار را باشد مقام
هر کجا جان می رود جانبخش را باشد مکان
زیر هر خاری که بند دلانه مأوای ویست
بینوا مرغی که شب گم کرده راهٔ آشیان
رقص رقصان از لحد خیزم اگر آرد کسی
مشت خاری از دیار من برسم ارمغان
ای وطندار مبارک پی اگر این جا رسی
جز خدا و جز وطن حرفی میاور بر زبان

. . . .



مرگ

سقوط همه آرزوهاست مرگ
سکوت همه گفتگوهاست مرگ

پسندار مرگست زمابندگان
بفرمانش هر یک شتابندگان

بفرمان وی جمله عریان شویم
چو برگ خزان دیده لرزان شویم

بود مرگ یکسر مجرد شدن!
نه بیخود که یکبارگی خود شدن

همه رشته ها را گسستن بود
شکستن شکستن شکستن بود

مجرد شود از بدن جان پاک
تن تیره است آنکه ماند بخاک

کهن جامهٔ زنده این پیکر است
توئی دیگر و پیکرت دیگر است

نگوئی که مرگست آغاز نو
ز آهنگ هستی ست آواز تو

نوازشگر جان نوایت زند
بآرامش دل صلایت زند

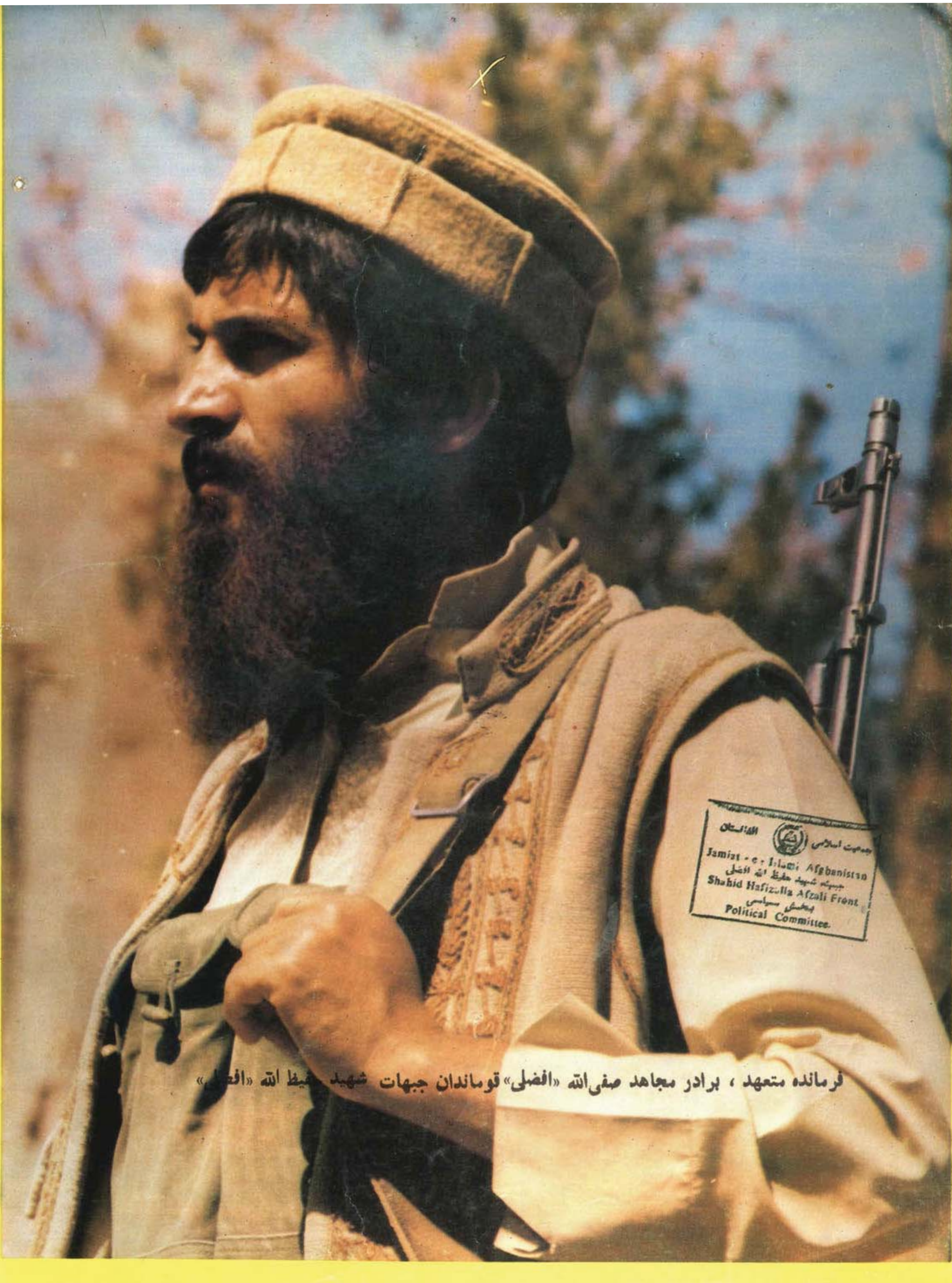
بشادی شتابنده سوی دوست
که از هر چه برتر بود روی دوست

خطی مستقیم است ملک وجود
که آغاز و انجام آنرا نبود

درین خط بود انحنای حیات
نمودی که هیچش نباشد ثبات

درین انحنا ایم آوارگان
هراسان و لغزان و بیچارگان

شادروان استاد خلیل الله "خلیلی"



فرمانده متعهد ، برادر مجاهد صفی‌الله «افضلی» قوماندان جبهات شهید حفیظ الله «افضلی»